

FLORENCE SCOVILL SHINN

چهار اثر

از فلورانس اسکاول شین

ترجمه لیلا رحمتی

یازی زندگی و راه و رسم این یازی
کلام تو عصای معجزه گرتوست
در پنهان موفقیت
نقوذ کلام

پیشگفتار

خانم فلورانس اسکاؤل شین در ۲۴ سپتامبر ۱۸۷۱ در یکی از خانواده های قدیمی فیلادلفیایی در کامدون نیوجرسی به دنیا آمد. سالیان متمادی در مقام هنرمند (نقاش)، مشاور امور، متافیزیسین و خطیب، نامی بلند آوازه داشت. وی سالیان بسیار در نیویورک به تدریس علوم مابعدالطبیعه پرداخت. افراد زیادی در جلسات درس او شرکت می کردند و او از طریق پیام های معنوی خود را به گروه بیشماری می رساند.

کتاب های او نه تنها در امریکا، بلکه در دیگر کشورها نیز از محبوبیت خاصی برخوردار شدند. و در اکثر کشورها و حتی روستاها و مناطق دور افتاده مخاطبان زیادی به هم زدند. بارها افرادی را دیده ام که با خواندن یک کتاب از اسکاؤل شین راه درست و حقیقت زندگی را در یافته اند.

بزرگ ترین علل موفقیت او این بود که همواره سعی می کرد خودش باشد. ساده، صمیمی، مهربان و شوخ طبع. هرگز به دنبال این نبود که با کلام ادیبانه، خشک و رسمی به زور در روح دیگران نفوذ کند. بنابراین، محبوب هزاران نفر از افرادی بود که نتوانسته بودند به شیوه های متداول و مرسوم قدیمی پیام معنویت را در یابند؛ حتی کسانی که کتاب های ساده ی مابعدالطبیعه برایشان چندان جاذبه ای نداشت. به او پناه می آوردند.

با وجود این که عمیقاً مذهبی بود ولی رفتار بسیار ساده ای داشت و روحانی بودن اش از برخوردهایش با مسائل قابل تشخیص بود. در تدریس هرگز تمایل به استفاده از روش های فنی و دانشگاهی نداشت و همواره از مثال های ملموس، عملی و روزمره ی زندگی استفاده می کرد.

اسکاؤل شین پیش از آن که معلم حقیقت شود، به تصویر گری کتاب ها می پرداخت.

گرچه او در سال ۱۹۴۰ درگذشت، ولی کتاب هایش هنوز الهام بخش، محرک و ماندگار در نزد کسانی است که در فراگرفتن این علوم تلاش می کنند. او در سال ۱۹۲۵ نخستین کتابش را به نام بازی زندگی و راه رسم این بازی را منتشر کرد. دیگر آثار او عبارتند از:

کلام تو عصای معجزه گر توست! (۱۹۲۸)

در پنهان موفقیت (۱۹۴۰)

نفوذ کلام (۱۹۵۹)

بازی و راه و رسم این بازی

فلورانس اسکاول شین

تهیه و تنظیم: حامد ص.

بازی-۳

نفوذ کلام-۱۸

قانون عدم مقاومت-۲۶

قانون کارما و قانون بخشایش-۳۵

سپردن بار درون به هشیاری برتر (الوهیت باطن)-۴۳

عشق-۵۱

شهود یا هدایت-۶۰

بیان کامل نفس یا طرح الهی-۶۹

تکذیب ها و تأکیدها-۷۹

تکذیب ها و تأکیدها-۸۶

بازی

اغلب مردم فکر می کنند زندگی میدان جنگ است. ولی این طور نیست، زندگی فقط یک بازی ساده است.

هرچند که بدون آگاهی از قوانین معنویت نمی توان در این بازی موفق شد. عهد قدیم و عهد جدید به طور شگفت انگیزی قوانین این بازی را شرح می دهد. زندگی بازی بزرگ «داد و ستد» است.

در این جهان هرچه بکاری همان را درو خواهی کرد. یعنی هر عملی که فردی انجام می دهد و هر کلامی که بر زبان می آورد، به او باز می گردد. از هر دستی بدهی، به همان دست می گیری.

اگر نفرت بورزد، مورد تنفر قرار می گیرد. اگر عشق ورزد، دیگران به او عشق می ورزند، اگر به دیگران انتقاد کند از او انتقاد خواهند کرد. اگر دروغ بگوید، به او دروغ می گویند و اگر خیانت کند، به وی خیانت خواهند کرد. و نیز آموختیم که فقط تخیل افراد، نقشی به سزا در زندگی آنان ایفا می کند. «قلب و ذهنتان را با جدیت تمام حفظ کنید تا از مقوله ی زندگی جدا نشوید.» منظور این است که هر آنچه فردی در ذهن خود تصور می کند، دیر یا زود در زندگی اش ظاهر می شود.

کسی رامی میشناختم که همیشه از ابتلا به بیماری خاصی هراس داشت. آن بیماری بسیار نادر بود ولی او پیوسته تصور می کرد که به آن مبتلا شده است و در باره آن بیماری تحقیق و اطلاعات جمع آوری می کرد. تا این که علائم بیماری در جسم اش ظاهر و منجر به مرگ وی شد. در واقع این مرد قربانی تصورات موهوم خود شد.

پس تا این جا در یافتیم برای برنده شدن در بازی زندگی باید قوه تخیل خود را پرورش دهیم. کسی که قوه ی تخیل خود را به گونه ای پرورش داده که همواره در تصورات خود مثبت اندیشید، می تواند در زندگی خود به خواسته هایش برسد. این خواسته می تواند شامل سلامتی، ثروت، عشق، دوستی و بیان کامل نفس ویا هر آرمان بزرگ دیگر باشد.

تخیل، قیچی ذهن نامیده می شود و همواره تصویر های ذهن را می برد و دیر یازود تصویر های بریده شده در دنیای بیرونی مشاهده می شود. برای پرورش ذهن به نحوی موفقیت آمیز، باید نحوه ی تأثیر گذاری آن را درک کنیم.

یونانیان قدیم می گفتند: «خودت را بشناس»!

ذهن ما از سه قسمت تشکیل شده است: نیمه هشیار، هشیار و کاملاً هشیار. ذهن نیمه هشیار، قدرت محض بدون جهت است و مانند بخار یا جریان الکتریسته به خودی خود جهت ندارد، بلکه به جهتی می رود که در آن هدایت می شود. هر چه انسان عمیقاً احساس یا به وضوح تجسم کند، ذهن نیمه هشیار را تحت تأثیر قرار می دهد و حتی کوچک ترین جزئیات آن به وقوع می پیوندد.

مثلاً خانمی را می شناختم که در کودکی تجسم می کرد «بیوه» است و همیشه لباس سیاه می پوشید و تور سیاهی بر سر خود می انداخت. مردم فکر می کردند او بسیار زیرک و با مزه است؛ این دختر در جوانی با مردی ازدواج کرد که بسیار عاشقش بود. پس از مدت کوتاهی همسرش مرد و او بیوه شد.

ناگزیر تا سال های متمادی لباس مسکی پوشید و تور سیاه بر سر گذاشت. تصویر این دختر از خودش به عنوان یک «بیوه» ذهن نیمه هشیارش را تحت تأثیر قرار داده بود و هر چند این مصیبت برایش ناگوار بود، ولی گویی زمان آن رسیده بود که تصوراتش تحقق عملی بیابند.

ذهن هشیار را ذهن جسمانی یا فناپذیر نامیده اند. این همان ذهن بشر است که زندگی را طبق تصور خود می بیند. ذهن هشیار، مرگ، مصیبت، بیماری، فقر و محدودیت ها را می بیند و روی ذهن نیمه هشیار انسان اثر می گذارد.

ذهن کاملاً هشیار (هشیاری برتر)، همان طرح الهی است که در وجود هر انسانی وجود دارد و از جمله ی برترین آرمان ها و عرصه ی الهی به شمار می آید. این همان طرح الهی است که افلاطون آن را «الگوی کامل» نامیده و درون هر انسانی وجود دارد.

«این همان جایی است که فقط تو می توانی در آن قرار گیری و هیچ کس دیگری نمی تواند و کاری است که فقط تو می توانی انجام دهی و هیچ کس دیگری قادر به انجام آن نیست.»

تصویر کاملی از این طرح در ذهن کاملاً هشیار انسان است که معمولاً به صورت آرزویی دست نیافتنی (چیزی که به دست آوردن آن محال است) در ذهن هشیار آدمی جلوه گر می شود.

این همان سرنوشت واقعی انسان است که از عقل و هوش نامتناهی او سرچشمه می گیرد.

با همه ی این احوال ، بسیاری از مردم بدون اطلاع از سرنوشت واقعی خود، برای به دست آوردن چیزهایی می کوشند که به آن ها تعلق دارد و در نهایت به شکست و نارضایتی می رسند. مثلاً خانمی نزد من آمد و از من خواست تا برای او دعا (شفاعت) کنم تا با آقای (که او را آ.ب. می نامید و بسیار عاشق او بود) ازدواج کند .

به او گفتم این کار خلاف قانون معنویت است ولی برایت دعا می کنم تا با کسی که مصلحت خداست و او برایت می خواهد ازدواج کنی . سپس به او گفتم: «اگر این مرد به تو تعلق داشته باشد هرگز آن را از دست نمی دهی و گرنه با هم طرازش ازدواج خواهی کرد نه با او.»

این زن اغلب آن مرد را ملاقات میکرد ولی در ارتباطشان هیچ تغییری به وجود نیامده تا این که روزی به من تلفن کرد و گفت: «آیا می دانی در هفته گذشته نظرم اندکی نسبت به این مرد تغییر کرد و دیگر چندان برایم بحال نیست؟» به او گفتم: «این خواست خداست. شوهر آینده ی تو شخص دیگری خواهد بود.» پس از مدتی مرد دیگری عاشق این دختر شد به گونه ای که او زن آرمانی خود و مناسب ازدواج با خود میدید و آن چه را که این دختر از آقای آ.ب انتظار داشت ، این مرد برای او برآورده کرد. این خانم می گفت:

«همه ی حرف هایش صمیمانه و بی ریاست.» پس عشق او را باور و دیگر آقایان را فراموش کرد.

این موضوع نشان دهنده ی قانون جایگزینی است. یک ایده ی درست جایگزین ایده ای نادرست می شود. بنابراین، به شکست یا زیانی منجر نشد. عیسی مسیح گفت: «اول مقام ملکوتی خدا را باور داشته باشید سپس عدالت او را بخواهید که همه ی این ها برای شما مزید خواهد شد.» و افزود: این ملکوت در فطرت شما است. ملکوت، قلمرو آرزوهای درست یا الگوی الهی است. و درباری زندگی، کلام نقش رهبری انسان را دارد.»

بسیاری از افراد با کلام نابه جای خود، زندگی خویش را به مصیبت کشانده اند. مثلاً، روزی زنی از من سؤال کرد که چرا زندگی او در تنگناست؟ روزی دارای خانه ای با زیباترین وسایل در آن بود، ولی اغلب از اداره ی آن خسته می شد و پیوسته می گفت: «دیگر از همه چیز خسته شده ام. کاش می شد در یک لانه زندگی می کردم.» پس او با کلام خود لانه ای برای زندگی اش ساخته بود ذهن نیمه هشیار شوخی سرش نمی شود و مردم اغلب با شوخی های خود تجربه های تلخی را در زندگی شان به دست می آورند.

مثلاً، زن ثروتمندی دائماً به شوخی می گفت: من دارم خودم را برای زندگی فقیرانه آماده می کنم.» با تصویر تهیدستی و فقر در ذهن نیمه هشیار خود، در نهایت زندگی او به همان جا رسید. خوشبختانه، این قانون در جهت عکس نیز عمل می کند، یعنی می توان با تصویر ذهنی خودی فقر را نیز به ثروت تبدیل کرد. مثلاً، در یک روز گرم تا بستان، خانمی نزد من آمد تا دعا کنم که ثروتمند شود. او گفت در زندگی خود هشت دلار بیشتر ندارد. به او گفتم: «بسیار خوب، ما به این هشت دلار برکت می دهیم تا چند برابر شود. همان طور که عیسی مسیح نان ها و ماهی ها را برکت داد و هزار برابر نمود.» عیسی مسیح به ما آموخته است که همه ی انسان ها قدرت فزونی بخشیدن، برکت دادن، شفا دادن و ثروتمند شدن را

دارند .

زن پرسید: «حالا ما باید چه کاری انجام دهیم؟»

پاسخ دادم: «از شهود و الهامات قلبی خودت پیروی کن.» آ یا رفتن به جایی یا انجام کار خاصی به دلت افتاده است؟»

الهام قلبی یعنی یافتن شهود یا تفکر درونی. الهام قلبی انسان هرگز اشتباه نمی کند؛ قوانین این الهامات قلبی را در فصل های بعدی شرح خواهیم داد.

زن گفت: «نمی دانم چرا چیزی در درونم مرا به رفتن به خانه ام شوق می دهد. پول کرایه ی ماشینی برای رسیدن به خانه ام را همراه دارم.»

خانه این زن، در شهر دورافتاده ای واقع بود. هرچند منطق و استدلال می گفت: «در نیویورک بمان و کارکن تا وضع مالیت خوب شود.» با این وجود، به او گفتم: «فوراً به سوی خانه ات برو و هرگز الهام قلبی خود را نادیده نگیر.» و این کلمات را گفتم: «ای ذات لاینتمایی، در بی نیازی و توانگری ها را بر این زن بگشا! این زن نظیر جریان الکتریسته ، در برابر آن چه به او الهام کردی ، مقاومت نمی کند و به دنبال همان می رود.»

از او خواستم این جملات را مرتباً تکرار کند. او به قصد رفتن به منزل خویش، آن جا را ترک کرد. روز بعد به دیدن خانمی رفت. در آن جا یکی از دوستان قدیمی خانوادگی اش را دید. از طریق همین دوست خود، به طرز شگفت انگیزی صاحب هزاران دلار شد. پس از آن، اغلب به من می گفت: «به مردم بگو زنی باهشت دلار و تنها یک الهام قلبی نزد من آمد.»

همیشه نعمت های فراوانی پیش روی انسان است ولی این نعمات تنها از طریق آرزو، اعتقاد یا جاری شدن کلام بر زبان دست یافتنی است. عیسی مسیح با صراحت می گفت: خود فرد باید اولین گام

را بردارد» «بخو اهید تا خواسته ی شما اجابت شود. بجوید تا بیابید، در بزید که بی شک آن در به روی شما گشوده خواهد شد».

(انجیل متی: ۷۷)

در کتاب مقدس می خوانیم: «هرچه بطلبید، اجابت شود»
ذات لایتناهی (پرودگار) همیشه آماده است تا آرزو های کوچک یا بزرگ انسان را برآورده کند. هر آرزوی آشکار یا نهانی، یک نیاز و خواسته است .

در خیلی از موارد، در زندگی خود از برآورده شدن غیرمنتظره ی آرزویی تعجب کرده ایم. مثلاً، یک بار در عید پاک همان طور که داشتم از پشت ویتترین مغازه ی گل فروشی گل های رز زیبا را تماشا می کردم، آرزو کردم ای کاش کسی برایم یک شاخه از آن گل های زیبا را بیاورد و یک لحظ در ذهنم تصور کردم که از آن گل ها برایم فرستاده اند.

موقع عید پاک، دوستم یک دسته از آن گل های رز زیبا و دوست داشتنی برایم فرستاد.
روز بعد از او تشکر کردم و گفتم: «این گل های رز زیبا درست همان گل هایی بودند که آرزویشان را داشتم.»

او گفت: «ولی من گل زنبق فرستادم نه گل رز.» گل فروش در فرستادن سفارش اشتباه کرده بود.
اشتباه کرده بود. اشتباه اوناشی از اعمال قانون الهام من به او بود. من باید صاحب گل رز می شدم.

هیچ چیز جز شک و تردید و ترس نمی تواند میان انسان و آمال و خواسته های قلبی اش فاصله اندازد.
وقتی انسان بتواند بدون هیچ تردیدی آرزو کند بی شک آن آرزو دست یافتنی خواهد شد.

در فصول بعدی، دلیل علمی این امر و نحوه ی زدودن تردید و ترس از ذهن را شرح می دهیم.

تنهادشمن هر انسانی، ترس است. ترس از فقر، ترس از نافرجامی، ترس از

بیماری، ترس

از دست دادن واحساس عدم اعتماد به نفس و نگرانی. عیسی مسیح گفت: «ای کم ایمانان چرا می ترسید؟» (انجیل متی: ۸: ۲۶)

بنابراین، می بینیم که ایمان واعتقاد راجانشین ترس کنیم زیرا ترس ایمان وارونه است. ترس یعنی ایمان به شر، به جای ایمان به خیر.

هدف از بازی زندگی این است که آدمی هر خیر وصلاحی را ببیند وهرچه تصور شر است از ذهن نیمه هشیار میسر می شود. مرد مشهوری که موفقیت های زیادی در زندگی کسب کرده بود، به من گفت که با خواندن مضمون تابلویی در یک اتاق مسیر زندگی اش عوض شد.

زیرا ناگهان همه ی ترس های درونش از بین رفت. روی تابلو با خط زیبای نوشته شده بود: «چرا می ترسی؟ شاید این موضوع هرگز در زندگیت اتفاق نیفتد!»

این کلمات چنان تاثير عمیقی بر ذهن نیمه هشیار وی باقی گذارد که اکنون می گوید هیچ چیز جز خوبی وخیر در زندگی اش راه نمی یابد .
در فصل بعدی راه های مختلف تاثيرگذاری بر ذهن نیمه هشیار را شرح خواهیم داد.

ذهن نیمه هشیار، غلام حلقه به گوش انسان است ، ولی فقط باید مراقب باشیم که درست به آن فرمان دهیم. پیوسته شنونده ای بی صدا. ذهن نیمه هشیار آدمی در کنارش ایستاده است .

هر فکری و هر کلامی بر ذهن نیمه هشیار تا ثیر می گذارد و حتی هر جزء آن به طور شگفت آوری به وقوع می پیوندد و گویی، مانند صفحه گرامافون در هر لحظه ی ضبط صدا حساس است و همان طور که وقتی صدای خواننده ای ضبط می شود، هر صدای دیگری مثل سرفه، مکث و غیره همراه آن ضبط می شود؟ ذهن نیمه هشیار انسان نیز همه ی جزئیات را ضبط می کند. پس بیایید تا آن صفحه های ضبط شده ی کهنه و ناخوشایند زندگی مان را دور بیاندازیم و صفحه های جدید و دلنشین بسازیم.

این کلمات را با صدای بلند و با اعتقادی راسخ تکرار کنید:

«اکنون با بیان این کلام هر صفحه ی مغایر با حقیقت را در ذهن نیمه هشیار می پالایم و از بین می برم. آن ها غیر حقیقی اند و خودم بیهوده به وجودشان آورده ام. اکنون به برکت وجود خدایی که همواره باقی است، صفحات جدید و عالی خود را می سازم. صفحاتی که سلامت، توانگری، مهربانی و ابراز وجود است.»

عرصه ی زندگی این گونه است و در نهایت، بازی همین طور ختم می شود. در فصل های آتی، نحوه ی تا ثیر گذاری کلام فرد در زندگی اش را شرح می دهیم.

فردی که از قدرت نفوذ کلام آگاه نباشد، همیشه از زمان عقب است یعنی نمی تواند از موقعیت های خود استفاده کند.

مرگ وزندگی، در قدرت کلام نهفته است. (امثال: ۱۸: ۱۲)

یکی از مهم ترین پیام های کتاب مقدس به انسان ها این است که خدا روزی رسان است و انسان می تواند با کلام خود هر آن چه که حق الهی اوست به دست آورد، گرچه باید خود به کلامش کاملاً ایمان داشته باشد.

اشعیای نبی گفته است: «کلام من بی ثمر به خودم بر نمی گردد و آن چه را که می خواهم برایم به ارمغان می آورد.» اکنون میدانیم که کلام و افکار دارای امواج بسیار قوی هستند که به جسم و قالب انسان شکل می دهند.

روزی زنی نگران و پریشان نزد من آمد و گفت که پانزدهم ماه بابت مبلغ سه هزار دلار، تحت پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت و هیچ راهی برای به دست آوردن این مبلغ به نظرش نمی رسید و بسیار ناامید بود.

به او گفتم: خدا روزی رسان است و برای هر تقاضایی، عرضه ای وجود دارد. پس برایش دعا کردم و پیشاپیش از خدا تشکر کردم که این زن سه هزار دلار را به موقع و از راه درستی به دست خواهد آورد. به او گفتم که باید ایمان کامل داشته باشد و در عمل نیز آن را نشان دهد. پانزدهم ماه آمد ولی هنوز آن مبلغ به دستش نرسیده بود. او به من تلفن کرد و پرسید که باید چه کاری انجام دهد. گفتم: «امروز آخر هفته است و آن ها نمی توانند تورا تحت پیگرد قانونی قرار دهند. تنها کاری که می توانی انجام دهی این است که همانند یک ثروتمند رفتار کنی، گویی اولین

روز هفته آینده این پول را به دست می آوری و در واقع در عمل نیز آن را نشان بده.» زن از من خواست که با او نهار بخورم و به او قوت قلب بدهم. در رستوران که روبرویش نشستم گفتم: «الان وقت صرفه جویی نیست. غذایی گران سفارش بده و به گونه ای رفتار کن که گویی سه هزار دلار به دست آورده ای.»

هر آن چه که هنگام عبادت خدا از او می طلبی باور داشته باش که آن را به دست آورده ای. باید طوری رفتار کنی که گویی آن را قبلاً گرفته ای.

صبح روز بعد به من تلفن کرد و از من خواست که تمام روز با او همراه باشم. به او گفتم: «تو در پناه خدایی و او هرگز دیر نمی کند.»

عصر همان روز دوباره به من زنگ زد و بسیار هیجان زده گفت: «معجزه ای رخ

دادامن در اتاقم نشسته بودم که کسی انگار در را به صدا درآورد. به دخترک خدمتکارم گفتم در را باز نکن! حوصله کسی را ندارم. «اواز پشت پنجره نگاه کرد و به من گفت: «خانم پسر عموی شماست همان که ریش بلند و سفیدی دارد.» به دخترک گفتم: صدایش کن! می خواهم او را ببینم.»

داشت از سر کوچه می پیچید که دخترک به دنبالش رفت و او را صدا کرد. پسر عمویم برگشت

وساعتی را با هم صحبت کردیم. هنگامی که از جایش بلند شد از من پرسید: «راستی وضع مالیت چطور است؟ به او گفتم به سه هزار دلار احتیاج دارم. او هم گفت: «ناراحت نباش اول ماه سه هزار دلار به تو می دهم.» من نخواستم به او بگویم تحت پیگرد قانونی ام و هم اکنون به این مبلغ نیاز دارم. زیرا این پول را برای فردا می خواهم و نمی دانم چکار باید بکنم و نزد خودم گفتم: «به دعا ادامه می دهم.»

آنگاه با خود گفتم: «خدا دیر نمی کند! من از خداتشکر می کنم که این زن پول را از راه غیب به دست می آورد و آن را به موقع می گیرد.» صبح روز بعد پسر عمویش به او تلفن کرد و گفت: «الان به دفترم بیا و پول را بگیر.» آن روز بعد از ظهر زن سه هزار دلار در حسابش پول داشت و با عجله در حال نوشتن چک های لازم بود.

اگر کسی موفقیت را بطلبد اما خود را برای شکست آماده کند، به آنچه برایش تدارک دیده است می رسد .

مثلاً مردی نزد من آمد تا برایش دعا کنم که بدهی خود را بپردازد. ولی متوجه شدم که او همواره در فکر این است که اگر نتواند آن را بدهد چه پاسخی به طلبکاران خود بدهد و در نتیجه نفوذ کلام را از بین می برد. در صورتی که او باید خود را در حال پرداخت قرض می دید.

کتاب مقدس دوباره این موضوع تصویر بسیار زیبا یی نشان داده است و به حکایت سه پادشاه اشاره می کند که خود و اسب هایشان در بیابان بی آب ماندند و بودند. سپس با الیاس پیامبر مشورت کردند و او این پیام شگفت انگیز را به آن ها

داد: «خدوند می فرماید هنگامی که نه باد را می بینید و نه باران را، دره را پر از گودال کنید.»

انسان باید هنگامی که چیزی را می طلبد و نشانه ای از آن نمی بیند، تدارکات آن را فراهم کند .

مثلاً در همان سالی که در نیویورک پیدا کردن مسکن بسیار دشوار بود، خانمی برای یافتن خانه بسیار نگران بود. البته همه ی اطرافیانش این کار را ناممکن می دانستند. حتی دوستانش به او گفتند: «واقعاً متأسفیم که باید اثاثیه ات را جمع کنی و در هتل زندگی کنی.» اما او پاسخ داد: «لازم نیست برای من متأسف باشید. من آبِ انسانم و خانه مورد نظرم را پیدا می کنم.» او مرتباً این ذکر را می گفت: ای روح نامتناهی، راه خرید خانه ی مورد نظرم را برایم بگشا! او باور داشت که برای هر تقاضا، عرضه ای وجود دارد و به دلیل این که در قلمرو معنویت کار می کرد می دانست کسی که با خداست در موضع قدرت قرار می گیرد.

اوبه این فکر افتاد که چند پتو بخرد. ناگهان به ذهنش خطور کرد که «پتو ها را نخر! شاید تنوانی خانه ای پیدا کنی و جابه جایی آن ها برایت دردسر ایجاد می کند.» ولی فوراً خود را سرزنش کرد و گفت: من با خریدن این پتو ها تدارکات خرید خانه را آماده می کنم.» به این ترتیب، برای خانه ی مورد نظر خود تدارک دید. پس او به گونه ای عمل کرد که گویی قبلاً خانه ای خریده است.

پس از مدتی به طرز شگفت انگیزی خانه ای پیدا کرد و با اینکه دویست متقاضی برای آن خانه وجود داشت آپارتمان به او داده شد و پتوها که نشان دهنده ی ایمان قوی او به این مسئله بود، تأثیر خود را نشان دادند.

لازم نیست بگویم در گودال هایی که سه پادشاه حفر کردند، آن قدر آب جازی شد تا از آب لبریز شدند.

تغییر امور با نیروی معنوی برای اشخاص عادی کار ساده ای نیست افکار منفی پر از شک و دودلی، از ذهن نیمه هشیار نشأت می گیرند. این ها همه لشکر بیگانگان هستند که باید از بین بروند. حال در می یابیم که چرا قبل از طلوع آفتاب هوا این قدر تاریک است.

اغلب قبل از به دست آوردن موفقیتی بزرگ، افکار موهوم به ذهن انسان خطور می کنند. هرگاه کلامی را تکرار می کنیم که حقیقت معنوی و والایی داشته باشد، در واقع افکار منفی موجود در ذهن نیمه هشیار را از بین می بریم.

در این زمان باید جملات مثبت و مؤکد حقیقت معنوی را تکرار کنیم و شامان شکر گزار خدا باشیم که قبلاً تقاضای خود را گرفته ایم. «قبل از این که بخوانید پاسخ می دهم».

پس، هر موهبت الهی پیشاپیش در انتظار انسان است ولی او باید آن را بشناسد.

انسان فقط چیزی را به دست می آورد که خود پی می برد در حال به دست آوردنش است. به قوم یهود گفته شد که می توانند صاحب همان زمینی شوند که بتوانند آن را به چشم خود ببینند. این حقیقتی است که برای همه ی انسان ها وجود دارد. هر انسانی فقط می تواند زمینی را تصاحب کند که بتواند آن را ببیند، یعنی در دیده ی تصور خود آن را مشاهده کند .

انجام هر کار بزرگ و هر موفقیتی با چشم برداشتن از آن ، امکان پذیر می شود و معمولاً قبل از موفقیتی بزرگ احساس شکست و دلسردی در انسان به وجود می آید .

وقتی قوم یهود به «ارض موعود» رسیدند، می ترسیدند وارد آن شوند زیرامی گفتند زمین پر از غول هایی است که ما انسان ها به چشم آن ها همانند ملخ به نظر می آییم . «و ما نیز در آن جا غول هایی دیدیم که نزد آن ها ملخ بودیم.» این موضوع تقریباً تجربه ی همه ی انسان هاست .

با این وجود، انسانی که قانون معنویت را می داند از ظواهر امور ناامید و آزرده نمی شود و هنگامی که در گرفتاری است شادخواهد بود. یعنی از رویاها و آرزوهای خود چشم بر نمی دارد و خدا را شکر می کند که به آرزوی خود رسیده و پیشاپیش خواسته ی خود را به دست آورده است .

عیسی مسیح در این مورد مثال شگفت انگیزی آورد. او به شاگردانش گفت: «مگر شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موقع درو مرزعه است؟ حال به شما می گویم به مرزعه ها نگاه کنید و آن ها را طوری ببینید که آماده ی درو هستند.»

دید او در دنیای ماده تأثیر می گذاشت و دنیای چهارماه بعد را به وضوح می دید. گویی آن ها واقعا وجود دارنده چرا که او با ذهن الهی می دید.

پس انسان باید از هدف خود چشم بردارد و آنگونه بخوهد که آن چه پیشاپیش گرفته به عینیت درآید حال ممکن است این هدف سلامت، محبت، وفور نعمت، مسکن، دوستان یا خود بیانی کامل (بیان کامل نفس) باشد. همه ی این موارد آرزوهای اندکی در کمال خود، در ذهن الهی _ یعنی همان ذهن هشیار آدمی _ قرار دارند و وجود شان متعلق به خود است و اکتسابی نیست و باید خود نمایان شوند .

مثلاً مردی نزد من آمد و از من خواست تا برایش دعا کنم تا موفق شود. او باید در زمان خاصی برای تجارت خود مبلغ پنجاه هزار دلار تهیه می کرد. این زمان به سر رسیده بود؟ نه شریکی یافته بود که از سرمایه گذاری اش استفاده کند و نه بانک تقاضای وام او را پذیرفته بود. به او گفتم: «حتماً در بانک مشکلی پیش آمده که به تو وام نداده اند. مثلاً، در آنجا عصبانی شده ای و اقتدار خود را از دست داده ای. زیرا اگر بتوانی خود را مهار کنی به راحتی هر وضعیتی در کنترل تو خواهد بود» و سپس گفتم: «بسیار خوب، مجدداً به بانک برو» من برایت دعا می کنم.» معجزه کلام این

بود که به او گفتم: «تو با روح کسانی که با این بانک در ارتباطند، بیگانه ای. پس از وام دادن به تو خودداری می کنند. روح الهی تو باید از این وضعیت خارج شود.» او گفت: «شما درباره ی کاری ناممکن صحبت می کنید، فردا روز آخر هفته است و بانک ساعت دوازده تعطیل می شود و قطار زود تر از ساعت ده به آن جا نمی رسد فردا نیز آخرین مهلت من است. آن ها هم که در هر صورت وام نمی دهند و باین حساب دیگر خیلی دیر شده است.»

گفتم: «خدا هرگز دیر نمی کند و برای کسی که خدا همراه او باشد همه چیز امکان پذیر است. سپس اضافه کردم: «من در مورد تجارت آگاهی کاملی ندارم ولی کار خدا را خوب می دانم.»

گفت: تا وقتی که این جا نزد شما هستم، همه چیز خوب ولی از این جا که می روم شرایط بسیار نامطلوب است.»

او در شهر دوری زندگی می کرد و تا یک هفته از او بی خبر بودم. روزی نامه ای از او به دستم رسید که نوشته بود: «حق با شما بود! پولی را که لازم داشتم به دست آوردم و دیگر به آن چه گفتید ایمان کامل دارم و شک نمی کنم.» چند هفته بعد او را دیدم و پرسیدم: «چه اتفاقی افتاد؟ مثل این که مدت زمان زیادی برای آن کار لازم داشتی.» او گفت: قطار تأخیر داشت. دقیقاً ساعت یک ربع به دوازده به بانک رسیدم. آهسته وارد شدم و گفتم که درخواست وام دارم. آن ها نیز بدون هیچ حرفی تقاضای مرا پذیرفتند.»

یک ربع آخر به او تخصیص داده شده بود و خداوند دیر نکرد. در این مثال، مرد هرگز نمی توانست خود به تنهایی به خواسته اش برسد و به کمک نیاز داشت، تا از هدف خود چشم نپوشد. این تنها کاری بود که یک انسان می توانست برای انسان دیگر انجام دهد.

عیسی مسیح به این حقیقت ایمان داشت و گفت: و هرگاه دو نفر از شما در زمین با هم در به دست آوردن چیزی متحد شوید، همانا خداوند شما را در به دست آوردن هدفتان یاری می کند.»

آدمی چندان به مشکلات خود نزدیک می شود که دیگر شک می کند و نگران می شود. یک دوست یا یاری دهنده به طور واضح موفقیت، سلامت، برکت یا ثروت را می بیند و دیگر دستخوش ناامیدی و تزلزل نمی شود زیرا تا آن حد به شرایط موجود نزدیک نیست.

برآورده کردن یک خواسته برای دیگری آسان تر از برآورده کردن آرزوی خود است. بنابراین، اگر کسی احساس می کند دچار تزلزل و ترس شده است، هرگز نباید در طلب یاری برای رسیدن به خواسته ی خود تردید کند.

روزی شخصی با تجربه گفت: «اگر انسانی را موفق ببینی هرگز شکست نمی خورد.» این قدرت دید است و بسیاری از انسان های بزرگ موفقیت خود را مدیون همسر، خواهر، برادر یا دوستی بوده اند که به آن ها «داعتماد داشته اند» و لحظه ای از این اعتقاد دست نکشیده اند.

نفوذ کلام

فردی که از قدرت نفوذ کلام آگاه باشد، هنگام بر زبان راندن کلام بسیار دقت می کند. از آن جاکه او به این موضوع معتقد است که بازتاب سخنش به خودش بازمی گردد، همیشه واکنش کلام خویش را به راحتی می بیند. او بابیان هر کلام، قانونی برای خویش وضع می کند. مردی را می شناختم که می گفت: «هیچ وقت به موقع به اتوبوس نمی رسم و به محض این که به ایستگاه می رسم، اتوبوس از آن جا می رود.» «دختر اومی گفت: «من همیشه به موقع به اتوبوس می رسم و به محض این که به ایستگاه می رسم یک اتوبوس نیز سر می رسد.» مدت ها این موضوع تکرار می شد. هر یک از این ها قانون منحصربه فرد برای خویش وضع کرده بودند. یکی از آن ها قانون شکست و دیگری قانون موفقیت را برای خود وضع کرده بود. و این همان قدرت فراوانی افکار باطل است که بر امور تأثیر می گذارد.

نعل اسب یا مهره مار هیچ قدرتی ندارد. ولی کلام و عقاید انسان در ذهن نیمه هشیار، آرزو و امید می آفریند و همان برای او موفقیت و شانس می آورد و موقعیت خوب یعنی اقبال را به سوی فرد هدایت می کند.

هر چند وقتی مردی از نظر معنوی وارسته و از قوانین والاتری آگاه باشد دیگر این قانون چندان کارآمد و مؤثر نیست.

انسان هیچ گاه نمی تواند زمان را به عقب برگرداند، فقط می تواند خود را از شر «افکار و تصورات حک شده در ذهن خود» خلاص کند.

مثلا، دو نفر از شاگردان سابقم، به مدت چندین ماه در امر تجارت بسیار موفق بودند. ناگهان ورق برگشت و همه چیز تغییر کرد. سعی کردیم این وضعیت را تجزیه و تحلیل کنیم. پس از مدتی تامل، پی بردیم که آن دو به جای این که به رحمت پروردگار برای رسیدن به موفقیت و خوشبختی امیدوار باشند، «دو میمون خوش یمن خریده اند» و تمام نیک بختی خود را به آن دو نسبت می دهند و به یمن وجود آن

ها امید دارند. به آن دو نفر گفتم: «فهمیدم! شما به جای توکل به خدا، به میمون های خوش یمن توکل کرده اید. از اعتقاد به میمون خوش یمن اجتناب ورزید و قانون بخشایش را بخوانید.» زیرا انسان قدرت و توانایی این را دارد که از پروردگار طلب بخشایش و خطاهایش را جبران کند.

آن دو مرد تصمیم گرفتند «میمون ها» را در جایی رها کنند و دیگر از اعتماد به آن ها دست بردارند. پس از آن، دوباره کارشان رونق گرفت. البته این بدان معنا نیست که هر چیز یا شیء تزئینی خوش یمنی را دور اندازیم. ولی باید در ورای آن به یگانه قدرت بی همتای پروردگار اعتماد کنیم، و همواره به آن معتقد باشیم که به جز قدرت خداوند، هیچ قدرتی وجود ندارد. و اعتقاد به آن اشیاء غیر از این که به افراد احساس امید و انتظار ببخشد، کار دیگری نمی تواند بکند.

روزی بایکی از دوستانم که خیلی احساس ناامیدی و یأس می کرد، از خیابانی می گذشتیم. ناگهان وی روی زمین نعل اسبی دید. بلافاصله آن را برداشت. و از این موضوع بسیار شاد و امیدوار شد. او معتقد بود این نعل اسب برای او فرستاده شده تا امیدش را باز یابد. مطمئناً چیزی که در آن لحظه می توانست در ذهن هشیارش ثبت شود نعل اسب بود. امیدواری ها به یک باور و ایمان تبدیل شد و در نهایت به یک نتیجه شگفت انگیز رسید. می خواهم برای شما شرح دهم که آن مردان فقط به میمون ها متکی بودند، در حالی که این یکی به قدرت نعل اسب معتقد بود.

من در مورد خودم نیز بگویم که خیلی طول کشید تا آن چه را که موجب ناامیدی ام می شد از ذهنم دور کنم. اگر این اتفاق می افتاده به دنبالش یاس و ناامیدی نیز می آمد. بالاخره فهمیدم تنها راهی که می توانم ذهن نیمه هشیار خود را تغییر دهم این است که «هرگز دو قدرت در کنار هم وجود ندارند، بلکه فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت خدا هست. بنابراین هیچ ناامیدی وجود ندارد و رسیدن به این شناخت به معنای یک خوشبختی نامنتظره است.»

پس متوجه تغییری در خود شدم و شادی های غیرمنتظره به سویم آمدند. دوستی داشتم که می گفت هیچ چیز نمی تواند او را مجبور کند که از زیر یک نردبان بگذرد. گفتم: «اگر از این کار می ترسی، پس به وجود **دو قدرت معتقدی؟ خیر و شر**. حال آن که باید به یک قدرت اعتقاد داشته باشی. چون خدا یکی است و هیچ قدرت دیگری نمی تواند خلاف او عمل کند. مگر این که انسان خود، تصویری از شر ایجاد کند. برای این که نشان دهی به یکی بودن قدرت و آن هم قدرت خدا معتقدی و دیگرش وجود ندارد، از زیر اولین نردبانی که به آن می رسی، بگذر». پس از مدت کوتاهی به بانک رفت تا از جعبه ی امانت خود اشیاء قیمتی بردارد. سر راهش نردبانی قرار داشت که باید از زیر آن عبور می کرد و به بانک می رفت. پس از چند لحظه احساس کرد که جرئت رد شدن از زیر نردبان را ندارد و برگشت. به محض رسیدن به انتهای خیابان کلامم را به خاطر آورد و تصمیم گرفت باز گردد و از زیر نردبان بگذرد. رد شدن از زیر نردبان برای او کار بسیار خطیری بود. سال های سال نردبان ها او را در اسارت خود گرفته بودند. پس از این که به بانک رسید، به سوی نردبان گام برداشت ولی دیگر نردبان آن جا نبود همواره چنین است. اگر انسان بر آن شود که به همان کاری دست بزند که از آن می ترسد، دیگر ناچار به انجام آن نخواهد بود. این قانون «عدم مقاومت» است. بسیاری از مردم هنوز به اهمیت آن پی نبرده اند.

شخص بزرگی گفته است: «در شهادت سحر و نبوغ نهفته است. دلیرانه باشرا یط روبرو شوید تا ببیند اصلاً مشکلی در کار نبوده است زیرا همه ی سنگنی خود را از دست داده و بی وزن شده است».

همان طور که دیدیم، به محض از بین رفتن ترس، نردبان از سر راه آن زن برداشته شد. پس نیرو های غیبی همواره در حال کمک و یاری انسان هاینده و این خود اوست که «سرنخ را می کشد»؟ هر چند که خود، آن را نمی داند. به دلیل وجود قدرت کلام، هر چه بر زبان بیاورید همان را به خود جذب می کنید.

کسانی که همواره از بیماری یا مصیبت سخن می گویند در نهایت آن را به خود جذب خواهند کرد.

با وجود این که مردم نیروی خارق العاده کلام را درک می کنند ولی باز هم نمی توانند مراقب گفتار خود باشند. مثلاً، دوستی دارم که در تماس تلفنی به من می گوید: «بیا برویم مثل قدیم هاگپ بزیم و درد دلی کنیم.» منظور او از این گپ زدن به کاربردن واژه های غیر سازنده، مثل درد دل بی پولی، وضعیت کاری خراب، شکست، بیماری و گله گذاری از روزگار بود.

من هم معمولاً به او می گویم: «نه متشکرم. من به اندازه ی کافی از این گپ ها زده ام، برایم خیلی گران تمام می شوند. ولی حاضرم در مورد خواسته هایمان و آن چه علاقه داریم صحبت کنیم، نه درباره ی موضوعاتی که برایمان خوشایند نیست.» یک مثل قدیمی می گوید: «فقط به سه دلیل جرات کلام داشته باشید:» **به خاطر طلب سلامت، برکت و سعادت.**

هرچه انسان در مورد دیگران بگوید در مورد او خواهند گفت و هرچه را برای دیگری بخواهد همان را برای خود خواسته است. «نفرین» همیشه به گوینده بر می گردد. واگر کسی برای دیگری بدبختی بخواهد بی تردید همان را برای خود خواسته است و اگر خواستار موفقیت دیگران بوده است و در

طلب آن به آن ها کمک کند راه موفقیت را برای خود گشوده است.

جسم و بدن انسان با قدرت کلام، تغییر و نیرو می یابد و بیماری را از ذهن هشیار دور میکند.

کسانی که به متافیزیک یا نیروی ما بعدالطبیعه معتقدند، بر این باورند که بیماری ریشه در ذهن انسان دارد و برای سلامت جسم نخست باید «روح» را شفا داد. روح

همان ذهن نیمه هشیار آدمی است که با ید از تفکر نادرست به دور باشد. در آیه ی بیست سوم زبور آمده است: «اوروح مرا باز می گرداند».

یعنی ذهن نیمه هشیار یا روح باید با آرمان های درست برگردانده شود و «وصل عارفانه» یعنی اتصال روح و معنویت یا اتصال ذهن نیمه هشیار با هشیاری برتر.

آن ها با ید با هم متصل شوند تا یکی شوند. اگر ذهن نیمه هشیار ملامال از آرمان های درست باشد انسان به خدا می رسد. منظور این است که انسان در این مقام ، با آرمان های متعالی یکی شده است ، و این است که انسان از خدا آفریده شده و بر همه ی جهان تسلط یافته است و اگر بگوئیم بیماری و مصیبت ناشی از سرپیچی از قانون محبت است درست گفته ایم. «به شما سفارش می کنم که به یکدیگر محبت کنید.» در بازی زندگی ، محبت و طلب نیکی علیه هر بدی و نیرنگ پیروز می شود.

زنی را می شناسم که مدت زمانی طولانی به بیماری پوستی وخیمی دچار شده بود. پزشکان دیگر از درمان وی دست شسته بودند. وی هنرپیشه بود و می ترسید مبادا ناچار باشد کار خود را ترک کند و راه دیگری نیز برای حمایت از خودنداشت. او در یکی از نمایشنامه ها، نقش خود را بسیار عالی بازی کرد و در پایان نمایشنامه همه ی تماشاچیان او را تشویق کردند. در آن شب او بسیار

شاد و سر حال بود، ولی روز بعد، برگه اخراج او را به دستش دادند. مردی از بازیگران، به خاطر آن شب به او حسادت ورزیده و زمینه ی اخراج او را فراهم کرده بود. احساس ناراحت و شکست در سراسر وجودش رخنه کرد.

با صدای بلندگفت: «خدایا نگذار از آن مرد کینه ای بردلم بماند» آن شب در سکوت دست به دعا برداشت و تا صبح به راز و نیاز ادامه داد. سپس گفت:

«پس از لحظه ای احساس آرامش کردم. انگار با همه ی دنیا در صلح و آرامش بودم. دو شب دیگر پشت سرهم این کار را انجام دادم و روز سرم دریافتم که ناراحتی وجودم کاملاً برطرف شده است.»

این زن با طلب محبت و خیرخواهی، قانون محبت را اجرا کرد، و ناراحتی را که به سبب نفرت در ذهن نیمه هشیارش وجود داشت از بین برد.

انتقاد پیوسته نوعی مشکل روانی است که کم کم منجر به بیماری رماتیسم می شود. زیرا احساس بد بینی و ناسازگاری و عدم توافق، خون رامسموم می کند و در مفاصل رسوب می نشاند.

حسادت، ترس و نفرت و کینه موجب رشد کاذب می شود. به طور کلی، هر مرضی از ذهن نا آرام نشأت می گیرد. روزی در کلاسم گفتم: «بهتر است از کسی نپرسیم مشکلت چیست بلکه باید از او بپرسیم چه کسی برای تو مشکل ایجاد کرده است.» عدم گذشت و بخشیدن کسی موجب مرض می شود منشأ تصلب شرایین یا کار کردن کبد و کم شدن قوه ی بینایی و بسیاری از امراض دیگر نیز همین گونه است.

روزی به دیدن خانمی رفتم که از خوردن صدف مسموم شده بود. به او گفتم: «صدف به تو صدمه نرسانده است. توضیح بده که چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: «نوزده نفر بودند.» او با نوزده نفر به جر و بحث پرداخته بود و آن قدر او را عاشر به هم ریخت که صدف ناسالم را به خود جذب کرده بود.

هر ناهماهنگی و عدم تعادل بیرونی، نمایانگر برهم ریختگی باطنی یا درونی است. تنها دشمنان انسان در درون خود او هستند؟ شخصیت هر فرد آخرین دشمنی است که باید بر آن غلبه کنیم، زیرا وجود سیاره ی او در عشق نهفته است. پیام مسیح این بود: «بر زمین صلح و آرامش و بر انسان ها خوبی باد.»

بنابراین، انسان دانا می‌کوشد تا با یاری دیگری خود را به کمال برساند. کار او فقط در ارتباط با خویش است؟ خیرخواهی و طلب نیکی و برکت برای دیگران. وشگفت آور اینکه اگر کسی این گونه باشد،

دیگر قدرت آزرساندن به دیگری را ندارد.

مثلاً، مردی که فروشنده‌ی ماشین آلات بود نزد من آمد و از من خواست تا برای او دعا کنم در کارش موفق شود. او رقیبی داشت که مدعی شده بود جنس بهتری می‌فروشد و این امر فرد یاد شده را ترسانده بود که مبادا در کار خودش شکست بخورد. به او گفتم: «قبل از انجام هرکاری باید ترس و واهمه

را کنارگذاری و مطمئن باشی که آرمان الهی فراتر از این شرایط نمایان می‌شود. یعنی، آن دستگاه

توسط آن شخص خاص و به آن فرد خاص فروخته خواهد شد.» و نیز افزودم: «حتی یک فکر منفی یا کوچک‌ترین نفرتی نسبت به او در ذهن خود نداشته باش! تمام روز برایش طلب مغفرت کن و بپذیر که اگرخواست خدا نباشد، هرگز تو وسیله‌ای را نمی‌فروشی.» پس او بدون واهمه به

عبادتگاه رفت و برای او دعا کرد. پس از مدتی گفت: «خیلی عجیب بود. یکی از دستگاه‌های آن رقیب از کار افتاده و خودش به راحتی دستگاهش را فروخت» ولی من به شما می‌گویم به دشمنان خود محبت کنید و برای نفرین‌کنندگان خود نیز

طلب مغفرت نمایید و به آنان که به شما بدی می کنند احسان کنید و برای هر کس که به شما دشنام میدهد، دعای خیر کنید».

خیرخواهی و طلب نیکی، هاله ی بزرگی از حمایت را به وجود می آورد. هیچ سلاحی در مقابل او اثر نخواهد داشت. به عبارتی، محبت و دعای خیر، دشمنان درون را از بین می برد و در نتیجه دشمن بیرونی نیز وجود نخواهد داشت. برای کسی که خیر و نیکی برای دیگران می خواهد، آرامش و سلامتی روی زمین همواره با اوست.

قانون عدم مقاومت

روی زمین چیزی وجود ندارد که بتواند در مقابل شخصی که هیچ گاه مقاومت می کند بایستد.

چینی ها معتقدند که آب نیرومند ترین عنصر است، زیرا مقاومت نمی کند. آب می تواند سخره ها را بشکافد و هر چیزی را که سر راهش قرار دارد ببرد.

عیسی مسیح گفت: «در برابر شر مقاومت نکنید.» زیرا او معتقد بود که در واقع شری وجود ندارد. شر از افکار منفی و پوچ انسان به وجود می آید و از دوگانگی اعتقاد

انسان به خیر و شر به جای اعتقاد به وحدانیت، یعنی قدرت خدا نشأت می گیرد.

این حکایت را شنیده ایم که آدم و حوا از درختی خوردند که نامش درخت «وهم» بود؛ یعنی به جای یک قدرت؛ خدا، دو قدرت، دو قدرت خیر و شر، را دیدند و دچار توهم شدند.

بنابراین، شر قانون غلطی است که انسان آن را از طریق «سایکوما» یا روح خفته برای خود به وجود آورده است. روح خفته یعنی روح انسان با اعتقادات کهن خود (اعتقاد به

بیماری، مصیبت، و...) هیپنوتیزم شده و به خواب رفته است. و این خواب روح یعنی تفکر نفسانی که در نتیجه ی ترس او در امورش بازتاب پیدا می کند.

انسان بیمار، بیماری و انسان فقیر، تنگدستی و فقر، و انسان دولتمند، ثروت را در ذهن خود تصور کرده اند.

اغلب مردم فکر می کنند که چرا نوزادان با این که حتی معنی بیماری را نمی دانند، بیمار می شوند؟ من پاسخ می دهم آن ها نسبت به تفکر دیگران حساس

و آسیب پذیرند؛ و در واقع تفکر والدین خود را نمایش می دهند.

روزی شنیدم که یک استاد ماوراءالطبیعه گفت: اگر شما خود اداره ی ذهنتان را در دست نگیرید، کسی دیگر هدایت آن را بر عهده می گیرد.

اغلب مادران از ترس این کودکانشان بیمار شوند، مرتباً اوضاع کودک را زیر نظر می گیرند تا به بروز بیماری پی ببرند و با همین کار، ناخودآگاه بیماری ها و بلاها را به سوی فرزندانشان سوق می دهند.

روزی شخصی از یک مادر پرسید آیا فرزندتان سرخک گرفته است؟ او پاسخ داد: «هنوز خیر!» این جواب به این معنی است که وی در انتظار بیماری کودک واز این رو در حال آماده کردن خود برای ابتلای کودکش به سرخک است. انسانی که روی افکار درست تمرکز و فقط دعای خیر را بدرقه راه منفی دیگران قرار گیرد. او در حقیقت فقط می تواند افکار نیک را جذب کند، زیرا از خود او نیز فقط افکار نیک نشأت می گیرد.

مقاومت، جنهم است زیرا وضعیتی است که انسان در آن عذاب می کشد. روزی یک استاد ماوراءالطبیعه دستور العمل زیبایی را برای آشنایی و غلبه بر ترفند های بازی زندگی به من داد و آن عبارت بود از انتهای درجه ی عدم مقاومت و کلامش را این گونه ادامه داد که: «روزی نوزادان را غسل تعمید می دادم؛ آنان اسامی متعددی داشتند ولی حالا دیگر آن ها را تعمید نمی دهم بلکه رخداده ها را تعمید می دهم. اسامی رخداده ها دیگر متنوع نیستند بلکه به همه ی آن ها فقط یک نام می دهم. اگر با شکستی برخورد کنم آن را به نام پدر، پسر و روح القدس به موفقیت تبدیل می کنم.»

با این دید، قانون بزرگ تبدیل را می بینیم که بر پایه های اصل مقاومت استوار است. یعنی با قدرت کلام می توان هر شکستی را به موفقیت تبدیل کرد. مثلاً خانمی که به مقداری پول نیاز داشت و از قانون معنوی فزونی نعمت مطلع بود با کسی برخورد داشت که احساس فقر بسیاری می کرد و مرتباً از فقر و تنگدستی صحبت می کرد. این خانم او را دوست نداشت، و او را در نزد خود سرزنش می کرد زیرا

وی را سبب شکست خود می دانست. زن می دانست که برای طلب نعمت و برکت باید یقین داشته باشد که آن چه را طلبیده به دست آورده است و باید خود را توانگر تصور کنی تا توانگری در انسان تجلی کند.

روزی متوجه شد که در مقابل این وضعیت مقاومت می کند و دو قدمت را به جای یک قدرت می بیند. پس برای مرد دعای خیر کرد و برای او برکت طلبید و نام آن را «موفقیت» گذاشت و تأکید کرد: «جز خدا قدرتی وجود ندارد پس او برای سعادت و خوشبختی من است و به نظر نمی رسد که خلاف آن باشد.» پس از مدتی این زن از طریق او با خانم دیگری آشنا شد که برای انجام کاری، به وی چندین هزار دلار داد و مدتی بعد، آن مرد به شهری دیگر رفت و از زندگی زن خارج شد. این عبارت را پیوسته تکرار کنید: «هر انسانی حلقه طلایی است در زنجیر خیر و صلاح من» زیرا همه ی انسان ها تجلی خدایند و منتظرند تا مجالی یابند که در طرح الهی زندگی ما، خدمت کنند .

برای دشمنان خود دعای خیر کنید، تا آن ها را برای خود بی ضرر و خلع سلاح، و تیرهای او را به برکت و نعمت تبدیل کنید .

این قانون علاوه بر افراد ، در مورد ملت ها و مردم کشورهای مختلف نیز صادق است. برای یکایک آنان دعای خیر کنید تا از ایشان رهایی یابید قدرت آزار را از دیگران بگیرید .

انسان از طریق درک معنویت می تواند به عقاید درست در مورد عدم مقاومت پی ببرد. شاگردانم اغلب می گویند که نمی خواهیم زیر پا لگد مال شویم. به آن ها می گویم: «اگر قانون عدم مقاومت را با درک و شناخت نسبت به آن به کار ببرند، هرگز پا یمال نمی شوند مثلاً، روزی بی صبرانه منتظر یک تماس تلفنی مهم بودم. نسبت

به هر تماسی تلفنی که از بیرون به من می شد مقاومت می کردم و خودم نیز تماسی نمی گرفتم تا با تلفن موردانتظارم همزمان نشود. به جای این که بگویم «آرمان های الهی هرگز با هم تداخل نمی یابند تماس تلفنی من به موقع انجام خواهد گرفت.» و به جای سپردن آن به قدرت نا متناهی خداوند، خود آن را به دست گرفتم و عصبی و مضطرب نشستم. پس از گذشت یک ساعت کسی به من زنگ نزد. تا این که چشمم به گوشی تلفن افتاد و دیدم در تمام این مدت گوشی تلفن سر جایش نبوده و از طرف مخابرات قطع شده است. حال آن که متوجه شدم با اضطراب و نگرانی خود در مورد تداخل تماس ها، خودم سبب قطع تلفن شده ام، ابتدا با خود فکر کردم حتماً خیر و صلاحی در آن بوده است و آن را به فال نیک گرفتم و این وضعیت را «موفقیت» خواندم و تاکید کردم «محال است تماسی را که حق الهی من است از دست داده باشم، زیرا من در حمایت لطف الهی هستم نه در لوای قانون». سپس یکی از دوستانم را به سرعت به نزد یک خواربارفروشی فرستادم تا به شرکت تلفن خبر دهد که آن را وصل کنند. خواربارفروشی شلوغ بوده ولی فروشند ه مشتری های خود را به سرعت راه انداخته و خود برای انجام آن دست به کار شده بود.

پس از مدت کوتاهی تلفن وصل شد و پس از دو دقیقه تمامی تلفنی بسیار مهم بلافاصله پس از آن، همان تماس تلفنی که منتظرش بودم با من برقرار شد.

پس از این که دریا دریا از تلاطم ایستاد، کشتی های نجات فرا می زسند .

مادام که آدمی در برابر وضعیتی مقاومت کند، آن را به سوی خودش جذب می کند ولی اگر سعی کند از شرایط و وضعیتی بگریزد همواره در آن شرایط قرار خواهد گرفت و به کجا برود در همان شرایط زندگی خواهد کرد.

روزی جمله ی قبلی را به خانمی گفتم. در پاسخ گفت: «واقعا همین طور است من در خانه ی پدریم ناراحت بودم، زیرا مادرم واقعا ایرادگیر و سلطه جو بود. از این رو زود ازدواج کردم، ولی در واقع با مادرم ازدواج کردم. زیرا شوهرم عینا مثل مادرم است و من دوباره با همان شرایط زندگی را ادامه می دهم.»

پس در مقابل نیروی مخالف خود هرگز مقاومت نکن

منظور این است که وضعیت مخالف، خود سبب خیر است در مقابل آن مقاومت نکن تا وزن و سنگینی خود را از دست بدهد و خنثی شود. این جمله را مرتباً تکرار کنید: هیچ یک از این ها برای من مؤثر واقع نمی شود و تکانه نمی دهند.

هر وضعیت و شرایط نامتعادل، درون نامتعادل و ناهماهنگ انسان را نشان می دهد. اگر درون انسان در برابر وضعیت نامتعادل و ناهماهنگ در حال جنگ و مقاومت نباشد، آن وضعیت برای همیشه اصلاح می شود. پس به این نتیجه می رسیم که کار آدمی همواره با خویشتن است.

گاهی خانم ها به من می گویند: «دعا کن تا شوهرم یا برادرم تغییر کند.» من به آن ها می گویم: نه، دعا می کنم خودت تغییر کنی. زیرا وقتی خودت تغییر می کنی، آن ها نیز تغییر می کند»

یکی از شاگردانم عادت به دروغگویی داشت. به او گفتم: «روش نادرستی است و موجب می شود که دیگران نیز به تو دروغ بگویند.» گفتم: «مهم نیست زیرا من بدون دروغ نمی توانم زندگی کنم.»

روزی تلفنی با مردی صحبت می کرد که واقعا عاشق او شده بود. به من گفت: «به او اعتماد ندارم زیرا می دانم که به من دروغ می گوید.» گفتم: «خوب خودت هم دروغ

می گویی پس دیگران هم باید به تو دروغ بگویند و حتماً این شخص کسی است که می خواهی از او راست بشنوی. «پس از مدتی او را دیدم. گفت: «دیگر دروغ نمی گویم و آن عادت را در زندگی خود ترک کرده ام.» پرسیدم: «چه چیزی باعث شد؟» گفت: «با کسی زندگی کردم که بیش از خودم دروغ گفت.»

خیلی موارد پیش می آید که انسان با دیدن معایب اخلاقی خود در دیگران، سعی در ترک آنها می کند .

زندگی هم اندک آینه است و ما در دیگران، بازتاب چهره ی خودمان را می بینیم .

زندگی با افکار گذشته، روشی بسیار نادرست است و در واقع خلاف قانون معنویت است. عیسی مسیح گفت: « این لحظه، زمان مطلوب و مناسب است . امروز، روز نجات است.»

«زن لوط به عقب نگرست و به ستونی از نمک تبدیل شد.»

گذشته و آینده، زمان حال را به سرقت می برند انسان باید گذشته را با احترام یاد کند ولی اگر او را در چنگال خویش گرفته است، آن را به فراموشی سپارد. آینده را نیز با این اطمینان که برای او خیر و برکت و به دنبالش شادی های بسیار به ارمغان می آورد، نیک بنگرد ولی کاملاً در زمان حال . زندگی کند. زنی پیش من آمد و با ناراحتی گفت که پولی برای خرید هدایای عید ندارد. گفت: « سال گذشته وضع مالیم خیلی فرق داشت. پول بسیاری داشتم به دوستان و فامیل هدایای گران قیمتی دادم ولی امسال اصلاً پول ندارم . » گفتم: «تا زمانی که گله و شکایت و در گذشته زندگی کنی، نا ممکن است که

بتوانی صاحب پول فراوان شوی. کاملاً در حال زندگی کن و آماده باش تا هدایای

عید را بدهی. گودال‌ها ییت را حفر کن! پول هم به موقع خواهد آمد» ..

هیجان زده گفت: «فهمیدم» مقداری نوار روبان و کاغذ کادو می‌خرم» به

او گفتم: «همین کار را بکن، هدایا می‌آیند و روی کاغذ کادوها قرار می‌گیرند.»

انجام این کار بی‌پروایی در یافتن فرج و ایمان و اعتقاد را به خدا را نشان می‌

داد، ولی ذهن استدلالی می‌گفت: «از کجا معلوم که پول به دست بیاوری آن

اندک پول باقی مانده را خرج نکن.»

زن نوارها و کاغذهای کادو را خرید و چند روز قبل از کریسمس چند صد دلار به عنوان

عیدی گرفت. خریدن نوارها و کاغذ کادو در ذهن نیمه‌هشیار او امید و انتظار قطعی به

وجود آورده بود و راه را برای رسیدن به هدفش گشوده بود. او طبق میل خود و در

زمان مناسب هدایا را خرید و کادو پیچی کرد. انسان باید در لحظه‌ی حال زندگی

کند.» پس به این روز به دیده‌ی نیک بنگر. این ادای احترام به سحرگهان

است.»

انسان با دید همواره از لحاظ معنوی هشیار و همواره در انتظار رهنمودهای

خویش باشد، تا از هر فرصتی برای به دست آوردن آن‌ها استفاده کند.

روزی مرتباً می‌گفتم: «ای روح نامتناهی، مگذار چیزی از نظرم پنهان بماند یا

فرصتی را از دست بدهم.» همان روز عصری مطلبی مهم به من گفته شد.

بهترین و لازم‌ترین کار این است که روز خود را با کلام درست شروع کنیم. مثل این

عبارت:

تو امروز پیشرفت خواهی کرد، زیرا امروز روز رسیدن به کمال هست. و من

برای چنین روزی خدا را شکر می‌کنم. امروز معجزه‌هایی پشت سرهم برایت

خواهند آمد، وعجایب لحظه ای باز نمی ایستند.

این کار را برای خود به یک عادت تبدیل کنید تا معجزه ها و شگفتی های بسیاری را در زندگی خود مشاهده کنید. یک روز صبح کتابی برداشتم و صفحه ای از آن را گشودم. در آن چنین خواندم: «آن چه پیش رویت است با شگفتی بنگر! احساس کردم که این پیام امروز است پس بارها و بارها تکرارش کردم.» «به آن چه پیش رویت است با شگفتی بنگر!»

نزد یک ظهر پولی هنگفت که برای کار خاصی لازم داشتم به دستم رسید. در یکی از فصول بعدی این کتاب، عبارت تاکیدی را که بیش از همه مؤثر است، به شما خواهم گفت. هر چند هرگز نباید جمله تاکیدی خاصی را به کاربریم، مگر این که طبق ذوق و سلیقه خود آن را مناسب ببینیم. معمولاً باید در عبارات تأکیدی تغییراتی به وجود آورد تا مطابق با سلیقه های مختلف جالب به نظر بیاید. مثلاً، تکرار جمله ی زیر برای بسیاری از افراد موفقیت آورده است.

من کاری عالی دارم، که با روشی عالی! و خدمتی عالی برای پاداشی عالی آن را انجام می دهم.

من جمله ی اول را به یکی از شاگردانم دادم و او خود، جمله ی دوم را اضافه کرد. جمله ای بسیار عالی شد. زیرا برای خدمت عالی همیشه باید پاداش عالی وجود داشته باشد و ضمناً موزون بودن آن نیز بسیار مؤثر خواهد بود، زیرا در ذهن نیمه هشیار نقش می بندد و بر او اثر می گذارد.

شاگردم مرتباً از راه جایی و در هر زمانی تکرار می کرد. او پس از مدتی کوتاه در کاری بسیار عالی با روشی عالی با خدمتی عالی برای دریافت پاداشی عالی پیدا کرد.

شاگرد دیگری که بازرگان بود از همین جمله استفاده کرد ولی به جای کلمه «کار»، «تجارت» گذاشته بود.

من تجارتی دارم عالی، با روشی عالی و خدمتی عالی برای پاداشی عالی !

با وجود این که مدت زیادی تجارتش از رونق افتاده بود، همان روز بعد از ظهر یک معامله ی چهل و یک هزار دلاری انجام داد. در انتخاب کلمات باید بسیار دقت کنید تا همه ی آن هادرست و دقیق انتخاب شوند و همه ی جوانب در نظر گرفته شوند.

خانمی را می شناختم که نیاز مالی شدیدی داشت. دست به دعا برمی داشت و طلبِ کارمی کرد و کارهای متعددی پیدا میکرد ولی در قبال آن ها پولی نمی گرفت. سپس به این نتیجه رسید که باید این جمله ی «با خدمتی عالی برای دریافت پاداشی عالی» را به آن اضافه کند .

این حق الهی انسان هاست که ثروت داشته باشند و این خواست خداست که انبارهایشان پر، زندگی شان مملو از نعمت های گوناگون باشد. هرگاه که انسان فقر و تنگدستی را از زندگی خود دور کند به عصر طلایی حیات خود پای نهاده و به هر خواسته ی درست خود می رسد.

قانون کارما و قانون بخشایش

انسان با هر دست بدهد با همان دست پس می گیرد. بازی زندگی همان قانون کنش و واکنش است و در نهایت پندار، کردار و گفتار او به خودش بازمی گردد . این قانون کارما است و کارما به زبان سانسکریت به معنای «بازگشت» است. «هر چه بکاری همان بدرد.»

دوستی سرگذشت خود را برایم تعریف کرد که در واقع همین قانون را به اثبات می رساند.

او گفت «همه ی کارما های من با عمه ام در ارتباط است. یعنی کردار من به عمه ام برمی گردد. هر چه به او بگویم دقیقاً همان را از دیگری می شنوم. وقتی در خانه هستم ، خیلی زود عصبانی می شوم، مثلاً روزی با عمه ام مشغول غذا خوردن بودم. عمه ام شروع به صحبت کردن با من کرد. گفتم: «صحبت نکن. می خواهم در آرامش و سکوت غذا بخورم!» روز بعد با خانمی در حال غذا خوردن در رستوران بودم و دوست داشتم که روی او تأثیر بگذارم. همین طور که با هیجان صحبت می کردم ، او گفت: «صحبت نکن می خواهم در سکوت و آرامش غذا بخورم!»

هشیاری دوستم بسیار زیاد است ، بنابراین کارماهای او زود تر از آن که در طرح ذهن او قرار گیرند به او بازمی گردد.

هر قدر انسان بیشتر بداند، مسئولیت اش بیشتر خواهد بود. و اگر کسی قانون معنویت را بداند و به آن عمل نکند و به عذاب بدی گرفتار خواهد شد «مرحله ی اول حکمت و دانش، ترس از خداست.» اگر به جای کلمه ی «خدا» کلمه ی قانون را بگذازیم، مفاهیم بسیاری از آیات کتاب مقدس برایمان روشن تر می شود .

«خداوند (قانون) می گوید انتقام به من تعلق دارد» من جزا می دهم. «این قانون است که انتقام می گیرد، نه خدا. خدا انسان را کامل می بیند و قدرت اختیار به او داده است. انسان فقط می تواند آن باشد که خود را چنان بیند، و تنها می تواند به

جایی برسد که خود را در آن جا ببیند .

از قدیم گفته اند: «هیچ اتفاقی بدون حضور یک ناظر روی نمی دهد.» انسان در ابتدا موفقیت یا شکست خود را در تصور خود می بیند. آن گاه، شکست یا موفقیت او به وقوع می پیوندد. این موضوع را قبلاً در مورد مادری که برای کودک خود بیماری تصور می کرد یا کسی که برای همسر خود موفقیت دیده است، بیان کردیم .
عیسی مسیح گفت: «حق را خواهید شناخت و او شما را آزاد می کند.»
بنابراین، ما آزادی از تمام شرایط بد را در گروه شناخت به دست می آوریم. و آن هم شناخت قانون معنویت است .

اقتدار در پس اطاعت حاصل می شود. پس از این که انسان از قانونپ پیروی کند، قانون به اطاعت او درمی آید. قبل از این که قانون الکتریسته خادم انسان شود، انسان باید مطیع آن باشد. یعنی اگر از روی نادانی به آن دست بزنیم، دشمن انسان می شود. قوانین ذهن نیز از همین قانون پیروی می کنند .

مثلاً زنی با اراده ای قوی، خریدن خانه ای را که متعلق به یکی از دوستانش بود بسیار آرزو می کرد و اغلب در ذهن خود تصور می کرد که در آن خانه زندگی می کند. پس از مدت کمی صاحب خانه فوت کرد و زن در آن جاسکنی گزید. چند سال بعد که به وجود قانون معنویت پی برد از من پرسید:

: «به نظر شما من در مرگ این مرد سهیم بوده ام؟» گفتم: «البته میل و آرزوی تو همان قانونی بود که هر نیرویی را از سر راه خود برمی داشت، ولی قانون کارما بر تو اثر نهاد و چند سال بعد شوهرت در گذشت و در این خانه ی زیبا تنها ماندی.»

با وجود این که مالک خانه و شوهر او باید با دید مثبتی این خانه را می خواستند، و با این که نباید تصور این زن هرگز بر آن ها اثر منفی می گذاشت، ولی هر دو تحت تاثیر قانون کارما قرار گرفته بودند. زن بر خلاف میل و آرزوی شدیدش به مالکیت آن خانه، با ید می گفت: «خدا یا خانه ای را که تو برایم خریدی به من عطا کن؛ خانه ای به همین زیبایی. خانه ای که با به خواسته ی خداوند متعلق به من باشد.» آن گاه «انتخاب خداوند» برای وی بسیار رضایت مندانه بود و برای همگی خیر و برکت داشت. طرح الهی تنها طرح امن برای انسان خواهد بود .

آرزوخواسته ی انسان بسیار نیرومند است، و اگر درست هدایت نشود به راهها و نتایج بدی می انجامد. مهم ترین مرحله در رسیدن به آرزو، «درست خواستن» است .

انسان باید همیشه چیزی را بطلبد که حق الهی اوست. مثلاً، اگر این زن به خودمی گفت: «اگر این خانه که دوشش دارم به من تعلق داشته باشد، حتماً همان را به دست می آورم. اگر نه، خدا یا همسنگ آن را به من بده» .

آن گاه خداهمان خانه را برای اومی خواست حتی ممکن بود صاحبخانه خود تصمیم بگیرد در سلامت و خوشی از آن جا برود. یا این که خداخانه ی دیگری به اومی داد. هر خواسته ای که به زور و اصرار بیهوده و با اراده ی انسان (نه خواسته خدا) به دست آید، همواره شر خواهد بود و در نهایت به خیر نمی رسد.

به انسان بسیار سفارش کرده اند که همیشه اراده ی خدا را طلب کن و نکته مهم این جاست که وقتی انسان دست از اراده ی خود برمیدارد به خواسته اش می رسد. زیرا کار خود را به قدرت نامتناهی می سپارد. «بایستید و نجات خداوند (قانون) را ببینید» .

زنی سراسیمه نزد من آمد و گفت که دخترش می خواهد به سفری بسیار پرخطر برود و او مضطرب و نگران است .

زن گفت: «با هر تر فندی که به نظرم می رسید تا خطرهایی را که ممکن بود پیش بیاید به دخترم گوشزد کردم، شاید او را از این سفر منصرف کنم. اما او بسیار سماجت می کند.» به زن گفتم: «تو می خواهی اراده شخصی خود را بر او غالب کنی ولی هرگز چنین حقی نداری، ترس تو از خطرات این سفر موجب تحقق آن می شود. زیرا از هر چه ترس و واهمه داشته باشی به همان دچار خواهی شد.» سپس گفتم: «از سر او دست بردار، هرچه مصلحت باشد همان می شود. دخترت را به خدا بسپار و مرتباً این جمله را تکرار کن :

این سفر بنا به خواست خداست. من هم به آن راضی ام و در برابرش مقاومت نمی کنم. ولی اگر موافق باخواست خدا نیست خدا را شکر، که این سفر لغو خواهد شد .

»

یکی دو روز بعد، دختر به مادرش گفت که: «مادر من از این سفر منصرف شدم.» و همه چیز به جای خود برگشت .

به راستی «سکوت اختیار کردن برای انسان بسیار دشوار است.» در فصل قبل در مورد عدم مقاومت در این مورد بیشتر شرح دادم. مثال دیگری رامطابق با قانون «هرچه بکاری همان بدروی» در این جا آورده ام .

خانمی نزد من آمد و تعریف کرد که در بانک به او یک اسکناس بیست دلاری جعلی داده اند، بسیار ناراحت بود و می گفت: «این غیرممکن است که کارمند بانک به اشتباه خود اعتراف کند.» گفتم: «بیا این موضوع را بررسی کنیم که چرا تو آن را به سوی خود جذب کردی.» مدت کوتاهی فکر کرد و گفت: «فهمیدم قبلاً برای شوخی با یکی از دوستانم ، مقدار زیادی پول جعلی برایم فرستادم. « اکنون این قانون عمل کرده بود و به خودش پول جعلی داده بودند. زیرا در قانون شوخی نمی گنجد. به او گفتم: «حال قانون بخشایش را فرامی خوانیم تا آن را خنثی کنیم " .

مسیحیت بر اساس قانون بخشایش بنا شده است؟ و مسیح همواره ما را از عاقبت قانون کارما نجات داده است. مسیح درون انسان ، نجات دهنده و رهایی بخش او از اوضاع نامتعادل و نابسامان است .

سپس گفتم: «ای جان نامتناهی، قانون عفو و بخشایش را فرامی خوانیم و تشکر می کنیم که این زن در پرتو لطف الهی است ، و نه در حیطه قانون. و نمیتواند این بیست دلار را که حق اوست از دست بدهد.»

به او گفتم: «حال با شجاعت به بانک برو و به آن ها بگو مسئول باجه این پول را اشتبهاً به تو داده است.»

زن برخاست و به بانک رفت تو با کمال حیرت ، مسئولان بانک اسکناس را عوض کردند و اسکناس دیگری به او دادند و از او معذرت خواهی کردند .

پس، آگاهی از قانون، این قدرت را به انسان می دهد که بتواند خطاهای خود را جبران کند .

انسان نمی تواند با اصرار و اراده خود به ظاهر چیزی دربیاید که خود آن نیست .

اگر از خداوند طلب استغناء میکند؟ نخست باید هشیاری او غنی شود. مثلاً، زنی نزد من آمد و از من خواست تا برایش دعا کنم که توانگر شود. او توجه چندانی به امور خانه اش نمی کرد و اغلب منزل او به هم ریخته و نامرتب بود. به او گفتم: «اگر می خواهی دولت مند شوی باید مرتب و منظم باشی ، همه ی ثروتمندان این گونه اند و نظم اولین قانون طبیعت است.» و اضافه کردم: «تازمانی که درجا سنجاقیت کبریت سوخته باشد دولت مند نخواهی شد. »

آن زن بی درنگ به سروسامان دادن اشیا و مرتب کردن آن ها و نظافت منزل خود پرداخت، و بسیار زود یکی از خویشاوندانش به او هدیه ای بزرگ داد. آن زن هنوز به علائم و روشهای هدایت کننده توجه می کند و همچنان ثروت به سوی او جذب می شود. از آن پس ، مرتباً به امور منزل رسیدگی می کند، تا کاملاً منظم باشند و دریافته است که اگر امید او به خدا باشد هرگز درمانده نمی شود . بسیاری از مردم از این واقعیت غافلند که هدیه دادن، نوعی سرمایه گذاری است و جمع آوری مال از روی حرص، طمع و احتکار جز فقر نتیجه ای ندارد .

چه بسیارند افرادی که خرج می کنند و بیشتر جمع می کنند و چه بسا کسانی که بیش از حد لازم می اندوزند ولی در نهایت به فقر و نیازمندی می افتند .

مردی رامی شناختم که می خواست پالتویی با آستر پوست بخرد. با همسرش به فروشگاه های زیادی رفت، ولی هیچ یک از آن ها را نپسندید . می گفت همه ی آن ها به نظرم نامناسب می آید. تا این که فروشنده به او پالتویی

رانشان داد که مدعی بود قیماش هزار دلار بوده، ولی به خاطر حراج فصل آن را پانصد دلار نیز می فروشد .

کل دارایی این مرد هفتصد دلار بود. ذهن استدلالی و منطق او می گفت: «نباید همه ی دارا یی خود را برای خرید پالتو بدهی.» ولی او فردی بسیار شهودی بود و هرگز به استدلال نمی پرداخت. رو به همسرش کرد و گفت: اگر این پالتو را بخرم ثروت بسیلری به دست می آورم.» همسرش نیز با نا باوری و سردی موافقت کرد. پس از یک ماه حق الزحمه ی ده هزار دلاری دریافت کرد. پالتوکار خودش را کرد و چنان احساس دولتمندی به او داد که او را به موفقیت و توانگری رساند. اگر آن پالتو را نمی خرید این حق الزحمه را دریافت نمی کرد. پس پالتو سرمایه گذاری بزرگی بود که سود کلان به وی داد .

اگر انسان رهنمودهای مصرف کردن یا بخشیدن را نادیده بگیرد، همان پول را بسیار ناخوشایند از دست می دهد .

خانمی برایم تعریف کرد که روز شکر گزاری به خانواده اش گفته بود که نمی تواند برای آن شب، شام مفصلی تهیه کند. البته زن پول داشت ولی تصمیم گرفته بود آن را صرف خرج دیگری کند .

چند روز بعد، دزد به خانه ی آنها زد و دقیقاً همان مبلغ پولی را که برای آن شب شام لازم بود از کشوی میزش ربود.

قانون همواره پشتیبان کسی است که بی باکانه، ولی از روی عقل و خرد خرج می کند .

یکی از شاگردانم با خواهرزاده ی کوچک خود به خرید رفته بود. خواهرزاده ی وی اصرار کرده بود که یک اسباب بازی برایش بخرد و شاگردم به او گفته بود که نمی تواند بخرد. ولی ناگهان متوجه شد فقر و تنگدستی را به سوی خود می کشاند گویی فراموش کرده خدا روزی رسان است. پس بی درنگ اسباب بازی را برای او خرید. هنگام بازگشت به خانه، دقیقاً همان مبلغ پول را به عنوان هدیه گرفت .

اگر انسان به مبدأ روزی ایمان داشته و توکل کند، صاحب برکت و روزی بی پایان خواهد شد. او باید توجه داشته باشد که این ایمان یا توکل باید مقدم بر ظهور نعمت باشد. «به اندازه‌های ایمانت بر تو عطا شود.» «پس ایمان همان اعتماد به چیزهایی است که بدان امیدواری و برهان چیزهایی که هرگز ندیده‌ای» به دلیل این که ایمان دست از هدف بر نمی‌دارد و تصویرهای مخالف و باطل را از دید خود دور می‌کند. «زیرا اگر ضعیف نشویم به موقع درو می‌کنیم.»

عیسی مسیح مژده داده است که قانونی ماورای قانون کارما وجود دارد که این قانون همان قانون «رحمت» یا قانون «بخشایش» است. یعنی انسان در پرتوی لطف و رحمت خداوند و نه در حیطه‌ی قانون، از قانون علیت یا مکافات عمل رهایی می‌یابد.

به ما گفته‌اند: «از جایی که هرگز تصورش را نمی‌کنی نعمت و رحمت به تومی رسد» و نیز گفته‌اند: «ای برکت و روزی یا فتگان بیایید و از خداملکوتی راکه از ابتدای خلقت برایتان اعاده شده است، به میراث گیرید.» این حال برای کسی است که بر تفکر دنیوی غالب آمده است.

در تفکر دنیوی، رنج‌ها و محنت‌های فراوانی وجود دارد. ولی عیسی مسیح فرمود: «حال که من بر جهان چیره شده‌ام، سربلند و شادمان زندگی کنید.»

در تفکر دنیوی، گناه، بیماری و فنا متصور است، ولی عیسی مسیح ثابت کرد که آلام موهوم و غیر واقعی‌اند. و فرمود: آدمی توان بر بیماری، ناراحتی و مرگ که آخرین دشمن انسان است غلبه کرد.»

اکنون، از دیدگاه علمی نیز دریافته‌ایم که با عقیده‌ی راسخ بر جوانی جاودان و اعتقاد به حیات ابدی می‌توانیم بر ذهن نیمه‌هشیار خود تاثیر بگذاریم و از این طریق می‌توانیم حتی بر مرگ پیروز شویم.

ذهن نیمه‌هشیار که قدرت و انرژی فاقد جهت است، بی‌هیچ تردید دستورات را اجرا می‌کند.

طبق جهت اعمال شده بر هشیاری برتر (الوهیت باطن انسان) و با ا تکا، برپرور گار
جاودانگی جسم ممکن می شود .
این به آن معناست که دیگر انسان تسلیم مرگ نمی شود. بکله جسم او به همان
«نوری» تبدیل میشود که والت ویتمن در اشعار خویش از آن یاد کرده است. زیرا د
ین مسیح بر «آمرزش گناهان» و «قبر های خالی» تأکید دارد.

سپردن به بار درون

به هشیاری بوتر (الوهیت باطن)

انسان از تاثیر قدرت و عملکرد ذهن نیمه هشیار خویش با خبر می شود، به دنبال آن است که برای از بین بردن افکار و تصورات منفی و نیز تثبیت افکار مثبت، در ذهن نیمه هشیارش راهی سریع و کارآ، بیابد. زیرا صرفاً درک خردمندانه از موضوعی، به نتیجه ای منتهی نمی شود.

در مورد خودم، دریافتم که ساده ترین راه «سپردن بار به الوهیت باطن» است. روزی یک استاد مابعدالطبیعه (متافیزیک) این موضوع را چنین شرح داد: «در طبیعت تنها چیزی که به اجسام وزن میدهد، قانون جاذبه ی زمین است و اجسام در خارج کره ی زمین به بی وزنی می رسند.» و نیز عیسی مسیح این موضوع را چنین گفته است: «یوغ من سهل و بارم سبک است.»

عیسی مسیح برنوسانات دنیا و تلاطم های آن فائق آمده بود، و در حیطه چهاربعدی جهان عمل می کرد. همان حیطه ای که تنها در آن کمال و حیات و شادمانی وجود دارد. از این رو می فرمود: «ای همه ی سخت کوشان و ساعیان نزد من بیابید تا آرامش بیابید. یوغ من سهل و بارم سبک است.»

در مزمور پنجاه و پنج نیز می خوانیم: «بر خدا توکل کنید تا روزی شما فراهم شود» در عبارات و روایات بسیار نقل شده که پیروزی از آن خدا است نه از انسان، و انسان مؤظف است آرام بایستد و نجات خداوند را ببیند.

خداوند برای شما مبارزه خواهد کرد و پیروز می شود و شما آن را مشاهده می کنید. این نشان می دهد که هشیاری برتر (الوهیت باطن) انسان رهاکننده ی اوست؛ اگر انسان باری را بردوش بکشد، از قانون پیروی نکرده است. در این جا منظور از بار هر فکر منفی یا شرایط مخالف و نابسامان است که در این صورت باید ریشه اش را در

ذهن نیمه هشیار یافت .

از طریق ذهن هشیار یا ذهن استدلالی نمی توان ذهن نیمه هشیار را هدایت کرد، زیرا ذهن استدلالی (عقل) دارای تصورات محدود و مملو از تردیدها و نگرانی هاست .

حال در یافتیم که با واگذاری بار به هشیاری برتر (الوهیت باطن) سب کشده و به بی وزنی می رسیم .

زنی به پول نیاز داشت. برای این که بار ذهن نیمه هشیار خود را بی وزن کند مرتباً تکرار می کرد: «من این بار فقر را به الوهیت باطن خود می سپارم و دیگر به آن فکر نمی کنم تا به ثروت برسم .» بار این زن ، فقر بود و پس از این که با اعتقاد به وفور مال، بار خود را به ذهن هشیاری برتر فرستاده دارایی بسیار نصیبش شد .

در کتاب مقدس آمده است: «اعتقاد به خدا در شما امید و جلال به وجود می آورد».

مثلاً به یکی از شاگردانم پیانو پی هدیه داده بودند. ولی او برای جای دادن آن باید پیانوی قدیمی خود را از استودیو بیرون می برد و در این فکر بود که چکار کند، زیرا نمی خواست پیانوی قدیمی خود را از دست دهد. از طرفی هم نمی دانست آن را کجا ببرد. هیچ راه حلی به ذهنش نمی رسید که باید این جمله را تکرار کند: «ومن

این بار را به الوهیت باطنم می فرستم و خود دیگر در فکر آن نخواهم بود .» پس از مدتی کوتاه خانمی از دوستانش به او تلفن کرده بود و گفته بود: «می توانم پیانوی شما را مدتی قرض بگیرم؟» از این رو چند دقیقه قبل از رسیدن پیانوی نو، پیانوی کهنه به جای دیگری منتقل شد .

خانمی را می شناختم که همواره بار «نفرت» با خود همراه داشت. پس از مدتی این جمله را تکرار کرد: «من این بار نفرت را به الوهیت باطنم می سپارم تا رها شوم

ودوست دا شتنی و شاد باشم».

هشیاری برتر که کاملاً تواناست، ذهن نیمه هشیار او را مملو از عشق کرد و زندگی‌اش دگرگون شد. این بار (نفرت) سالیان سال همراه او بود. و موجب آزارش می شد و روح (ذهن نیمه هشیار) او را کاملاً به اسارت خود کشیده بود.

جمله تأکیدی را بارها تکرار می کرد، گاه ساعت ها پشت سرهم، گاهی در دل خود، گاهی با صدای بلند، آرام ولی با عزمی راسخ.

من اغلب این کار را به کوک کردن ساز تشبیه می کنم. ماباید با کلام خود، خود را کوک کنیم. من تاکنون به این نتیجه رسیده ام که بلافاصله پس از «سپردن بار» انسان مسائل را به روشنی می بیند و آن را درک می کند. البته تا وقتی که ذهن مادی یا نفسانی در تلاش باشد بر خورداری از دیدی روشن ناممکن است. دودلی ها و واهمه ها ذهن را فرامیگیرند و جسم و تصورات دست به شورش برمی دارند و بیماری و مصیبت را به سوی خود می کشانند.

تاکنون بارها امتحان کرده ام که با تکرار پیوسته ی این جمله ی تأکیدی گویی پرده از دید انسان برداشته می شود و او همواره احساس آرامش می کند: «بار خود را به الوهیت باطنم می سپارم و خود با خیال آسوده زندگی می کنم.» پس از مدت کوتاهی، خیر و خوشی به شکل سلامت، سعادت، نعمت یا برکت ظاهر می شود. یکی از شاگردانم می خواست تاریکی قبل از سحر را برایش شرح دهم. در یکی از فصول قبل به این موضوع اشاره کرده کردم که اغلب قبل از موفقیت های بزرگ، شکست ظاهری پیش می آید.

گویی همه ی جریان ها بر خلاف روند طبیعی خود یش می روند و اضطراب و نگرانی بر ذهن هشیار انسان غلبه می کند. در این حالت، تردیدها و ترس ها از ذهن نیمه هشیار ناشی می شوند.

این رها شده ها و واهشته های قبلی از ذهن نیمه هشیار به سطح می رسند و به بیرون افکنده می شوند. در این زمان، انسان باید خدا را شکر کند که رهایی یافته است. (حتی اگر به ظاهر در اسارت دشمنانی چو فقر، بیماری یا هروضعیت نابسامانی، قرار گرفته باشد.) شاگردم مجدداً پرسید: «آخر چقدر با ید در تاریکی ماند؟» گفتم: «به اندازه ای که بتوان در تاریکی دید. و آن هم با سپردن بار این امکان به وجود می آید.»

برای تأثیر نهادن بر ذهن نیمه هشیار باید همواره ایمان فعال داشته باشید. در همه ی این فصل ها سعی کرده ام بر این نکته تأکید کنم که: «ایمان بدون عمل مرده است.»

هنگامی که عیسی مسیح به مردم فرمود تا روی سبزه هانشستد و پنج قرص نان و دو ماهی را به دست گرفت و به سوی آسمان نگریست و معجزه کرد، که آن ها فزونی یافتند، ایمان فعال خود را نشان داد و پیشاپیش برای فزونی آن ها از خداوند تشکر کرد.

در مثال دیگری، ضرورت ایمان با عمل را ذکر می کنم. ایمان با عمل در حقیقت پلی است که انسان از طریق آن به خواسته هایش (ارض موعود) می رسد.

زنی را می شناختم که به رسم علاقه وافری که به همسرش داشت، به دلیل سوء تفاهم، کارش به جدایی کشیده بود. همسر این خانم به هیچ وجه عقیده اش را عوض نمی کرد تا با او آشتی کند یا از تصمیمش چشم بپوشد. وی حتی راضی نمی شد که با او صحبت کند. زن که به قوانین فراطبیعی اعتقاد داشت. وضعیت جدایی را انکار می کرد و مرتباً این جمله را تکرار می کرد: «در ذهن الهی جدایی وجود ندارد. پس نمی توانم از عشق و رفاقتی که حق الهی من است، جدا شوم.»

او ایمان با عمل را این طور اجرا می کرد که هر روز بر روی میز، بشقابی برای همسرش می گذاشت. از این رو با تصور بازگشت وی هر روز بر ذهن نیمه هشیار خود تأثیر می گذاشت. پس از گذشت یک سال، او هرگز مایوس نشد و به این کار ادامه داد، سرانجام شوهرش باز گشت.

اغلب، موسیقی بر ذهن نیمه هشیار تأثیر می گذارد. زیرا موسیقی، کیفیتی چهاربعدی دارد و روح را از زندان جسم رها می کند. این کیفیت باعث می شود تا انجام کارهای ناممکن و شگفت انگیز، ممکن و آسان شود. دوستی دارم که هر روز به هنگام تکرار عبارات تاکیدی به موسیقی گوش می دهد و نوای موسیقی به او هماهنگی کامل می بخشد و نیروی خیال اش را به پرواز در می آورد.

خانم دیگری را می شناسم که هر روز در حین تکرار جمله ی تاکیدی می رقصد. ریتم و هارمونی همراه با حرکات موزون، کلام او را با قدرتی خارق العاده به پیش می راند.

همه ی شاگردان باید به خاطر داشته باشند که هرگز حتی کم اهمیت ترین جزئیات را بی اهمیت و نالازم تلقی نکنند. همواره قبل از پدیدار شدن هر موفقیتی، نشانه های آن ظاهر می شود.

کریستف کلمب، قبل از رسیدن به امریکا با مشاهده ی پرندگان و درختان دریافت که به خشکی نزدیک شده است. بنابراین، در مورد دستیابی به آمال هر فرد نیز این امر صادق است. ولی اغلب شاگردان این امر را نادیده می گیرند و خیلی زود دلسرد می شوند.

مثلاً خانمی داشتن یک دست ظرف را مدنظر خود قرار داده بود، پس از مدتی یکی از دوستانش ظرف قدیمی و لب پریده ای به او داد. این خانم نزد من آمد و گفت:

«من داشتن یکدست ظرف را آرزو می کردم ولی تنها یک بشقاب لب پریده نصیبم شد.» گفتم: «این بشقاب نشانه این است که دستیابی به آرزویت نزدیک است و با مقصود و مرادت آن قدر فاصله نداری و ظرف ها همین روزها می رسند. به این دیده نظیر پرنده و جلبک های دریایی کنار ساحل بنگر و بدان که به ساحل نزدیک می شوی.» چندی بعد، ظرف ها از راه رسیدند.

«وانمود کردن» پیوسته بر ذهن نیمه هشیار اثر می گذارد. اگر کسی وانمود کند که ثروتمند و کامیاب است، به آروزی می رسد. بچه ها همیشه وانمود می کنند. و عیسی مسیح گفت: «همانا به شما بگویم تا وقتی مانند طفلی کوچک نشوید و بازگشت نکنید، به ملکوت آسمان دست نمی یابید.»

مثلاً زنی رامیشناختم که وضع مالی چندان خوبی نداشت، ولی هیچ امری باعث نمی شد که خود را فقیر بیندارد. دوستان ثروتمندی که مرتباً فقرش را به او گوشزد می کردند، او را نصیحت می کردند که آن قدر ولخرجی نکند و کمی به فکر پس انداز کردن باشد. او بر خلاف نصایح آن ها، همه ی دارایی خود را در امور بی اهمیتی نظیر خرید کلاه گرانبها برای خود یا خرید هدیه برای دوستانش به مصرف می رسانید. همیشه از زندگی اش لذت می برد و همواره آرزوی خرید و داشتن لباس های گرانبها و تجملات را در سر داشت. البته او هرگز به دیگرانی که چیزهای مطلوب او را داشتند، رشک نمی ورزید. او در عالم عجیبی به سر می برد و جز دولت و توانگری، به هیچ چیز دیگری فکر نمی کرد. پس از مدتی با مرد ثروتمندی ازدواج کرد و صاحب جواهرات و تجملاتی در زندگی خود شد. نمی دانم شوهرش آن آدم آرمانی اش بوده و او را می خواست یا خیر، ولی این را می دانم که باید توانگری و ثروت در زندگی این زن تحقق می یافت. زیرا همان زندگی را در ذهن خود تصویر کرده بود.

تا زمانی که انسان ترس را از ذهن نیمه هشیار خود دور نکند، در شادی و آرامش قرار نمی گیرد.

ترس نیرویی است که به انحراف می انجامد، و باید به راه راست برگردد و به ایمان تبدیل شود.

عیسی مسیح گفت: «ای کم ایمانان چرا می ترسید؟ و اگر ایمان بیاورید همه چیز امکان پذیر است.»

شاگردانم اغلب می پرسند: «چگونه می توانیم ترس را در خود از بین ببریم؟» و من پاسخ می دهم: «با رفتن به سوی همان چیزی که از آن می ترسید.»

ترس تو، شیر را درنده می کند.

بر شیر حمله کن تا از بین برود. ولی اگر بترسی و فرار کنی به دنبال می آید. در یکی از فصل های قبلی گفتم که شاگردم بدون ترس و وا همه از فقر خرج می کرد و ایمانش را به این که خدا روزی رسان است و روزی اش پایان ناپذیر نیست عملانشان داد، و در نتیجه شیر تنگدستی را نابود کرد. چه بسیارند کسانی که با بی باکی در خرج کردن پول، از اسارت فقر رها شده اند و اکنون صاحب مال و ثروت هستند. این حقیقت که خدا علاوه بر بخشنده بودن، موهبت و نعمت است بر ذهن نیمه هشیار اثر می گذارد و از آن جا که انسان با خدا یگانه است، پس با موهبت خدا نیز یگانه است. جمله ی «خدا ی بخشاینده ی موهبت هارا شکر می گویم» بسیار با شکوه است.

انسان آن قدر با تفکر در مورد فقر و جدایی، خود را از نعمت ها و برکت دور می کند، که گاه کنار گذاشتن تفکرات و عقاید از ذهن نیمه هشیار بسیار دشوار خواهد بود. انسان باید لحظه به لحظه وضعیت خود را مرور کند که آیا انگیزه ی او از هر عمل ترس است یا ایمان. «پس امروز برای خود مشخص کنید چه کسی را عبادت می کنید ترس یا ایمان؟ در بسیاری از موارد، ترس انسان از شخصیت افراد است؛ پس در این صورت از آن ها دوری نجوید و با اشتیاقی هر چه بیشتر به سوی آن ها بروید تا ببینید که آن ها، همان حلقه های طلایی اند» در زندگی تان برای رساندن شما به خیر و نیکی. و اگر این طور نباشد به طرزی مناسب از کنار شما حذف می شوند.

گاهی ترس انسان از بیماری یا میکروب است. در این هنگام انسان باید شجاعانه و با آرامش بر جای خود باشد تا مصون بماند. انسان تنها زمانی می تواند میکروب را به سمت خود بکشد که با میکروب یک صدا شده باشد. البته ترس سبب می شود که انسان تا سطح میکروب پایین بیاید، میکروب بیماری زا از ذهن نفسانی و جسمانی نشات می گیرد. در این صورت دره‌شیری برتر یا ذهن الهی میکروب وجود ندارد. میکروب حاصل «تصورات واهی» انسان است .

وقت یانسان به این نتیجه می رسد که شر هیچ قدرتی ندارد، «در یک چشم به همزدن»رها می شود. عالم مادی محو و عالم چهاربعدی یا دنیای شگفت انگیز ظاهر می شود. «و دیدم آسمانی جدید وزمینی جدید»از آسمان اول وزمین اول که گذشتم و پس از مرگ و درد و ناراحتی نخواهد بود.

«زیرا که همه ی آن ها تمام شدند»

عشق

هر انسانی با تشراف به آیین عشق براین سیاره پای می گذارد.

«به شما سفارش می کنم که به یکدیگر محبت کنید» اوس پنسکی در کتاب ارگانوم سوم می گوید: «عشق پدیده ای آسمانی است که دنیای چهاربعدی یا شگفتی هارا به روی انسان می گشاید».

درعشق واقعی، انسان از خود فارغ است و هیچ ترسی در خود راه نمی دهد. بدون هیچ چشم داشت یا حتی توقعی محبت می کند. شادمانی او در بخشیدن است نه طلب محبت. عشق همان تجلی خداست و نیرومندترین قدرت جاذبه ی موجود در دنیا. عشق پاک، فارغ از خویشتن و به دور از هر گونه انتظار است و در واقع همسنگ خود را به سوی خود جذب می کند. با این وجود کمتر کسی عشق واقعی را درک می کند. انسانی که در مهر و محبت خود، خودخواه و یا حسود است، آن چه را که دوست دارد از دست می دهد. حسد بزرگ ترین دشمن عشق است، زیرا تخیل از دیدن جذب محبوب به دیگری سر به شورش بر می دارد و در نتیجه به ترس می انجامد و اگر این ترس ها خنثی نشوند، بی شک به عینی در می آیند. زنی آشفته و نگران نزد من آمد و گفت: مردی را که او بسیار دوست می داشت به خاطر زنی دیگر رهاش کرده و گفته که از ابتدا نیز قصد ازدواج باوی را نداشته است.» زن از شدت حسد و نفرت در حال انفجار بود و گفت: «از خدا می خواهم که او را به روز سیاه بنشانند و همین کاری که با من کرد، آن زن برای او تلافی کند. آخر چطور توانست مرا، ترک کند در حالیکه اینقدر به او علاقمند بودم؟

گفتم: «این دوست داشتن نیست این نفرت است. و افزودم: «محال است انسان چیزی را به دست آورد در حالی که خودش آنرا به کسی نبخشیده است. عشقی در حد کمال بورز تا عشقی در حد کمال ستانی. از این طریق خود به کمال

برس. یعنی عشق بی ریا و بدون هر گونه انتظار نثارش کن. بدون ذره ای کینه و نفرت و در هر کجا که هست برایش خیر و برکت طلب کن و دعای خیر خود را بدرقه راهش کن. گفت: تا ندانم کجاست دعای خیر بدرقه اش نمی کنم. «گفتم: «در هر حال این عشق واقعی نیست» و افزودم: هرگاه عشقی که از دل تو برمی خیزد، عشق راستین و واقعی باشد، خواه از این طریق و خواه از طریق دیگری، عشق راستین و واقعی به خودت برمی گردد. زیرا اگر خدا این مرد را برای تونمی خواهد پس تو هم نباید او را بخواهی و وقتی با خدایگانه باشی پس از عشقی که حق الهی تو باشد جدا نخواهی بود.» چند ماهی گذشت، ولی دگرگونی قابل توجهی حاصل نشده بود. هر چند که آن زن مرتبا با خودش کار می کرد. به او گفتم: «هرگاه احساس کردی که دیگر از او آزرده نیستی، او نیز از ظلم خود دست برمی دارد. زیرا تو با هیجان درونی خود آنرا به سوی خودت جذب می کنی.» آن گاه حکایت برادران هندی را برایش گفتم که هیچ گاه به یکدیگر «صبح به خیر نمی گفتند، و در عوض به یکدیگر می گفتند «درود بر الوهیت باطن ات!» آن گاه به الوهیت درونی هر انسان و جانوران وحشی درود می فرستادند و هیچ گاه آزار و ناراحتی به آنها نمی رسید، زیرا درون هر موجود زنده ای فقط خدا را می دیدند. گفتم: «به الوهیت درونی این مرد درود بفرست و بگو من تنها ضمیر الهی تورا می بینم. همان طور که خدا تو را می بیند. کامل و آفریده شبیه او.»

زن احساس کرد کم کم تعادل روحی خود را به دست می آورد و نفرت درونی اش را نسبت به آن مرد از دست می دهد. آن مرد «کاپیتان» بود و آن زن همیشه او را «کاپ» می نامید. یک روز ناگهان در حضور من گفت: «خدا یا، برای «کاپ» هر جاکه هست طلب خیر و برکت و برای او دعای خیر می کنم تا بدرقه ی راهش شود.»

گفتم: «حالا این عشق واقعی شد. و هرگاه تو، دایره ای کامل شدی و از هیچ

شریطی آ زرده نشدی ، عشق او یا همسنگ او به سوی تو جذب خواهد شد.» در این هنگام آن زن به جایی منتقل شد که تلفن نداشت و من چند هفته ای از او خبری نداشتم. تا این که یک روز صبح نامه ای از او رسید که در آن نوشته بود: «ما عروسی کردیم و شماره تلفن جدید خود را روی آن نوشته بود. بلافاصله به او تلفن کردم و گفتم: تعریف کن ببینم چه اتفاقی افتاد؟ هیجان زده گفت: به راستی که یک معجزه روی داد: یک روز صبح که بیدار شدم احساس کردم تمام ناراحتی هایم تمام شده است. همان روز عصر کاپ را دیدم و از من خواست تا با وی ازدواج کنم. یک هفته طول نکشید که با هم عروسی کردیم و تا حالا در عمرم مردی با این همه از خودگذشتگی و صداقت ندیده بودم.» از قدیم گفته اند:

نه هیچ انسانی دشمن توست و نه هیچ انسانی دوست تو؛ بلکه هر انسان معلم توست.

پس انسان با دید غرور و تعصب بی جای خود را کنار بگذارد و آن چه را که هر انسانی به وی می آموزد فراگیرد، تا هر چه زود تر آزاد و رها شود. محبوب این زن به او عشق بدون توجه به خویش را یاد داد، که هر انسانی با دید دیر یا زود آن را بیاموزد.

رنج از پیشرفت انسان جلوگیری می کند و در واقع از تخلف از قانون معنویت ناشی میشود. ولی تنها شمار کمی از انسان ها می توانند روح خفته خود را بدون رنج و ناراحتی بیدار کنند. انسان ها معمولا هنگام شادی خودخواه می شوند و قانون کارما به طور خودکار شروع به کار می کند. انسان اغلب به دلیل ناشکری و قدرشناسی

چیزی را از دست می دهد و به خاطر از دست دادن آن نیز در رنج و ناراحتی به سر میبرد. خانمی را می شناختم که شوهر مهربان و خوبی داشت ولی اغلب می گفت: «من اهمیتی به زندگی مشترکمان نمی دهم، البته شوهرم هیچ مشکل یا نقصی ندارد. ولی خودم صرفاً به زندگی زناشویی ام چندان علاقه ای ندارم» .

این خانم علایق دیگری داشت و به ندرت به یاد می آورد که همسری هم دارد. او فقط وقتی همسرش را می دید به یاد او می افتاد. روزی همسرش به او گفت که عاشق زن دیگری شده است و او را ترک کرد. این خانم، آشفته عصبی نزد من آمد. به او گفتم: «این همان چیزی است که تو پیوسته بر زبان می آوری بنابراین، ذهن نیمه هشیارت فعال شده و سرانجام او را از دست دادی.» گفت: «بله، فهمیدم. مردم به هرچه می خواهند می رسند و تازه بعد از آن ناراحت می شوند» .

او خیلی زود به موقعیت جدیدش خو گرفت و هماهنگی لازم برای زندگی اش را به دست آورد و همچنین پی برد که هر دو ی آنها جدا از هم خوشبخت ترند .

وقتی خانمی نسبت به شوهرش بی تفاوت یا بهانه گیر شود، و دیگر همدم او نباشد، همسرش به زودی شوق روزهای آشنایی با او را از دست می دهد و بی قرار و ناراضی میشود .

روزی مرد غمگینی، دل مرده و فقیری نزد من آمد. همسر این مرد به «علم اعداد» علاقمند بود و گویی آینده ی نامطلوبی را برای این مرد پیش بینی کرده بود. آن مرد می گفت: «من هرگز موفق و کامروا نمی شوم زیرا عدد من «دو» است.» به او گفتم: مهم نیست که عدد تو چند است، تو مظهر کاملی از تجلی خداوند هستی. آن فراوانی و موفقیتی را می طلبیم که ذات اقدس الهی پیشاپیش آن را مقدر کرده است» .

چندی بعد، برایش موقعیت شغلی مطلوبی فراهم شد. یک یا دو سال بعد هم به

عنوان نویسنده ای صاحب نام، به موفقیتی چشمگیر دست یافت. هیچ فردی در کارش موفق نمی شود، مگر این که عاشق آن کار باشد. اثری که هنرمند (درزمینه ی هنر) خلق می کند، اگر با عشق و علاقه توأم باشد، شاهکار وی خواهد بود. آثار هنرمند بازاری که صرفاً برای مادیات کار می کند، فراموش می شود و ارزشی ندارد.

اگر برای کسی مادیات اهمیتی نداشته باشد، هرگز نمی تواند صاحب پول و ثروت شود. بسیاری از مردم در وضعیت فقر مانده اند، زیرا پیوسته این جملات را تکرار میکنند: پول برایم بی ارزش است و ثروت در نظرم بسیار بی اهمیت است. علت فقر بسیاری از هنر مندان، همین نگرش تحقیر آمیز نسبت به پول و مادیات است. زیرا این نگرش آن ها را از پول جدا نگه میدارد.

یادم می آید که روزی شنیدم هنرمندی به هنرمند دیگری می گفت: «فلانی هنرمند لایقی نیست، زیرا در بانک پول پس انداز کرده است.» قطعاً این طرز فکر، انسان را از رزق و روزی خود دور می کند. برای جذب هر چیزی باید هماهنگی لازم را برای آن فراهم آورد. پول نمودی از خدا و نیز به عنوان بی نیازی از هر نیاز و محدودیت است. هرچند که همیشه پول باید در جریان باشد و به مصارف خیر برسد، زیرا مال اندوزی و حرص ورزیدن جز بدبختی ثمره ای ندارد. منظور این نیست که انسان نباید مالک چند خانه، سهام و اوراق بهادار باشد. زیرا «در خانه ی مرد عادل گنج عظیم است.»

این عبارت به آن معناست که وقتی موقعیتی پیش آمد که باید پول خرج کرد، انسان حتی از خرج کردن سرمایه ی اصلی خود نیز نباید دریغ کند، زیرا وقتی فردی با رضایت خاطر و بی باکانه پول خرج می کند، راه را برای سرازیر شدن پول بیشتر هموار می کند زیرا خداوند روزی رسان بی دریغ بشر، و برکات او بی

حد و مرز است .

گرایش معنوی نسبت به پول و خزانه تمام نشدنی پروردگار، اعتقاد به عظمت لایتناهی پروردگار و اعتقاد به تمامی ناپذیری، برکات الهی است. در فیلم «طمع» نمونه‌ی مال اندوزی را می‌بینیم. خانمی در یک بخت آزمایی پنج هزار دلار برنده شد ولی به جای خرج کردن، آن را احتکار کرد، تا حدی که حتی همسرش از گرسنگی رنج می‌کشید. بگذریم از این که خود نیز برای امرار معاش زمین شویی می‌کرد. این زن، خود پول را دوست داشت و بیش از هر چیز به آن اهمیت می‌داد. شبی او را به قتل رساندند و پولش را دزدیدند. این نمونه‌ی روشنی است که نشان می‌دهد، «طمع سرچشمه همه‌ی بدیهاست» پول به خودی خود مفید و سودمند است ولی اگر به مصارف سوء برسد، اندوخته و احتکار شود، یا مهم‌تر از عشق و رفاقت در نظر گرفته شود، حتی ممکن است منجر به نابودی شود. راه عشق ورزی را در پیش بگیر تا همه چیز برایت فزونی یابد، چرا که خدا عشق و تنها روزی رسان توست. ولی راه طمع ورزی و خودخواهی را دنبال مکن، زیرا روزیت از دست می‌رود .

زن ثروتمندی را می‌شناختم که همه‌ی مال خود را می‌اندوخت. به ندرت به کسی چیزی می‌بخشید، ولی پولی را همواره برای خودش خرج می‌کرد. مثلاً، به گردنبندها علاقه‌ی بسیاری داشت. یک بار دوستی از او پرسید: «چندتا گردنبندها داری؟» پاسخ داد: «شصت و هفت تا». او گردنبندها را می‌خرید و به دقت در دستمال می‌پیچید و در گوشه‌ای می‌گذاشت. حتی از آن‌ها استفاده هم نمی‌کرد و فقط علاقه به خریدن و جمع کردن آن‌ها داشت. در واقع او از «قانون مصرف» تخطی می‌کرد. کمدها یش پر از لباس‌های قیمتی بودند که هرگز آن‌ها را نمی‌پوشید، و جواهراتی که تاکنون رنگ روشنایی را به خود ندیده بودند. آنقدر حرص مال دنیا داشت که کم‌کم دست‌هایش از کار افتادند، به طوری که دیگر قادر نبود از خود مراقبت کند. پس به ناچار ثروتش به دیگران سپرده شد تا اداره‌ی آن‌ها را برعهده گیرند.

پس انسان بی خبر از قانون، موجب نابودی خود می شود. همه ی بیماری ها و ناراحتی ها به خاطر تخطی از قانون عشق به وجود می آیند. **بوم رنگ های نفرت و انزجار و انتقاد انسان**، همراه با باری از بیماری و اندوه به خود وی برمی گردند. گویی عشق هنرگمشده ای است زیرا انسان آگاه به قانون معنویت می داند که باید این هنر را بازیابد زیرا «اگر به زبان مردم و فرشتگان سخن گویم و عشق نداشته باشم مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده ام. شاگردی داشتم که برای از بین بردن نفرت از درونش، ماه ها نزد من می آمد و کم کم به جایی رسید که فقط از یک زن کینه به دل داشت و آن زن همچنان ذهن او را مشغول نگه داشته بود. باگذشت زمان متعادل شد و دیگر نفرت و کینه ای از کسی بر دل نداشت. با چهره ای شاداب و خوشحال وارد اتاقم شد و هیجان زده گفت: «حتی نمی توانی فکرش را بکنی که چه احساسی دارم. آن زن به من طعنه زد ولی به جای این که از کوره در بروم، مهربان و با محبت با وی رفتار کردم. او هم از من معذرت خواست و پس از آن برایم بسیار دوست داشتنی جلوه کرد. «هیچ کس نمی تواند تصور کند که چه احساس سبکی می کنم!»!

عشق و مبحث و خیرخواهی، در کسب و کار نیز گرانبهاست. زنی نزد من آمد و ضمن شکایت از رئیس خود گفت: «او ایرادگیر است و من می دانم که نمی خواهد من مسئولیت این شغل را برعهده گیرم.» گفتم: «به الوهیت درونی او درود فرست و دعای خیرت را بدرقه ی راه او کن.» گفت: «نمی توانم. درون او مثل سگ خارا سخت است.» گفتم: داستان آن مجسمه ساز را نشنیده ای که قطعه ای برای سنگ خارا خوانده است؟ از او پرسیدند سنگ خارا را برای چه می خواهی؟ گفت: چون در آن فرشته ای نهفته است. و او از آن سنگ خارا شاهکاری ساخت. زن گفت: «باشد امتحانش می کنم.» هفته بعد نزد من آمد و گفت همان کاری را که گفتمی انجام دادم. او با من مهربان شد و علاوه بر آن، با اومبیلش مراتاجایی از مسیرم رساند.

گاه مردم از خطاهایی که سال ها پیش در حق کسی کرده اند افسوس می خورند.

اگر نمی توان خطای گذشته را جبران کرد، می توان اثر آن را بامهربانی و محبت خنثی نمود .

حال، آن چه را قبلاً انجام گرفته فراموش می کنم و خویش را به سوی آن چه در پیش است می کشانم .

اندوه و حسرت و پشیمانی ، سلول های بدن را از هم جدا و فضای اطراف آدمی را مسموم می کنند. زنی بااندوه گفت: «علاجم کن تا شاد و سر حال باشم. زیرا غم و اندوه چنان مرا نسبت به خانواده ام زودرنج و حساس میکند که هر روز بر کارمای خود می افزایم» .

از من خواستند زنی را شفا دهم که عزادار و درسوگ دخترش نشسته بود. من هرگونه اعتقاد به ازدست دادن و جدایی را نفی کردم و با تاکید به او گفتم که خدایمانی بخش و آرام کننده ی این زن است. زن بیدرنگ تعادل روحی خود را به دست آورد و پسرش برا یم پیام فرستاد که او شفایافت و کاملاً خوشبخت است. پس این « ذهن فانی» است که همیشه تمایل به غم و اندوه دارد. زنی را می شناختم که به مشکلاتش می بالید. و همیشه هم مشکلی داشت که در مورد آن بگوید و لاف بزند .

قدیمی ها می گفتند مادری که نگران فرزندش نباشد مادر نیست. ولی اکنون می دانیم که ترس نابه جای مادران مومجب دردسر و حوادث برای بچه ها میشود. زیرا ترس ، تصویر دقیقی از بیماری یا وضعیت ناخوشایند را ترسیم می کند و اگر خنثی نشود به عینیت درمی آید. خوشا به حال مادرانی که می توانند از صمیم دل بگویند فرزندم را به خدا می سپارم. و بنابراین یقین دارد که فرزندش تحت حمایت الهی است .

زنی ناگهان در نیمه شب از خواب می پرد و احساس می کند که خطری برادرش را تهدید می کند. به جای این که خودش را تسلیم ترس کند با تاکید میگوید: «انسان در ذهن الهی کامل است. و همواره در جای مناسبی قرار دارد. پس برادرم نیز در

جای مناسبی قرار دارد و تحت حمایت الهی است.» روز بعد فهمید که برادرش در معدن در معرض خطر انفجار بوده ولی توانسته به گونه ای معجزه آسا از مهلکه جان سالم در ببرد.

پس انسان با قدرت تفکر خود حافظ خویش است. و انسان ها با ید بدانند که آن چه می خواهند در پناه خداست .

هیچ خطری تو را تهدید نمیکند و بلایی به جایگاه تونمی رسد.
بامحبت به خدا دیگرترسی وجود ندارد. بلکه محبت کامل،
ترس را از پین می برد؛ زیرا ترس عذاب دارد و کسی آن را داراست
که محبت کامل ندارد .

شهود یا هدایت

هیچ کار دشواری برای انسانی که آگاه به نفوذ کلام باشد وجود ندارد. با کلام می توان نیروهای غیبی را برای انجام کاری مسلح کرد و جسم خود را بازآفرید و امور خود را شکلی دیگر داد .

بنابراین انتخاب کلمات درست بسیار مهم است. انسان با ید کلماتی را که می خواهد به عالم غیب برساند با دقت هرچه تمام تر انتخاب کند. او می داند خدا روزی رسان است و برای هر تقاضا عرضه ای است و کلامی که بر زبان می آورد همانند کلیدی برای خزانه ی غیب است .

مرا بخوانید تا اجابت کنم شمارا.

انسان باید اولین قدم را بردارد «به خداوند تقرب جویند تا به شما نزدیک شود».

اغلب از من می پرسند: «چگونه می توانیم به خواسته های خود برسیم؟»

پاسخ می دهم: «با کلام مناسب از خداوند بخواهید و از او هدایت

بطلبید و بگویید: «ای روح نامتناهی ، راه رابه من نشان بده اگر باید کاری کنم تا به

خواسته ام برسم ، آن را برایم آشکار کن.» پاسخ نیز از طریق شهود (یا گواهی دل)

خواهد آمد؛ اظهار نظری تصادفی توسط یک شخص ، جمله ای در کتاب و یا غیره. گاه

پاسخ ها تکان دهنده اند. زنی به مقداری پول نیاز داشت، این کلام را بر زبان آ

ورد: «ای روح نامتناهی، راه کسب روزی را برایم بگشاو ان چه حق الهی من است به

من عطاکن و با رهنمودهای خود هدایتم کن تا بدانم در این راه چه کاری باید انجام

دهم».

بلافاصله به ذهنش خطور کرد به یکی از دوستانش که در حصول به معنویت

به او کمک کرده بود صد دلار بدهد. این موضوع را با دوستش در میان گذاشت ولی

دوستش به او گفت: «صبر کن تا رهنمود دیگری دریافت کنی» . ولی همان روز زنی

را ملاقات کرد که به او گفت: «امروز یک دلار به کسی دادم ولی ارزش این یک دلار در زندگی من برابر صد دلار در زندگی توست» .

به راستی که این رهنمود بسیار عالی بود، پس با دیدن آن صد دلار را می داد و سرمایه گذاری بزرگی برایش محسوب می شد. پس از مدتی معجزه وار ثروت بسیاری به دست آورد. بخشیدن مال راه کسب مال را می گشاید. پس او باید صد دلار می داد و در واقع آن صد دلار هدیه ، سرمایه گذاری بزرگی بود. مثالیکی از سنت های قدیمی یهود، بخشیدن یک دهم مال است که به آن عشریه گویند و آن را برای افزایش مال خود می پردازند. دولت‌مندان بسیاری که عشریه می دهند، سرمایه گذاری هایی همراه با موفقیت های بزرگ انجام می دهند. این یک دهم پیشاپیش می رود و همراه با برکت فراوان و چند برابر آن برمیگردد منتها هدیه یا عشریه را باید با عشق و شادمانی ببخشید. زیرا خداوند بخشنده شادمان را دوست دارد .

صورت حساب هارا نیز با شادی و رضایت کامل پرداخت کنید، زیرا پول را باید بدون ترس و وا همه و همراه با دعای خیر و طلب نعمت و برکت خرج کرد .

این طرز دید و گرایش ، ذهن انسان را ثروتمند می کند. وظیفه ی انسان اطاعت از خداست و در این صورت کلام انسان ذخائر بزرگ ثروت را به روی او می گشاید.

انسانی با تدبیر یا دید محدود خود، روزی را بر خود محدود می کند . گاه انسان ثروت را می بیند ولی از عمل می ترسد. حال آن که دید انسان و عمل او باید دست در دست هم دهد. مانند آن مردی که پالتوی گران قیمتی خرید و این کار را بدون ترس و وا همه از فقر انجام داد .

زنی نزد من آمد و از من خواست تا برایش «دعا کنم» که شغلی به دست آورد.

پس این کلام را با تاکید گفتم: «ای روح نامتناهی» راه شغل را برای این زن بگشا! هرگز تنها یک «شغل» را نطلبید. بلکه شغل درست را از

وی بخواهید. این مقام در ذهن الهی پیشاپیش مقدر شده است و بنابراین تنها چیزی است که رضایت دهنده خواهد بود. سپس شکر خدا را پیشاپیش به جا آوردم که زن شغل مناسب خود را یافته است و خواسته اش به عینیت درآمده است. پس از مدت کوتاهی سه شغل به او پیشنهاد شد؟ دو کار در نیویورک و یک کار در «پالم پیچ».

اونمی دانست کدامیک را انتخاب کند. گفتم از خداوند رهنمودی بخواه تا تو را به شغل درست هدایت کند. دیگر فرصت اندکی مانده بود و او همچنان مردد بود. تا این که روزی تلفن کرد و گفت: «امروز صبح که بیدار شدم بوی سواحل نخلستان به مشامم می رسید» او قبلاً به پالم پیچ رفته بود و مشامش با رایحه ی دل انگیز آن جا آشنا بود. گفتم: اگر تو از این جا می توانی رایحه ی دل انگیز آن جا را حس کنی پس بی تردید این رهنمود توست.» زن بی درنگ همان شغل را انتخاب کرد.

روزی داشتم از خیابانی رد می شدم که ناگهان به دلم افتاد به ناوایی که دو چهارراه پامین تر بود سر بزنم. ذهن استدلالی ام مخالف بود و می گفت: «برای چه میخواهی به آن جا بروی؟ تو که به نان نیاز نداری» ! ولی من یاد گرفته بودم که هرگز استدلال نکنم. پس به ناوایی رفتم ولی به مورد خاصی برنخوردم و برگشتم. در بازگشت، با زنی برخورد کردم که این اواخر به یادش بودم و او به کمکی نیاز داشت که از دست من ساخته بود.

چه بسیار مواردی که به سراغ چیزی، به جایی می رویم و چیر دیگری نصیبمان می شود.

شهود، نیروی معنوی است که توجیهی ندارد و فقط راه را نشان می دهد. اغلب افراد در حین «درمان» رهنمودهای خود را می یابند ولی گاه آن را نادیده می گیرند.

برخی از رهنمودهای خدا پنهان اند و الهام می شوند.

روزی در کلاس برای شاگردان خود به طور گروهی دعا می کردم که هر کسی شفاعت خود را بیابد. کلاس که تمام شد زنی نزد من آمد و گفت: وقتی شما در حال دعا کردن بودید به دلم افتاد که اثاث منزل را که در یک انبار امانت گذاشته ام پس بگیرم و آپارتمانی اجاره کنم» زن برای شفا یافتن و سلامت خود به آن جا آمده بود. به او گفتم: «بدون شک اگر برای خود خانه ای تشکیل دهی سلامت خود را می یابی. بیماری لخته شدن خون تو به خاطر این است که اثاثه ات را در یک جا جمع کرده ای و جمع کردن اشیاء موجب شدن جمع شدن خون در نقطه ای از بدن می شود. تو قانون مصرف را زیر پا گذاشته ای اکنون جسم تو تحت آن قانون قرار گرفته است.» آن گاه خدا را شکر کردم که نظم الهی در ذهن و بدن و امورش به وجود آمده است .

مردم نمی توانند تصور این را بکنند که اعمال شان چه اثری بر آنان می گذارد . هر بیماری علتی ذهنی دارد و چه بسا انسان با درک این موضوع که جسم او در ذهن الهی کامل است ، شفای آنی بیابد. برعکس با ارائه تفکرات منفی ، احتکار، نفرت، ترس، سرزنش، بی ماری وی باز می گردد .

عیسی مسیح معتقد بود هر بیماری ناشی از ارتکاب یک گناه است . بنابراین پس از این که جذامی را شفا داد به او نصیحت کرد که دیگر گناه نکند و گرنه بلایی بدتر و بزرگ تر بر او نازل می شود. پس روح انسان (یا ذهن نیمه هشیار او) با ید برای شفا یافتن جسم پاک باشد و استاد ماوراء الطبیعه همواره عمق مسئله را جستجو میکند تا به «علت ذهنی» هر بیماری پی ببرد. عیسی مسیح گفت: «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود و حکم نکنید تا بر شما حکم نشود» . چه بسیار انسان ها یی که با سرزنش دیگران بیماری را به سوی خود کشانیده اند. آ

ن چه را که انسان در دیگران سرزنش می کند، در واقع به سوی خودش جذب می کند

مثلاً، دوستی ناراحت و پریشان نزد من آمد و گفت: «شوهرش او را به خاطرزن دیگری ترک کرده است.» دوستم مرتباً آن زن را سرزنش می کرد و می گفت: «آن زن می دانست که شوهرم همسر دارد و نمی بایست به سوی شوهرم می آمد.» من گفتم: «از نکوهش آن زن دست بردار! او را از صمیم قلب ببخش. تا این وضعیت پایان یابد و گرنه خودت همین وضعیت را به سوی خود جذب می کنی.» ولی او به حرف های من توجه نکرد. یک سال بعد، عاشق مردی شد که خود همسر داشت .

انسان، در حین انتقاد یا سرزنش به سیم بدون روکش دست می زند و هر لحظه ممکن است شوکی بر او وارد شود .

تردید و دودلی سدی بزرگ بر بسیاری از راه ها به شمار می آید. برای از بین بردن آن، این جمله را مرتباً تکرار کنید: «من همیشه در پرتو وحی مستقیم قرار دارم و بلافاصله تصمیم درست میگیرم.»

این کلام بر ذهن نیمه هشیار انسان تاثیر می گذارد و پس از مدت کوتاهی انسان خود را بیدار و هشیار می بیند و بدون معطلی تصمیم درست را می گیرد. من تاکنون به این نتیجه رسیده ام که چشمداشت به هدایت از طریق واسطه، مخرب است. زیرا در ذهن های بی شمار است نه آن «ذهن یگانه» اگر انسان ذهن خود را بر آن ها متمرکز کند، هدف نیرو های مخرب قرار خواهد گرفت . زیرا حاصل تفکر فانی «انسان»، و عرضه ی «ضدونقیض» «خواهد بود. بنابراین پیام های خوب و بد را با هم دریافت می کند. علم اعداد و نجوم و طالع بینی انسان را در عرصه ذهن

فانی نگاه می دارد. زیرا تنها با روش **کارما** سروکار دارد. مردی را می شناسم که به حکم طالع نجومی هنوززنده است و رهبر یکی از بزرگ ترین نهضت ماست که برای اعتلای انسانیت می کوشد.

برای خنثی کردن پیشگویی با ید ذهن بسیار قوی داشته باشید و باید با تأکید بگویید: «هر پیشگویی کذب از بین خواهد رفت و هر تقدیری که خداوند مقدر نکرده باشد برای من نخواهد بود و فقط آرمان الهی تحقق می یابد.»

ولی اگر پیامی نیکو رسد که خبر از سعادت و نیک بختی دهد، باید به آن چنگ انداخت و منتظرش بود. چرا که به حکم قانون انتظار دیر یا زود تحقق عینی خواهد یافت.

انسان باید با کمال میل تسلیم اراده ی خداوندی باشد و اراده کند که طاعت او را به جا آورد. این خواست خداست که آرمان های درست انسان ها را بر آورده می کند. «مترسید ای گله ی کوچک که خواست پدر شماست که ملکوت را به شما عطا کند.» و اراده ی انسان با ید به کار افتد تا لحظه ای از رسیدن به هدف خود، دست برندارد. پسر گمشده گفت: «من برمی خیزم و نزد پدر خود می روم.»

همانا انسان باید با کمک اراده ی خود ذهن فانی را کنار بگذارد. انسان عادی ترس را بر ایمان ترجیح میدهد. پس ایمان از اراده نشات می گیرد.

زمانیکه معنویت در انسان روشن و پدیدار می شود، می بیند که هر ناهماهنگی در بیرون از ناهماهنگی درونی نشات می گیرد. حتی در صورت لغزش، به لغزش هشیاری درونی پی می برد.»

روزی یکی از شاگردانم در حال عبور از خیابان ذهن خود را سرزنش می کرد. به خود می گفت: «واقعاً که آن زن ناخوشایند ترین زن دنیاست.» «در همان لحظه

سه پسر او را هل دادند و به زمین افتاد. بلافاصله موضوع را دریافت و آن سه پسر را سرزنش نکرد. فقط قانون بخشایش را فراخواند و به الوهیت درونی آن زن درود فرستاد.

خوشا به حال کسی که حکمت را بیابد. زیرا روش های آن همان روش های شادمانی است و همه ی راه هایش به سلامتی ختم می شود .

وقتی انسان خواسته ی خود را از پروردگار بخواهد، پس باید برای هر نوع معجزه و شگفتی آماده باشد. زیرا چه بسا در خیلی از موارد همه چیز به خوبی پیش می رود ولی به نظر برسد که راه به خطا می رود .

به زنی گفته بودند که در ذهن الهی از دست دادن وجود ندارد. پس نمی تواند چیزی را که متعلق به اوست از دست بدهد و هر چیزی را که از دست بدهد، همسنگ آن را به دست می آورد. این زن چند سال پیش دوهزار دلار خود را از دست داده بود. این مبلغ پول را به یکی از خویشاوندان خود قرض داده بود. او نیز بدون آن که این بدهی را در وصیت نامه ی خویش قید کند فوت کرد . این زن ناراحت و خشمگین بود، زیرا نه پول را دریافت کرده بود و نه هیچ مدرکی برای اثبات طلبکاری خود داشت. پس تصمیم گرفت که آن پول را از خزانه ی غیبی بگیرد و راه دیگری وجود نداشت. پس ابتدا با ید طلب بخشش و خیر برای فوت شده می کرد. چرا که با نفرت درهای این خزانه بسته می شود. پس مرتباً این جمله را تکرار می کرد: «من از دست دادن را نفی می کنم زیرا در ذهن الهی خسارت وجود ندارد و محال است که من دوهزار دلاری را که حق الهی من است از دست بدهم و اگر دری بسته شود خدا دری دیگری

می گشاید».

او در آپارتمانی زندگی می کرد که در معرض فروش بود. در اجاره نامه قیدشده بود به محض این که آپارتمان برای فروش گذاشته شود، مستاجران باید طی نود روز آن را تخلیه کنند. با این وجود صاحبخانه اجاره نامه را فسخ کرد و مبلغ اجاره را بالا برد. پس بار دیگر بی عدالتی سر راهش قرار گرفته بود. این بار اصلاً ناراحت نشد و برای صاحبخانه طلب خیر و برکت نمود و با تاکید گفت: «بالارفتن اجاره ی منزل نشان می دهد که من همان قدر ثروتمند تر خواهم شد زیرا خداوند روزی رسان

است.» اجاره نامه ی جدید با اجاره یبهای بالاتر تهیه شد ولی به خواست خدا، جمله ی مربوط به نود جا افتاد. پس از چندی صاحب خانه به فکر فروش ساختمان افتاد و چون در اجاره نامه ی جدید قید نشده بود طی نود روز مستأجران باید خانه را تخلیه کنند می توانستند یک سال دیگر در آن بمانند .

از طرف بنگاه معاملات ملکی به آن ها پیشنهاد شد که به هر مستاجر که آپارتمان را تخلیه کند، دویست دلار بدهند. برخی از خانواده ها تخلیه کردند. ولی سه خانواه از جمله همین زن آن جا ماندند. پس از یکی دوماه صاحب بنگاه به او گفت: «اگر هزار و پانصد دلار بگیری اجاره نامه را فسخ می کنی؟» این فکر مثل جرقه ای از ذهن او گذشت که: «آن دو هزار دلار این جا قرار است جبران شود.» ولی به خاطر آورد که به دوستان مقیم ساختمان گفته بود که: «اگر مجدداً درباره ی تخلیه حرفی بزنند همه با هم اقدام می کنیم.» پس، رهنمودش این گونه بود که با دیگران مشورت کند. آن ها به او گفتند: «اگر صاحب بنگاه به تو هزار و پانصد دلار پیشنهاد کرده ، پس دو هزار دلار نیز خواهد داد.» در نتیجه زن برای تخلیه منزل دو هزار دلار گرفت . پی به راستی یک معجزه ی این قانونی رخ داد و آن چه ظاهراً بی عدالتی بود، تنها وسیله ی تحقق خواسته ی او و اثبات این حقیقت بود که وارد

آمدن خسارت و از دست دادن وجود ندارد .

هر گاه انسان در مرتبه ی معنوی خود قرار گیرد حق الهی خود را از این خزانه ی
عظیم خواهد گرفت .

من سال های را که ملخ خورده اند به تو باز می گردانم .

ملخ ها در این جا همان ترس ها و شکست ها، تردید ها، نفرت ها و حسرت های ذهن
فانی است که همه ی وجود انسان را از بین می برد و حاصل افکار منفی خود انسان
است .

زیرا هیچ کس جز خود انسان چیزی را از آن خود نمی کند و هیچ کس جز
خود انسان چیزی را از خود دریغ نمی کند .

انسان در این دنیا است تا خود بر دلیلی بر وجود خدا و شاهد حقیقت باشد. انسان فقط
زمانی می تواند نشانه ی وجود خدا باشد که از فقر، ثروت و از بی عدالتی، عدالت
بیافریند .

خداوند می فرماید: «این گونه مرا آزمایش کنید که ببینید آیا درهایی از
آسمان برای شما نگشوده ام و چنان نعمت هایی بر شما فرود نیاوردم که
حدی برای آن نیست» .

بیان کامل نفس یا طرح الهی

هر انسانی دارای بیان کامل نفس است. یعنی جایی هست که فقط او می تواند آن را
پس کند، نه شخص دیگری؛ و کاری است که فقط او باید انجام دهد نه کس دیگری و این

سرنوشت اوست !

این توفیق ایده ی کاملی در ذهن الهی و منتظر شناخت انسان است. از آن جا که
نیروی تصور نیرویی خلاق است، پس لازم است که انسان پیش از این که نیرو را به
عینیت در آورد، آن را دیده باشد .

پس بالاترین آرمان انسان، آگاهی به طرح الهی زندگی خود است. زیرا ممکن است
هیچ تصویری از آن نداشته باشد، ولی از استعدادی والا، نهفته در وجود آدمی
، برخوردار باشد .

پس انسان باید این گونه از خداوند بخواهد :

ای روح نامتناهی ، راه را برای طرح الهی زندگیم باز کن! تا نبوغ درونم آشکار
شود و آن طرح الهی را با چشم خود ببینم .

این طرح کامل، سلامت و ثروت و خوشبختی و بیان کامل نفس را شامل می شود. این
عرصه ای از زندگی است که شادمانی کامل را به ارمغان می آورد. وقتی انسان
بخواهد از طرح الهی زندگی خود آگاه باشد و آن را بطلبد، در زندگی خود شاهد
دگرگونی های بسیاری خواهد شد. زیرا بسیاری از انسان ها از طرح الهی زندگی خود
غافلند .

زنی رامی شناسم که بلافاصله پس از این که آگاهی از طرح الهی خود

را طلبید، زندگانی اش چنان دستخوش تغییر شد و آموزش از هم پاشید که انگار توفانی در زندگی او پیش آمده بود. ولی نوسازی هایی نیز در زندگیش پیش آمد که شرایط جدید و شگفت انگیز تری را جایگزین شرایط قبلی کرد. بیان کامل نفس، موهبتی است که بیشتر شبیه بازی است. همچنین انسان با ید بداند وقتی به دنیایی گام می نهد که امور آن دست خداست، برکت و نعمت مورد نیاز «بیان کامل نفس» او نیز از جانب خدا خواهد رسید.

چه بسیار نوابغی که سال ها در تلاش امر معاش خود بودند. ولی به محض این که کلام لازم را با تأکید و ایمان بر زبان آوردند پول مورد نیاز خود رابه دست آوردند. مثلاً روزی در پایان کلاس، مردی نزد من آمد و یک سنت به من داد و گفت: «در تمام دنیا فقط همین هفت سنت را دارم و یکی از آنها را به شمامی دهم زیرا به نفوذ کلامتان ایمان دارم و از شما می خواهم کلامی بگوئید تا به بیان کامل نفس و توانگری برسم».

من نیز کلام لازم را بر زبان آوردم و تا یک سالی او را ندیدم. روزی او را موفق و شاد و با جیبی پر پول دیدم که وارد کلاس شد و گفت: «به محض این که کلام را بر زبان آوردم در شهری دور از وطنم، کاری به من پیشنهاد شد و در حال حاضر سلامت و توانگری و خوشبختی ام را می بینم».

چه بسا بیان کامل نفس زنی این باشد که همسری کامل، مادری کامل یا حداقل کدبانویی قابل باشد. و نه حتماً یافتن شغل و کاری مناسب خارج از منزل.

رهنمودهای خاص و معین را بطلبید تا راه برای شما گشوده و کامیاب شود.

آدمی هرگز نباید به زور تصویر ذهنی بسازد. وقتی طرح الهی را در ذهن هشیار خود می طلبد بردلش الهام می شود و خود را در حال به دست آوردن توفیق های بزرگ

می بیند، این تصویری است که انسان نباید از آن چشم بردارد .

هرچه انسان در پی آن باشد، همان چیز درجت و جوی انسان است .

پدر و مادر هرگز نباید شغل یا حرفه ای را به فرزندان خود تحمیل کند .

آگاهی از حقیقت طرح الهی، در ابتدای کودکی یا قبل از تولد می توان طرح الهی را برای او طلبید. شفاعت قبل از تولد باید از این قرار باشد: «الهی، الوهیت باطن این کودک کاملاً آشکار شود و طرح الهی ذهن و جسم و امور او درس امور زندگی و تا ابد ظهور یابد .»

از ابتدا تا انتهای کتاب مقدس آمده است: «همانا هرچه خداوند اراده کند همان شود و امور خود را به خدا بسپار.» و کتاب مقدس، کتابی است که با علم و ذهن انسان سرو کار دارد و کتابی است که به انسان می آموزد چگونه روح یا ذهن نیمه هشیار خود را از هر نوع قید و بندی رها کند .

و جنگ های انسان، جنگ او بر ضد تفکرات و اندیشه های واهی و فانی است. و «دشمن آدمی اهل خانه ی او خواهند بود .»

هر انسانی، یهوشافاط است و هر انسانی داوود است که جالوت (تفکر فانی) را با سنگ سفید (ایمان) به هلاکت رساند) . (جالوت کافری است که حضرت داوود در خردسالی او را با سنگ کشت).

از این رو، انسان باید مراقب باشد تا «غلام شریر بیکاره ای» نباشد که استعداد، خود را دفن میکرد. زیرا برای عدم استفاده ی بهینه از توانایی خود باید توانایی سنگین بردارد. اغلب مواقع، ترس باعث جدایی بین انسان و بیان کامل نفس می شود. چه

بسیار نوابغی که به خاطر ترس و وحشت روی صحنه نیامده اند. با دعا و شفاعت می توان ترس را از بین برد. پس انسان با ازدست دادن احساس خود آگاهی، خود را همانند ابزاری می بیند که عقل و خردنامتناهی از طریق او آشکار و بیان می شود. بنابراین، درپرتو وحی، بی باک و شجاع می شود زیرا می داند «خدایی که در درون اوست» کارها را انجام می دهد.

بسرپچه ای در بیشتر اوقات همراه مادرش به کلاس می آمد، او از من خواست تا برای امتحانات مدرسه اش دعا کنم و کلام لازم را بر زبان بیاورم. به او گفتم این جمله را مرتباً تکرار کن: «من با خرد نامتناهی یگانه ام» پس هر چه را که لازم است درباره ی آن بدانم، به آن آگاهم.» او در درس تاریخ معلومات کاملی داشت ولی در درس ریاضیات ضعیف بود. دفعه ی بعد که او را دیدم گفتم: «برای ریاضی ام این جمله را مرتباً تکرار کردم و نمره ام عالی شد ولی چون فکر می کردم تاریخ را به اندازه ی کافی می دانم و به خودم متکی بودم این جمله را تکرار نکردم و نمره ام بد شد.» هرگاه انسان «بیش از حد به خودش مطمئن باشد» اغلب با مانعی روبرو می شود و

این به آن معناست که به جای توکل به خدا به شخصیت خود متکی است. یکی از شاگردانم برایم حکایت کرد که تابستان قصد سفر به سرزمین هایی را داشت که حتی زبان آن ها را هم نمی دانست. ولی هر لحظه مرتباً هدایت و حمایت می طلبید و همه ی امورش به راحتی و معجزه وار طی می شد. مثلاً، بدون تاخیر چمدان هایش را می گرفت و مشکلی نیز به خاطر ندانستن زبان برایش پیش نمی آمد و به راحتی در هر شهری بهترین مکان و بهترین هتل باعالی ترین خدمات در اختیارش قرار می گرفت. ولی وقتی به نیویورک برگشت که زبانشان را میدانست، دیگر خدا را نطلبید و فکر کرد که دیگر لازم نیست. پس طبق معمول به دنبال کارهایش رفت و در همه ی موارد به موانعی برخورد کرد.

چمدان ها با تأخیر به دستش می رسید و همه ی کارهای او دچار پریشانی و آشفتگی شد. او باید «حضور خدا» را در همه جا احساس می کرد. و به آن خو می گرفت تا یک لحظه نیز از آن غافل نشود. «در همه ی کارهای خود او را بشناس و او راه ها را برای باز خواهد کرد» هیچ چیز خیلی بزرگ یا خیلی کوچک نیست. گاهی رویدادهای خیلی کوچک و ناچیز نقطه ی عطف زندگی انسان خواهند شد. رابرت فولتون با مشاهده ی بخار آب جوش کشتی بخار را در تصور خود دید! چه بسیار انسان هایی که با مقاومت کردن در یک راه مانع از عینیت یافتن خواسته ی خود شده اند.

او خود را وادار می کند که به یک راه چشم اندازد و به آن راه و روشی خود را فرمان می دهد که برای برآورده شدن خواسته ی خود، آن را می پسندد و انتخاب می کند. یعنی همان کاری که بقیه ی راه ها را مسدود می کند. خداوند که خرد نامتناهی است می فرماید: «اندیشه ی من با اندیشه ی شما و راه و روشهای من با راه و روش های شما متفاوت است.» این قدرت نیز همانند قدرت های دیگر (خواه بخار و خواه الکتریسته) به موتور و ابزاری بدون مقاومت و مانع نیاز دارد تا بتواند از آن طریق کار کند و انسان همانند آن موتور یا ابزار است.

بارها به انسان گفته اند «خاموش با یست.» خداوند به شما چنین میفرماید: «از این گروه نترسید. زیرا که جنگ از آن شمانیست بلکه از آن خداست. فردا نزد ایشان فرو آید. در این وقت، بر شما نخواهد بود که جنگ کنید. بایستید و نجات خداوند که با شماست ببینید.»

در مورد دوهزاردلاری که از طریق صاحبخانه آن زن به دست او رسید، دیدیم که زمانی این وضع به وقوع پیوست که زن نفرت و مقاومت را کناری نهاد، و یا آن زنی که فقط وقتی توانست محبت مرد موردنظرش را به خود جلب کند که کینه و نفرت او را فراموش کرد و همه ی دلخوری هایش به پایان رسید .

هدف انسان باید تعادل و توازن باشد! زیرا توازن به معنای قدرت است. و به قدرت خدا مجال می دهد که به درون انسان برود و آن چه را رضایت اوست اراده کند و به انجام برساند .

انسان متوازن، به روشنی فکر می کند و سریع تصمیم می گیرد و کوچک ترین موضوعی از دید او مخفی نمی ماند .

خشم مانع دید انسان می شود. چون او را مسموم می کند و ریشه ی همه ی بیماری هاست و موجب تصمیم گیری نادرست می شود که به شکست و تباهی می انجامد .

نشان دادن خشم چنان مضر است که آن را جزو «گناهان کبیره» به شمار می آورند. انسان با دید بیاموزد که در دنیای ما بعدالطبیعه گناه مفهوم وسیعی دارد: «هرپچه که از ایمان نیست گناه محسوب می شود» .

او درمی یابد که ترس و نگرانی از جمله بزرگ ترین گناهان اند و ایمان وارونه محسوب می شوند. زیرا از تصاویر منفی و منحرف ذهن، ناشی می شوند که به این ترتیب هرپچه را که از آن بیم دارد به عینیت درمی آورند. وظیفه ی انسان از بین بردن این دشمنان (از ذهن نیمه هشیار) است. «انسان شجاع، کار خود را تکمیل می کند!» موریس مترلینگ می گوید «انسان خدایی ترسان است» .

در فصل های قبلی دیدیم که انسان فقط با تاختن به سوی آن چه از آن هراس دارد می تواند ترس خود غلبه کند. وقتی بیهوشا فاط و لشکر او آماده ی رودرویی با

دشمن شدند چنین ندا سر دادند: «خداوند را سپاس گویند زیرا رحمت او تا ابد باقی است.» پس از آن دیدند که دشمنان خود یگدیگر را هلاک کردند .
مثلاً زنی از دوستی از دوستی خواست تا پیامی را به کسی برساند، دوست از رساندن این پیام واهمه داشت. ذهن استدلالی او می گفت ، «اینکار را نکن و پیام را نرسان .»

روح او مرتباً در عذاب بود زیرا به دوستش قول داده بود. بالاخره تصمیم گرفت بر «شیر بتازد» و از قانون حمایت الهی کمک بطلبد. به دیدار کسی که با ید پیام را به او می رساند رفت و به محض این که خواست اولین کلمه را بگوید آن شخص گفت: «راستی فلانی از آن شهر رفته است!» این جمله رساندن پیام را غیر ضروری کرد زیرا همه ی ماجرا بر سر این بود که آن شخص در شهر باشد. وقتی انسان اراده کند کاری را باید انجام دهد که از آن می ترسد دیگر مجبور به انجام آن نخواهد بود .
انسان (شاگرد) اغلب با اعتقاد خود به عدم تکمیل کاری ، رسیدن به خواسته اش را به تعویق می اندازد. او باید مرتباً تکرار کند: «در ذهن الهی همه چیز کامل و به حد کمال رسیده است. پس خواسته ی من انجام شده است.» حال، این خواسته می تواند کار مناسب یا خانه ای عالی ، یا سلامت کامل و یا هر چیز دیگری باشد. انسان هر چه بطلبد پیشاپیش در ذهن الهی نقش بسته و باید شکر خدا را به جا آورد که خواسته اش را پیشاپیش در عرصه ی غیب گرفته است و با شادمانی برای دریافت آن در عرصه ی عینی تدارکات لازم را ببیند .

یکی از شاگردانم به مقداری پول نیاز داشت، نزد من آمد و پرسید چرا آن خواسته به عینیت در نیامده است.

گفتم: «شاید به این خاطر است که تو همیشه کارهایت را نیمه تمام رها می کنی و ذهن نیمه هشیارت به عدم تکمیل کار خو گرفته است، زیرا برون انسان نشانگر درون

وی است.» گفت: «بله واقعاً همین طور است. من اغلب کاری را که شروع می‌کنم به پاپایان نمی‌رسانم. ولی همین حالا به خانه می‌روم و کاری را که چند هفته پیش شروع کردم تکمیل می‌کنم و مطمئنم که با این کار خواسته ام را تحقق عینی می‌بخشم.»

سپس با پشتکار فراوان خیاطی اش را به پاپایان رساند. و پس از مدتی کوتاه پول مورد نظرش را به روشی بسیار حیرت‌انگیز به دست آورد. آن ماه دوبار به شوهرش حقوق دادند و پس از آن که به مسئولان اشتباهشان گفته شد دیگر پول را پس نگرفتند.

هرگاه انسان با ایمان خواسته اش را بطلبد حتماً به آن می‌رسد. زیرا خدا چاره ساز است و تدابیر خود را شامل حال انسان می‌کند.

گاه از من پرسیده اند: «فرض کنید شخصی چندین استعداد دارد. از کجا بداند کدام یک را انتخاب کند؟» من پاسخ داده ام هدایت خدا را بطلبید.

بگویید: «ای روح نامتناهی، رهنمودی مشخص به من بده و بیان کامل نفس مرا به من نشان بده و به من بگو هم اکنون از کدام استعدادم استفاده کنم.» افرادی را دیده ام که بدون هیچ مادگی و تسلط یا آموزش قبلی، کار جدیدی را شروع کرده اند و در آن موفق شده اند. این جمله را مرتباً تکرار کنید: «من برای طرح الهی زندگی خود کاملاً آماده و مجهزم.» و هر وقت فرصتی پیش می‌آید، بلافاصله از آن استفاده کنید.

برخی از مردم بخشنده‌گانی عالی ولی گیرندگان خوبی نیستند و به خاطر غرور یا به دلایل استدلال منفی خود، هدایا را نمی‌پذیرند. از این راه‌ها را بر خود می‌بندند و سرانجام خود را در فقر یا فقدان می‌بینند.

مثلاً به زنی که پول بسیاری بخشیده بود چند هزار دلار هدیه شدولی او گفت به آن

نیازی ندارم و آن را رد کرد. پس از مدت کوتاهی موضوعی برایش پیش آمد و به گونه ای شد که باید همان مبلغ را قرض می کرد. انسان باید آن چه را که در ازای کار، الهی اوست در نهایت شادمانی بگیرد .

انسان با هر دست بدهد با همان دست می گیرد و همیشه در دادوستد موازنه برقرار است. هر چند انسان باید بدون هیچ چشمداشت ببخشد ولی اگر آن چه را که به سوی اوست نپذیرد از قانون تخطی کرده است زیرا همه ی هدایا از جانب خداست و انسان ها تنها وسیله اند. حتی فکر فقر و تنگدستی نیز نباید از ذهن انسان بخشنده بگذرد .

مثلا وقتی آن مرد به من یک سنت داد، به او نگفتم: «آخر این بیچاره وضع مالیش خوب نیست که آن را به من بدهد.» من او را مردی ثروتمند و نعمت های خدا را در حال ریزشی بر او می دیدم و همین فکر بود که برایش برکت و نعمت آورد. اگر کسی گیرنده ی خوبی نباشد باید خود را تغییر دهد و گیرنده ای خوشدل شود. حتی اگر کسی یک تمبر کوچک به او بدهد باید آن را بپذیرد تا همه ی راه ها را به روی خود باز کند . خداوند گیرنده ی خوب را به اندازه ی بخشنده ی خوشدل دوست دارد . اغلب از من سؤال کرده اند که چرا انسانی سالم و ثروتمند و انسانی دیگر بیمار و فقیر به دنیا می آید؟

هر معلول از علتی به وجود می آید و چیزی به نام تصادف و اتفاق وجود ندارد. پاسخ این سؤال، قانون تناسخ است. انسان از تولد و مرگ های پرشماری می گذرد تا از حقیقتی آگاه شود که او را رها می کند .

انسان به علت آرمانی که در دنیا به آن نرسیده به عالم خاک برمی گردد تا دین «کارما» بی خود را بدهد و در واقع «تقدیرش را تکمیل کند» .

ذهن نیمه هشیار انسانی که سالم و ثروتمند به دنیا می آید، در زندگی گذشته اش تصاویر سلامت و ثروت و انسان بیمار و فقیر تصاویر فقر و بیماری رانقش کرده است. زیرا انسان در هر عرصه ای اعتقادات ذهن نیمه هشیار خود را به ظهور می رساند. با این وجود، تولد و مرگ قوانین ساختگی انسان ها هستند. زیرا «هبوط انسان از اعتقاد به دو قدرت ناشی می شود.»

انسان راستین یا انسان معنوی بدون تولد و بدون مرگ است! «او هرگز متولد نشده و هرگز نمی میرد. او هست و خواهد بود.» پس حقیقت است که انسان از قانون کارما و گناه و مرگ رها می شود و «انسانی شبیه خود را به ظهور می رساند. رهایی انسان با عینیت بخشیدن به طرح الهی زندگی یا تکمیل تقدیر روی می دهد. آن گاه خداوند به او فرمرد: «آفرین. ای انسان باایمان. بر چیزهای کوچکی امین بودی، تو را بر مواردی بسیار (خودمرگ) می گمارم. پس با رضایت خداوند به (حیات ابدی) وارد شو.»

تکذیب ها و تأکید ها

تمام خیر و خوشی هایی که با ید در زندگی انسان تحقق یابند، از قبل انجام شده و به محض این که انسان آن را بشناسد یا کلام لازم را بر زبان آورد عیان می شود. پس انسان باید مراقب باشد تا فقط به خواست الهی رفتار کند. زیرا انسان اغلب با کلمات یاهو خود را به شکست یا بداقبالی می رساند .

پس همان طور که قبلاً گفتیم با ید از خدا «درست بطلبیم» و این امر نقش مهمی در زندگی انسان دارد .

اگر خواست انسان خانه ، دوست ، شغل یا هر چیز دیگری باشد فقط «خواست خدا» را باید بطلبید. مثلاً بگویید: «ای روح لایتناهی راه را برای خانه ی درست ، دوست درست ، یا شغل درست من بگشا! و خدا را شکر می کنم که هم اکنون خواسته ام را در پناه لطف خداوند به دست آورده ام و به طرزی عالی عینیت می یابد.» قسمت آخر این عبارت بسیار مهم است. مثلاً زنی را می شناختم که هزار دلار می طلبید. دخترش مجروح شد و آن ها هزار دلار را به آن غرامت به دست آوردند. منتها نه به «طرزی عالی.» پس او باید خواسته اش را به این صورت می طلبید: «ای روح لایتناهی» تو را شکر می کنم که هزار دلار الهی من در حال حاضر در پناه خداوند و به گونه ای عالی تحقق عینی می یابد و به دست من می رسد».

وقتی هشیاری مالی انسان گسترش می یابد باید به گونه ای بطلبید که مبلغ پولی که حق الهی اوست در پرتو لطف الهی و از راه های درست برسد.

هرگز انسان نمی تواند بیش از آن چه در ذهنش امکان پذیر است، به دست آورد. زیرا انسان به خواسته های خود محدود است. یکی از شاگردانم می طلبید که تا تاریخ معینی ششصد دلار به دست آورد و همان طور شد ولی بعد فهمید که می توانست هزار دلار به دست آورد ولی به خاطر کلام خودش ششصد دلار گرفته بود .

«آن ها وارونه خدا را آزمایش و به حضرت اعلی توهین کردند . ثروت مسئله

هشیاری است. فرانسوی ها حکایتی در این مورد دارند که گویای این مطلب است. مرد فقیری از جاده ای رد می شد که مسافری او را متوقف کرد و گفت: «ای رفیق می بینم که فقیری. این طلا را بگیر و بفروش تا در تمام عمرت ثروتمند باشی!» فقیر از شنیدن این کلام و این که شانس و اقبال به او روی آورده خوشحال شد و طلا را به خانه آورد. بلافاصله کاری برای او پیدا شد و چنان ثروتمند شد که هرگز آن را نفروخت. پس از چند سال دیگر که او ثروتمند شده بود، در راه به مرد فقیری رسید و گفت: «بیا رفیق! این طلا را به تو می دهم تا در تمام عمرت ثروتمند شوی.» فقیر آن را گرفت و نگاهی انداخت و گفت: این که برنج است طلا نیست. «پس می بینیم که مرد نخست با احساس دولتمندی با این فکر که آن طلاست غنی شد. هر انسانی درون خود صاحب طلاست و هشیاری انسان از طلا و توانگری است که راه هر ثروت را بر زندگی انسان باز می گشاید. انسان هنگام طلب از پایان سفر خود شروع می کند یعنی می گوید که پیشاپیش آن را گرفته است.» قبل از آن که مرا بخوانند پاسخ می دهم و قبل از آن که سخن گفته شود آن را خواهم شنید. «البته اگر انسان ایمانی راسخ داشته باشد نیازی به تکرار جمله ی تاکیدی نیست و کافی است یک بار آن را بگوید. انسان نباید استدعا کند بلکه باید مرتباً شکر گذاری کند که به خواسته ی خود پیشاپیش رسیده است. بیابان و زمین بی آب و علف شاد خواهند شد و صحرا به وجد می آید زیرا گل سرخ خواهد شگفت. پس این شادمانی وقتی که انسان در بیابان (منزل هشیاری) است، راه رهایی و رسیدن به خواست اش را می گشاید. دعا به درگاه خداوند در واقع آمیخته ای از فرمان و تقاضاست. «نان امروز ما را به ما بده و قرض های ما را ببخش چنان که ما نیز بدهکاران خود را می بخشیم.» تسبیح ختم می شود: «زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن توست. آمین»..

پس دعا هم فرمان است وهم تقاضا. هم ستایش است وهم شکرو سپاس.

انسان نباید لحظه ای فراموش کند که خداوند بر همه چیز قادر است البته در عمل نیز باید به آن معتقد باشد.

زنی تا تاریخ معینی نیاز به مبلغ پول هنگفتی داشت و می دانست که باید کاری کند تا پیشاپیش رسیدن آن را به چشم ببیند. (دیدن یعنی رسیدن). «رهنمود» خواست و «هدایت طلبید»

او برای خرید به فروشگاه‌های بزرگ رفته بود که نامه بازکن زیبایی را با میناکا ری های صورتی رنگ بر روی آن دید. کشتی به سوی آن احساس کرد و این فکر به ذهنش خطور کرد که: «من نامه بازکن زیبایی را که مناسب باز کردن پاکت چک‌هایی بامبغ بالا باشد دارم.» هر چند ذهن استدلالی او آن را ولخرجی می دانست ولی نامه بازکن را خرید و پس از این که نامه بازکن مزبور را به دست گرفت، این تصویر سریعاً بر چشمش آمد که پاکتی حاوی چک‌هایی با مبلغ هنگفت را با آن باز می کند. پس از چند هفته، پول مورد نیازش به دستش رسید. نامه بازکن صورتی رنگ نمایانگر ایمان فعال او بود و همانند پلی او را به خواسته اش رسانید.

در مورد این که اگر ذهن نیمه هشیار به سوی ایمان هدایت شود چه قدرت‌هایی به دست می آورد حکایت‌های بسیاری سراغ دارم.

مردی به طور اتفاقی شبی را در یک خانه‌ی روستایی گذراند. ا تاقی در آن خانه به وی دادند که پنجره‌های آن باز نمی شد. نیمه شب احساس کمبود هوا و خفقان کرد و به سمت پنجره رفت، ولی باز نمی شد. در تاریکی با مشت به شیشه پنجره کوبید و پس از مدتی هوای تازه را استشمام کرد. صبح روز بعد، متوجه شد که شیشه کتابخانه را شکسته است و همه‌ی شب پنجره‌ها بسته بودند.

ولی او با تلقین و فکر ورود اکسیژن به اتاق، آن را تنفس کرده بود.

انسان هرگز نباید قدمی به جلو بردارد و دوباره برگردد. «زیرا این شخص هرگز معتقد نیست که از جانب خداوند به خواسته اش می رسد.

روزی شاگردی سیاهپوست، این جمله‌ی شگفت‌انگیز را بر زبان راند: «من هر وقت از خداوند چیزی بخواهم پاهایم را بر زمین می کوبم و می گویم: من ذره‌ای کم‌تر از آن چه خواسته بودم نمی گیرم حالا بیشتر باشد یک چیزی!» از این رو، انسان هرگز نباید سازش کند. منتها وقتی همه‌ی کارهایت را انجام دادی، خاموش

منتظر باش!» گاه این دشوارترین زمان بر آورده شدن خواسته‌ی انسان است. زیرا در این مرحله وسوسه‌ی تسلیم شدن و عقب نشینی و سازش به جان انسان می‌افتد.

خواسته‌های انسان معمولاً در لحظه‌ی آخر برآورده می‌شوند زیرا انسان کار را واگذار می‌کند. یعنی از استدلال دست برمی‌دارد و خرد نامتناهی خودکار را انجام می‌دهد.

خواسته‌های حزن‌انگیز انسان نیز به گونه‌ای حزن‌انگیز برآورده می‌شود و آرزوهای عجولانه و بی‌صبرانه‌اش نیز به تعویق می‌افتند یابه روشی ناملاّیم و نامطلوب تحقق می‌یابند.

زنی از من پرسید چرا مرتباً عینکش راگم می‌کنی یا آن را می‌شکنی؟ پس از مدتی دریافتم که مرتباً در حال عصبانیت به خود و دیگران می‌گوید: «کاش می‌شد از شر این عینک خلاص می‌شدم».

این آرزوی بی‌صبرانه‌اش نیز به گونه‌ای نامطلوب برآورده می‌شد. در حالی که او باید بینایی کامل را خواستار می‌شد، ولی آن چه او در ذهن نیمه‌هشیارش تصویر می‌کرد آرزوی رهایی از عینک بود. که آن‌ها مدام می‌شکستند یا کم می‌شدند. دوگرایش ذهنی در انسان سبب از دست دادن می‌شود: «ناشکری» مثل موردی که زن از شوهر خود قدردانی نمی‌کرد و ترس از دست دادن (که در ذهن نیمه‌هشیار انسان تصویر از دست دادن نقش می‌شود).

اگر انسان بتواند مسئله خود را به خدا واگذار کند بی‌درنگ به خواسته‌اش می‌رسد. در یک روز طوفانی زنی ناچار شد از خانه بیرون برود و در وسط خیابان چترش وارونه و خراب شد. او برای نخستین بار به دیدن شخصی می‌رفت که نمی‌خواست او را با چترشکسته ببیند. در این شرایط نمی‌توانست چتر را دور بیاندازد زیرا حتر مال خودش نبود. در کمال عجز گفت: «خدایا نمی‌دانم چه کارکنم خودت کاری با این چتر بکن!» درست در همان لحظه صدایی از پشت سرش گفت: «خانم آیا

مایلید چترتان تعمیر شود؟ «زن پاسخ داد»: «لبته که ما یلم!» در مدتی که زن به مهمانی رفت او چترش را تعمیر کرد و هنگام بازگشت به خانه یک چتر سالم تحویل او داد. پس اگر انسان چتر (وضعیت) خود را به خدا بسپارد همواره یک تعمیر کار چتر سر راهش فرار می گیرد .

انسان، همیشه به دنبال یک تکذیب باید یک تأکید بیاورد .
مثلاً شبی دیر وقت به من تلفن شد تا بر افکار مردی را که هرگز ندیده بودم تغییر ایجاد کنم. ظاهراً، او سخت بیمار بود. گفتم: «من وضعیت این بیمار را نفی و تکذیب می کنم. بیماری واقعیت ندارد پس نمی تواند هشیاری اونقش ایفا کند. این مرد در ذهن الهی کامل و مظهر کمال است.» ذهن الهی در ظرف مکان و زمان نمی گنجد. پس کلام بی درنگ به مقصد می رسد و بی ثمر نیز بر نمی گردد .
بارها تفاوت میان «تجسم» و «بینش» را از من پرسیده اند و به آن ها پاسخ داده ام. «تجسم» فرایندی ذهنی است که استدلال یا ذهن هشیار بر آن کم است، ولی «بینش» فرایندی معنوی به شمار می آید که شهود یا هشیاری برتر بر آن حاکم است .

انسان باید ذهن خود را عادت دهد که بارقه های الهام وحی را دریافت کند و از طریق رهنمودهای تعیین شده برای او «تصاویر الهی» را به ظهور برساند. اگر انسان بتواند از صمیم قلب بگوید فقط آن را می خواهم که خدا برآیم می خواهد.» هر آرزوی کاذبی از ذهن هشیارش محو می شود و «الوهیت باطن» نقش های تازه ای در او به وجود می آورد. طرح الهی یا مشیت خدا برای هر انسانی از ذهن استدلالی او فراتر خواهد بود و همواره در عرصه ی واقعی زندگی است. همراه با سلامت، ثروت و شادی و بیان کامل نفس. چه بسیارند افرادی که در تصور خود کلبه ای می سازند در حالی که باید کاخی بنا کنند .

اگر کسی تلاش کند تا به زور ذهن استدلالی خود، خواسته اش را برآورده کند، به آن نخواهد رسید، زیرا خداوند می فرماید: «من در آن وقت شتاب می کنم. انسان باید از طریق رهنمودهای مشخص به خواسته ی خود برسد. پس به خداوند توکل

کن تا خواسته ی دل تو را به تو بدهد و راه خود را به خداوند بسپار و به او توکل کن که کارهای تو را انجام خواهد داد. سپس نزد خدا ساکت شو و منتظر باش .
من کار کرد این قانون را به طریقی شگفت انگیز دیده ام. مثلاً شاگردی می گفت هر طور شده با ید تا روز بعد صد دلار به دست آورد زیرا بدهکار است و باید آن را بپردازد. نزد من آمد تا کلام لازم را بر زبان آورم. من نیز گفتم «دروح نامتناهی هرگز دیر نمی کند. و مبلغ موردنیازش پشاپیش آماده است .
همان روز عصر به من تلفن کرد وگفت معجزه ای رخ داد. او به دلش افتاده بود که به بانک برود و برای واریسی برخی از اوراق و حساب های خود به صندوق امانت سری بزند .

اوراق را یک به یک نگاه کرد و در ته صندوق خود یک اسکناس نو صد دلاری دید. او بارها به بانک رفته بود و همیشه به آن اوراق سر زده بود پس چه کسی پول را آن جا گذاشته بود؟ مانند مسیح که نان ها و ماهی ها را فزونی بخشید. آری انسان به مقامی می رسد که کلام او تحقق می یابد و هرچه بخواهد یا اراده کند بی شک به او می رسد (مانند همه ی معجزات عیسی مسیح).

در نام او قدرتی نهفته است که مظهر تجلی حق است. او گفت: «آمین آمین به شما می گویم که هرچه از پدر به اسم من بطلبید به شما عطا می کند.»
قدرت این نام ، انسان را به اوج بعد چهارم می برد. به آن جا که از هرگونه تأثیر روانی یا نفوذی آزاد است. آزاد از هر قید و بند یا هر شرط تعلق و فقط مطلق خداست .

من خود شاهد شفاهایی بودم که با نام «عیسی مسیح» صورت گرفته اند . مسیح هم مظهر «هدایت» بود و هم مظهر یک «اصل» و این «اصل» که در باطن هر انسانی هست ، نجات دهنده و رهایی بخش انسان است. مسیح درون انسان ضمیر چهاربعدی اوست، همان انسانی که شبیه خداست و ضمیری که هرگزش کست نخورده و بیماری و اندوه به خود ندیده است. ضمیری که هرگز زاییده نشده و هرگز نمرده است؟ ضمیری که تنها «درستاخیز و حیات انسان است»!

«هیچ کس نزد پدر جز به وسیله ی من نمی آید.» یعنی وقتی خدا که ذات کل است به عرصه ی جزء نظر می کند به الوهیت باطن هر انسان تجلی می یابد. و «روح القدس» ، یعنی خدا، در زمان عمل. پس انسان ، هر روز تثلیث «پدر»، «پسر» و «روح القدس» را تجلی می بخشد .

انسان با ید هنر فکر را به وجود آورد. انسان هنرمندی است که با دقت بسیار طرح الهی را بر بوم ذهن خود نقش می کند و این تصاویر را با حرکات ماهرانه تصمیم گیری و قدرت خود می کشد. با ایمان کامل به خدا و این که هیچ قدرتی نمی تواند به کمال او آسیبی وارد کند و با اعتماد راسخ که این نقش ها آن آرمان والا را در زندگیش متجلی خواهند کرد .

همه ی قدرت ها به انسان داده شده اند تا آسمان را بر زمین بیاورد و این هدف «بازی زندگی» است و قواعد ساده ی این بازی عبارتند از: ایمان بی پروا و عدم مقاومت و محبت .

باشد که خوانندگان این کتاب از هرچه که او را در بند نگاه داشته و بین او و حق الهی فاصله ایجاد کرده رها شوند. ، «و حقی که او را آزاد خواهد کرد شناخته باشند.» تا به تقدیر خود برسند و طرح الهی زندگی خود را که خواه می تواند شامل ثروت ، سلامت ، خوشبختی و خواه بیان کامل نفس باشد، تجلی بخشد.

باشد تا با نوسازی و تجدید ذهن خود تغییر و تحول عظیمی پیدا کنید.

تکذیب ها و تأکیدها

برای توانگری

خدا روزی رسان شکست ناپذیر من است وهم اکنون پول بسیار زیادی در پناه لطف او به شیوه های درست به دست من می رسد .

#####

برای بهبود اوضاع و شرایط

هرکاری که خداوند برای من مقدر نکرده باشد از هم می پاشد و هم اکنون آرمان الهی به ظهور می رسد .

#####

برای بهبود اوضاع و شرایط

تنها آن چه برای خدا حقیقت است برای من حقیقت است چرا که من جلوه ای از خدا هستم .

#####

برای ایمان

به دلیل این که من جلوه ای از خدا هستم از خیر و مصلحت پروردگار نیز جدا نیستم زیرا خدا بخشنده و خود موهبت است پی بخشاینده را نمی توانم از موهبت جدا کنم .

#####

برای بهبود اوضاع و شرایط

هم اکنون، عشق الهی هرگونه اوضاع و شرایط ناهماهنگ را در دهن و جسم و امورم از بین می برد. عشق الهی قدرتمندترین نیروست و هر چه را که از خود نباشد محو می کند.

#####

برای سلامت

عشق الهی، هشیاری مرا از سلامت و هر سلول بدنم را از نور سرشار می کند.

#####

برای بینایی

دیدگانم، دیدگان خداست. من با دیده ی جان و روح می بینم. من راه گشوده را با چشم می بینم. هیچ مانعی سرراهم نیست و من طرح الهی را به وضوح می بینم.

#####

برای هدایت

من برای دریافت رهنمودهای شهودی از جنس الهی برخورد دارم و بی درنگ از آزادی تو اطاعت می کنم.

#####

برای شنوایی

گوش من خداست. من با گوش جان می شنوم. من ماومت نمی کنم و مشتاق هستم. من بشارت خوش شادمانی عظیم را می شنوم.

#####

برای رهایی از هر نوع قید و بند

من این بار را به دست خدا می سپارم و خود رارها می کنم!

#####

برای کاری درست

من کاری دارم عالی

به شیوه ای عالی

با خدمتی عالی

برای پاداشی عالی

کلام تو عصای معجزه‌گر توست

فلورانس اسکاول شین

تهیه و تنظیم: حامد ص.

کلام تو عصای معجزه گر توست-۳

کامیابی-۵

دولتمندی-۱۲

شادمانی-۱۴

عشق-۱۷

ازدواج-۱۸

بخشایش-۱۹

کلام خردمندان-۱۹

ایمان-۲۲

از دست دادن-۲۸

دین-۲۹

فروش-۳۰

مصاحبه ها-۳۱

هدایت-۳۱

حمایت-۳۳

حافظه-۳۳

طرح الهی-۳۴

سلامت-۳۶

عناصر-۴۲

سفر-۴۳

امور متفرقه-۴۳

نتیجه گیری-۵۰

کلام انسان، عصای معجزه گر اوست؛ سرشار از سحر و اقتدار!

عیسی مسیح نیز بر نفوذ کلام تأکید بسیار داشت و می فرمود: «از سخنان خود عادل به شمار می آیی و از سخنان تو بر تو حکم می شود.» و در کتاب مقدس می خوانیم که: «مرگ و زندگی، در قدرت کلام است.»

بنابراین، انسان توانایی آن را دارد که با حرکت عصای معجزه گر کلام خود، وضعیتی نامطلوب را تغییر دهد. او با این حرکت می تواند غم را به شادی، بیماری را به تندرستی، تنگدستی را به وفور و فراوانی نعمت تبدیل کند.

به عنوان مثال، زنی نزد من آمد و از من خواست که برایش دعا کنم تا دولت مند شود. او فقط دودلار داشت. گفتم: «ما به این دودلار برکت می دهیم و به این موضوع ایمان داریم که تو صاحب کیف سحر آمیز جان هستی که با وجود و لطف خداوند هرگز خالی نمی ماند. به محض این که پول از آن خارج می شود و به طور شگفت انگیزی پر از پول خواهد شد. کیف پولت را چنان می بینم که از زیادی پول باد کرده است و پراز دسته های بزرگ اسکناس و دسته چک های مختلف و سکه های طلا و ارزهای رایج است.»

گفت: «احساس می کنم از همین حالا کیفم سنگین و پرپول شده است.»
او چنان اعتقاد قلبی پیدا کرد که همان موقع یک دلار خود را با اشتیاق به من بخشید. جرات نمی کردم آن را نپذیرم و او را فقیر بیندارم. زیرا این خیلی مهم بود که تصویر دولتمندی در ذهنش نقشی بندد.
چندی نگذشت که آن زن برنده ی جایزه ای شش هزار دلاری شد. ایمان بی باکانه ی او و کلامی که بر زبان خود جاری کرد، خواسته اش را برآورده کرد.
تاکید بر کیف سحر آمیز خیلی مؤثر است، زیرا با تصویرروشنی که بر ذهن نقش می بندد، محال است که کیف خود را پرپول نبینید.
قوه ی تخیل، نیرویی خلاق است و همواره باید کلامی را انتخاب کرد که در آن بارقه ی اجابت خواسته و برآورده شدن آرزو باشد.

هرگز به زور تصویری را تجسم نکنید. بگذارید آن تصویر بر ذهن هشیارتان الهام شود، تا بتوانید مشیت الهی را به انجام برسانید.

عیسی مسیح فرمود: «و حق را خواهید شناخت و شما را آزاد خواهد کرد» . منظور این است که انسان باید به حقیقت هر موقعیت و وضعیتی که در آن قرار می گیرد آگاه باشد. فقدان یا محدودیت، حقیقت ندارد. انسان عصای معجزه گر کلام خود را حرکت می دهد و با این حرکت گویی توان آن را دارد که بیابان را شاد و صحرا را چون گل سرخ شکوفا کند.

ترس ، تردید، نگرانی ، خشونت و نفرت سلول های بدن را از هم می پاشد و به سیستم عصبی آسیب می رساند و همین موضوع دلیل وقوع همه ی بیماری ها و مصیبت هاست شادمانی و سلامتی با کنترل کامل هر نوع احساسات هیجانی حاصل می شود.

قدرت تکان دهنده ای است ولی هرگز به خودی خود تکان نمی خورد.

هرگاه انسان بتواند در مواقعی که اوضاع و شرایط مناسبی ندارد و همه چیز علیه اوست ، بر خود مسلط شود و آرامش و خونسردی خود را حفظ کند، اشتباهی خوبی داشته باشد و شادمان و خرسند باشد، به مقام تسلط کامل رسیده است. آن گاه او برای کنترل اوضاع و شرایط این قدرت را دارد که «بادها و دریاها را توبیخ کند تا آرامش مطلوب پدید آید زیرا در این موقع کلام او عصای معجزه گراوست و با یک تکان، شکست و ناکامی ظاهری را به کامیابی واقعی تبدیل می کند. او به این موضوع معتقد است که عالم هستی بی حد و مرز است و به هرچه نیاز دارد بلافاصله آن را به دست می آورد.

خانمی که در ساحل خوابیده بود، صبح که بیدار شد صدای شیپور هشدار (بوی مه) را شنید. مه غلیظی اقیانوس را فراگرفته بود و هیچ نشانه ای از روشن شدن هوا نبود. او فوراً این کلام را بر زبان جاری ساخت : «در ذهن الهی ، مه وجود ندارد، این مه فنا پذیر است و من برای دمیدن افتاب شکر گزاری می کنم» .

طولی نکشید که آفتاب پدیدار شد. زیرا انسان این قدرت را دارد که بر همه ی عناصر و موجودات تسلط یابد. هر فردی توانایی آن را دارد که مه زندگیش را پراکنده کند. شاید این مه، مه فقر و تنگدستی باشد یا شاید مه عشق، شادمانی و سلامت.

برای آفتاب شکر گزاری کنید!

کامیابی

کلام یا تصاویر خاصی وجود دارند که بر ذهن نیمه هشیار اثر می گذارند . مثلاً آقای از من خواست تا برای وی دعا کنم که کارمناسبی بیابد. من این کلمات را بیان کردم: «اینک در سرنوشت را در مقابلت گشوده ام که این دروقتی گشوده شود، هیچ کس نمی تواند آن را ببندد» .

به نظر می رسید این کلمات چندان بر او تاثیرگذار نبود. بنابراین، ناگهان به من الهام شد که این را نیز به جمله بیافزایم : «هیچ کس نمی تواند آن در را ببندد» زیرا این در از پشت با میخ کوبیده شده است» .

گویی مرد را برق گرفت. با شادمانی آن جا را ترک کرد. چندی نگذشت که به گونه ای عجیب و معجزه آسا از او دعوت شد تا در شهری دوری، در سمتی مهم کار کند . مثال دیگری در این مورد از خانمی نقل می کنم که بدون واهمه یک «الهام قلبی» را دنبال می کرد. او شاغل بود و ماهیانه حقوق ناچیزی می گرفت که به

کتابم «بازی زندگی و راه ورسم این بازی» برخورد. پس از خواندن این کتاب ، به دلش افتاد که شغل جدیدی را آغاز کند. او تصمیم گرفت که یک مغازه ی شیرینی فروشی و چایخانه باز کند. در ابتدا کمی تردید داشت ولی وقتی دید که بدجوری به دلش افتاده است، بی باکانه اقدام به انجام این کار کرد و دستیارانی نیز به استخدام خود درآورد. از آن جا که نمی توانست بدون تأمین بودجه ی لازم کارش را شروع کند، کلام معجزه گر مربوط به تامین مالی را بر زبان آورد. به طور شگفت انگیزی

صاحب همان مبلغ پول شد و مغازه نیز دا یر شد .
از همان ابتدا مغازه اش پر از مشتری بود. اکنون مشتریان بسیاری روزانه به آن جا می روند و ساعت ها با ید در صف انتظار بمانند تا نوبتشان شود. یک روز تعطیل دستیارانش بی حوصله و بی رمق بودند و حوصله ی کار کردن را نداشتند پس به او گفتند که امروز، روز کساد است و فروشی چندانی نخواهیم داشت. این شخص بدون ترد ید به آن هاگفت: «خداوند روزی رسان است و هر روز، روز خداست. » بعد از ظهر آن روز، دوستی قدیمی به او سر زد تا از مغازه اش بازدید کند و یک کیلو شیرینی خرید! او در ازای آن یک کیلو شیرینی چکی به این خانم داد که وقتی مبلغ صد دلار را دید هیجان زده شد. صد دلار برای یک کیلو شیرینی ! واقعا که آن روز، روز خدا بود! این خانم (شاگردم) می گوید که هر روز صبح با شگفتی وارد مغازه اش می شود و از خداوند سپاس گزار است که ایمانی راسخ و صبورانه به او داده است که می تواند پیروز شود .

جملات تاکیدی

اکنون راه من برای تحقق مشیت الهی گشوده است و حق الهی من در بخشش او، و به طرزی شگفت انگیز و معجزه آسا به من می رسد .

#####

اکنون که شرایط کهنه ی گذشته و چیزهای فرسوده ی گذشته را کنار می گذارم و در واقع چشم ها یم را می شویم و به طرزی دیگر به همه چیز نظر می افکنم ، باشد که نظم الهی در جسم و روح و امورم جاری شود.

#####

اینک همه چیز از نو آغاز می شود.

#####

آن چه مصلحت من است و محال به نظر می رسد، هم اکنون به وقوع می پیوندد و آن چه غیر منتظره است، روی خواهد داد.

#####

نسیم خوشبختی و کامیابی از شمال و جنوب و مشرق و مغرب به سوی من می وزد و حق الهی مرا به سویم می آورد.

#####

الوهیت درونم بیدار شده است تا تقدیرم را به انجام برسانم.

#####

سج هایم را بر هم می کوبم و در شادمانی غرقم، زیرا خداوند پیشاپیش راه رسیدن به آرزوهایم را طی و آن را هموار می کند تا به آن برسم.

#####

برای خوشبختی و کامیابی خویش که در اطرافم می چرخد سپاسگزارم. اگر مانعی سرراهم قرار گیرد بی درنگ آن را از میان بر می دارم، زیرا با جان لایتناهی همراهم و مشیت الهی حیاتم را در پیش می گیرم.

#####

اکنون که خون جوشان معنویت در من فوران می کند، با این وضعیت متعادل ترم.

#####

من به خیر و صلاح خویش آگاهم و از فرصت های بی پایان استفاده می کنم. هماهنگی و توازن خاصی در من برقرار است و همانند مغناطیس مقاومت ناپذیر هر چه را که حق الهی من است به سوی خود جذب می کنم، زیرا قدرت من، از جانب خداوندست.

#####

اینک «نظم الهی» در بدن و ذهن و امورم برقرار است. من به روشنی می بینم و درست عمل می کنم و به طور شگفت انگیز و معجزه آسایی به آرزوهای بزرگم می رسم.

#####

در حیطة معنویت ،رقابت معنی ندارد وآن چه حق الهی من باشد در پناه خداوند به من عطا می شود.

#####

در درونم سرزمین کشف نشده ای وجود دارد که هم اکنون بر من آشکار می شود.

#####

اینک دروازه های تقدیر را در برابرت گشوده ام که پس از گشوده شدن کسی نمی تواند آن را ببندد زیرا میخکوبش کرده ام.

#####

ورق تقدیر برگشت،هم اکنون اوضاع وشرایط بر وفق مراد است.

#####

گذشته را فراموش می کنم وآن را از خود دور می کنم ودر زمان حال شگفت انگیز زندگی می کنم که در آن جا هر روز شادمانی های شگفت انگیزی روی می دهد.در ذهن الهی ،فرصت گم شده واز دست رفته وجود ندارد .اگر دری بسته شود،دری دیگر باز خواهد شد.

#####

کاری دارم سحر آمیز،به شیوه ای سحر آمیز .
با خدمتی سحر آمیز،برای پاداشی سحر آمیز.

#####

اکنون نبوغ باطنم آشکار شده تا تقدیر رابه انجام برسانم.

#####

من با موانع مبارزه نمی کنم وبا آن ها طرح دوستی می ریزم تا هرکدام پایه ای برای رسیدن به آرزوهایم شوند.هرچه در این عالم وجود دارد ،مرئی یا نامرئی،همه برای رسیدن من به حق الهی ام هستند .

#####

خدا را شکر که حصارهای اریحا در هم شکست. همه ی محدودیت ها و شکست ها
وتهی دستی ها از ذهن من پاک شد.

#####

من از انجام کار خیر خسته نمی شوم زیرا وقتی که هیچ انتظاری نیست، پاداش آن را
خواهم دید.

خداوند پیشاپیش من قدم بر می دارد و مرا به پیروزی می رساند.

#####

افکار منفی و دشمنی از بین می روند و به لطف و یاری خداوند پیروز می شوم .

#####

در ذهن الهی مانع وجود ندارد، پس نمی تواند مانع رسیدن من به خیر و خوشی ان
شود .

#####

اینک تمام موانع از برابر من برداشته می شوند و درها باز خواهند شد و من در پناه
خداوند به مقصد و آرزوهایم می رسم .

#####

اینک هماهنگی و توازن در بدن و ذهنم برقرار شده است .

#####

مزرعه های مشیت الهی به تازگی در برابرم گشوده شده و پر از محصول هستند .

#####

اراده ی انسان، هرگز قدرت آن را ندارد که در برابر اراده خداوند دخالت یا مقاومت
کند. اکنون اراده ی خدا در جسم و ذهن و امورم جاری است .

#####

طرح الهی من پایدار و جاودان است و تغییر و تحول در آن به وجود نمی آید و آن چه می بینم همه بر حق است.

#####

اکنون طرح الهی زندگی در تجربه های عینی شکل می گیرد تا به آرزویم برسم.

#####

اکنون با اراده ای پایدار ولی مقاومت ناپذیر آن چه را که حق الهی من است به سوی خود جذب می کنم.

#####

من در برابر این وضعیت مقاومت نمی کنم. آن را به دست خرد لایتناهی می سپارم. هر آن چه او می خواهد همان خواهد شد.

#####

اکنون خیر و صلاح همانند جریانی پیوسته و تند به سوی من سرازیر می شود و کامیابی و شادمانی و فوزونی نعمات را برایم به ارمغان می آورد.

#####

در ملکوت، فرصت گم شدن و جوندارد. با بسته شدن هر دری، در دیگری باز می شود.

#####

هیچ قدرتی توان آن آزار ندارد پس از هیچ چیز نباید ترسید. شیری را که مانع کارهاست و سر راهم قرار گرفته کنار می زنم تا فرشته و پیروزی را ببینم.

#####

من با کار این قانون، کاملاً هماهنگم و کنار می ایستم تا خرد لایتناهی راه را بر من هموار کند.

#####

زمینی که روی آن ایستاده ام زمینی مقدس است و همان زمین موفقیت و کامیابی است.

#####

اکنون میدان های امور الهی برای من باز می شود. دروازه هایی که غیر منتظره اند گشوده می شوند و نیز مجراها و راه های شگفت انگیز و به دور از انتظار به رویم باز خواهند شد.

#####

من با دیدن محدودیت خود، خدارا محدود نمی بینم. چون با او همراهم، پس همه چیز امکان پذیر است.

#####

بخشش باید بر دریافت پیشی گیرد و هدایای من به دیگران، هدایای الهی را به من می رساند.

#####

هر انسان حلقه ای طلایی در زنجیر خیر و صلاح من است.

#####

توازن من روی یک صخره بنا شده است و همه چیز را به وضوح می بینم و بی درنگ عمل می کنم.

#####

خدا شکست ناپذیر است. پس من هم در پناه او شکست نمی خورم. چرا که جنگجوی درونم پیشاپیش پیروز شده است.

#####

ملکوت تو در من تجلی یافته است. پس اراده ی تو در من و امورم جاری می شود.

دولتمندی

آدمی به جهانی وارد می شود که خداوند تأمین کننده ی روزی آن است. وهر آن چه را لازم دارد از قبل قرار داده است، ولی در این خزانه تنها از طریق ایمان محض و کلام معجزه آسا، باز می شود.

اگر ایمان داشته باشی، برایت همه چیز امکان پذیر است.

مثلاً روزی خانمی نزد من آمد و تجربه ای را که پس از خواندن کتابم «بازی زندگی و راه و رسم این بازی» کسب کرده، برایم بازگو کند. او فرد کم تجربه ای بود که همیشه آرزوی یافتن شغل مناسبی در صحنه ی تئاتر را داشت. این جمله را تکرار کرد که: «ای جان لایتناهی، راه توانگری و دولت‌مندی ام رل باز کن. من در برابر حق الهی خود، شکست ناپذیر و پایدار ایستاده ام.» پس از چندی نقش بسیار مهمی در اپرا به وی محول شد. او می گوید: «این یک معجزه بود که در قبال صدها بار تکرار آن کلمات جادویی رخ داده بود.»

جملات تأکیدی

اکنون از فراوانی نعمت های آسمان بی کران، ضروریات و نیازمندی هایم را به سوی خود می کشانم. همه یراه ها به رویم باز است. و همه ی درها در مقابلم گشوده شده است.

#####

اکنون معدن طلای خویش را آشکار می کنم. جریان بی کران طلای توانگری و دولت‌مندی به من وصل است، که به برکت خداوندی و به طرز عالی به طرفم جاری شده است.

#####

در تمام طول عمرم، بخشنندگی و رحمت به دنبالم می آید و برای همیشه در جایگاه

توانگری ساکن هستم.

#####

پروردگار من، پروردگار وفور برکت و نعمت است و من اکنون به پیش از آن چه
آرزومندشان بود یا نیازمند آن ها هستم رسیده ام.

#####

همه ی چیزهایی که حق الهی من است، هم اینک در خدمت من قرار گرفته اند و به
لطف خداوند به طرز معجزه آسایی وفور نعمت (مثل سیل باران) به سویم جاری ست
به لطف و برکت خداوند روزی من تمام نشدنی و بی پایان است و بی درنگ از همه ی
راه ها به سویم می آید.

#####

همه ی راه ها باز و همه ی درها به رویم گشوده است تا خیر و برکت بی کرانی که
خدا برایم مقدر کرده است به من برسد.

#####

به لطف خداوند و از راه های عالی، کشتی هایم بر دریای آرام روان ست تا به من
برسند.

#####

خداوند را شاکرم که به لطف و کرم خویش، آن میلیون ها پولی که حق الهی من

است هم اکنون به صورت توده ای در برابرم از راه های عالی جمع می شود.

#####

درهایی خارج از حد تصور و راه هایی که فکرش را نمی توانم بکنم، گشوده می شوند، تا بهمن های فراوانی ربرکت در پرتو لطف الهی به سویم جاری شود.

#####

من با الهام مستقیم، آگاهانه و جسورانه خرج می کنم و یقین دارم که برکت و نعمت ها فوراً به من می رسند و بی پایان هستند.

#####

من بی باکانه و جسورانه و بی دریغ خرج می کنم. زیرا معتقدم خداوند روزی رسان لایتناهی و بی دریغ من است.

شادمانی

در فیلم شگفت انگیز دزد بغداد با حروفی از نور به ما گفته می شود: «شادمانی به دست آوردنی است».

شادمانی با کنترل صحیح خصلت هیجانی حاصل می شود. شما نمی توانید در جایی که ترس، نگرانی و تشویش وجود دارد، احساس شادمانی کنید. احساس شادمانی و امنیت، حامل اعتقاد کامل به خداست. هنگامی که انسان به این امر معتقد است که قدرتی مطلق و شکست ناپذیر از او و تمام متعلقات و خواستنی های او حمایت می کند و تمام آرزوهای او را که به مصلحتش است، برآورده می سازد، دیگر می تواند فارغ و آسوده از هر احساس نگرانی، احساس

شادمانی و رضایت خاطر داشته باشد. زیرا می داند خرد لایتناهی همواره حامی اوست و از هر شرایطی استفاده می کند تا آن چه رامصلحتش است در مقابل روی او قرار دهد.

اکنون من راهی نو در بیابان ها و رودها درهامون خشک و برهوت پدید می آوروم. صورتی که اخمو بوده و شاد نباشد، آسوده نمی آرامد. خشم ، نفرت ، بدخواهی ، حسادت و کینه ورزی ، شادمانی را می رباید و بیماری ، شکست، فقر و بدبختی می آورد.

نفرت و بیزاری، بیش ازباده نوشی کانون خانواده را از هم می پاشد و بیش از جنگ ها انسان ها را از هستی ساقط می کند.

خانمی سالم و شادمان با آقای ازدواج کرد که عاشق او بود. پس از چندی آن آقا فوت کرد و بخشی از اموالش را برای یکی از اقوامش به ارث گذاشت.

آن خانم از شدت نفرت و بیزاری روز به روز ضعیف تر و نا توان تر شد، تا حدی که دیگر نمی توانست کارهای روزمره ی خود را انجام دهد. به بیماری سنگ کیسه ی صفرا مبتلا شد و در نهایت ضررهای زیادی بر او وارد شد.

روزی یک استاد ما بعدالطبیعه ، به عیادت او رفت و گفت: «خانم ، نمی بینی که نفرت و بیزاری چه بر سرت آورده است؟ این نفرت ، سنگ هایی سخت در بدن تو به وجود آورده که تنها راه درمان آن بخشش و نیک خواهی است»

آن خانم بلافاصله حقیقت گفتار او را دریافت و پس از آن هماهنگ و موزون و بخشنده شد و صحت و سلامت خود را باز یافت.

جملات تاکیدی

من در شادمانی ازلی که تقدیرم بود، غرق شده ام. انبار غله ام ، پر و جامم لبریز از شادمانی است.

#####

خیر و مصلحت بی کرانم از راه هایی طولانی و بی پایان به من می رسد.

#####

شادمانی حیرت انگیزی از راهی اعجاب انگیز به سویم آمده است و تا ابد جاویدان است.

#####

هر روز شادمانی های غیرمنتظره به سراغم می آیند. «با شگفتی ، به آن چه درمقابلم است می نگرم».

#####

بی باکانه ، به شیری که مانع طی کردن راهم شده حمله می کنم و می بینم که آن نیر فقط یک سگ کوچک بی آزار است.

#####

من هماهنگ، شادمان و باطراوتم و به استبداد ترس، هیچ وابستگی ندارم. شادمانی من بر صخره ای محکم و پابرجا قرار گرفته است؛ اینک این شادمانی تا ابد به من متعلق است.

#####

شادمانی من ، کار خداست. پس هیچ کس نمی تواند در آن دخالت کند. هم اکنون از آن جا که با خدا هستم به مراد دل خودنیز می رسم.

#####

به خاطر شادمانی ، صحت و سلامت پایدار و دولتمندی و عشق ابدی ام خداوند را شاکرم.

#####

من هماهنگ و موزون، شادمان و مجذوب خداوندم، پس کشتی هایم بر روی دریایی آرام و بی تلاطم به سویم در حرکتند.

#####

طرح الهی من، کامل و پایدار است.

#####

آرزوی قلبی ام که طرح کاملی در ذهن الهی است، شکست ناپذیر و جاودانه است. پس اینک این آرزو به خواست خداوند و از راهی شگفت انگیز تحقق می یابد.

#####

عشق

معمولاً ترس هولناکی با عشق همراه است. تقریباً هر زنی که پا به عرصه ی جهان می گذارد به دنبال خود یک زن خیالی می آورد که قصد ربودن عشق او را دارد. این زن خیالی ، «آن زن دیگر» نامیده می شود که البته این تصور فقط از اعتقاد به دوگانگی سرچشمه می گیرد و البته تا زمانی که انسان، آن را باورد دارد همواره امور بر او تأثیر گذارست.

اغلب زنان نمی توانند باور کنند که مرد محبوبشان عاشق اوست. این جملات تا کیدی به شما کمک می کنند تا بر ذهن نیمه هشیار خود فائق آ یید. زیرا، درحقیقت فقط یگانگی وجود دارد.

جملات تاکیدی

از آن جاکه با خداوند یکتا همراهم، پس عشق و شادمانی جدانشدنی با من همراه است.

#####

نور الهی در درونم هویدا ست و آن نور، ترس ، تردید، خشم و نفرت را از من پاک می کند. عشق الهی در وجودم از من مغناطیس شکست نا پذیر ساخته است.

#####

من جز کمال چیز دیگری نمی بینم و جز حق الهی ام چیز دیگری نمی خواهم.

#####

تجلی عشق الهی درونم، تمام موانع ظاهری را از بین برده و راهم را واضح، آشکار و ساده و مرا موفق کرده است.

#####

من عاشق همه ی انسان هایم و همه عاشق من. دشمنی ظاهری ام، دوستم می شود و بسان حلقه ای طلایی در زنجیر خیر و صلاح من.

#####

من با همه ی دنیا و خودم در صلح و آشتی ام ، من همه را دوست دارم و همه مرا دوست دارند.

#####

اینک دروازه های شادمانی به رویم گشوده می شوند.

ازدواج

اگر ازدواج بر صخره مستحکم یکی شدن بنا نشده باشد، پابرجا نمی ماند. زن و مرد پس از ازدواج دو روح در یک بدن ، یا دو قلب در یک کالبد هستند. اگر آن ها هم فکر نباشند نمی توانند در کنار هم زندگی کنند و اگر چنین باشد، به ناچار با ید از هم جدا شوند.

خانم و آقای با هم ازدواج کردند، آن ها ظاهراً از این ازدواج شاد بودند. به تدریج آقا به موفقیت ها یی دست یافت و با سلیقه تر و با دقت تر شد ولی خانم هنوز تغییری نکرده بود و هشیاریش نیز مثل قبل محدود بود. هر وقت همسرش می خواست چیزی بخرد، به بهترین فروشگاه ها می رفت و به قیمت گزافی خرید می کرد. ولی هرگاه خانم برای خرید می رفت ، به فروشگاه های ارزان فروش و حراجی می رفت. دنیای فکری این دو با هم بسیار متفاوت شده بود و به تدریج فاصله این دو به قدری زیاد شده بود که چاره ای جز جدایی نبود.

این گونه جدایی ها بین مردانی که ثروتمند می شوند و بعد همسران وفادار، پر تلاش و صرفه جوی خود را ترک می کنند بسیار دیده شده است. زن با ید با تغییر فکری شوهرش در خود نیز تغییری به وجود بیاورد و درعالم فکری او زندگی کند. زیرا «انسان ها با آن چه که در ذهن خود می پندارند یکی هستند.» هر انسانی یک «نیمه دیگر» یا یک بعد الهی دیگر دارد.

این دو بعد به یک عالم ذهنی تعلق دارند و هر دو از جانب خداوند به هم پیوند خورده اند. بنابراین ، هیچ کس نمی تواند این دو را از هم جدا کند. «این زوج یکی خواهند شد زیرا طرح الهی در ذهن برتر آن ها یکسان است.»

جمله ی تاکیدی

خداوند را شاکرم، زیرا عقدی را که فقط در بهشت وجود دارد بر روی عرصه ی
خاکی زمین قرارداد داده است. اکنون و تا زمانی که دنیا وجود دارد، این زوج یکی
خواهند شد.

#####

بخشایش

جملات تاکیدی

من همه ی انسان ها را می بخشایم و مورد بخشش همه قرار می گیرم. دروازه های
خیر و صلاح بر روی من گشوده شده است .

#####

من قانون بخشایش را فرا می خوانم. من از هرگونه خطا و عواقب آن رها و آزادم. من
تحت قانون بخشایش قرار گرفته ام ، نه زیر قانون کارما (کنش و واکنش).

#####

حتی اگر خطاهایم از آتش سرخ تر باشند، من از برف سفید تر خواهم شد .

#####

چیزی که در ملکوت اعلی مقدر نباشد، هرگز روی نمی دهد و میسر نخواهد شد.

#####

کلام خردمندانه

جملات تاکیدی

ایمان بی عدل ذره ای فایده ندارد .

#####

خدا خودش بهتر می داند که چطور در و تخته را با هم جور کند .

#####

هیچ وقت به عمق و به فاصله ی زیر پایت نگاه نکن و گرنه نمی پری !

#####

خدا در مکان هایی به دور از انتظار، شگفتی هایش را به تصویر می گشاید .

#####

قدرت، تکان می دهد ولی هر گز تکان نمی خورد .

#####

«به همسایه ات عشق بورز. « ولی منظور آن نیست که از او را با کلام، افکار یا

اعمال محدود کنی و آزادی اش را سلب کنی .

#####

هرگز با یک «الهام قلبی» خود کلنجار نرو .

#####

کریستف کلمب فقط «الهام قلبی» خود را دنبال کرد .

#####

ملکوت آسمان ها ، در عرصه ی تصورات عالی نهفته است .

#####

قبل از سپیده ام تاریک است ولی تا حالا شده که پس از آن ، همان طور تاریک

بماند؟ پس به سپیده دم اعتماد کن !

#####

وقتی در انجام کاری دودل هستید ترس را کنار بگذارید و جسور باشید .

#####

فقط کارهایی که از روی ترس نباشند؟ به حساب می آیند .

#####

هرگز انجام کاری را که شهود «گواهی دل» به فردا موکول می کند، امروز

انجام ندهید !

#####

چه قدر زندگی عالی می شود اگر خودتان را درگیر استدلال ذهنی نکنید .

#####

آن چه که برای خود نمی پسندی برای دیگران نپسند .

#####

هرگز «الهام قلبی» کسی را نادیده نگیرو او را از «الهام قلبی اش» منصرف نکن .

#####

خودخواهی، راه ها را مسدود و خیر و خوشی را دور می کند، در حالی که نیت عشق

ورزی و دیگرخواهی عاری از خودخواهی، نطفه ی موفقیت را در خود می پروراند .

#####

از وانمود کردن ، خسته و آزرده نشوید. در مدتی کوتاه که حتی فکرش را هم نمی

توانید بکنید، به آن خیرخواهید رسید .

#####

ایمان و اعتقاد خاصیت ارتجاعی دارند تا آن جاکه می توانید برای رسیدن به

خواسته تان آن را بکشید .

#####

«قبل از آن که بخوانند ، اجابت می شوند.» زیرا همیشه عرضه قبل از تقاضا می

رسد .

#####

آن چه در حق دیگران انجام می دهی عنیاً به خودت بازمی گردد و با

هردستی بدهی با همان دست می گیری .

#####

هر واکنشی که به هنگام خشم و انزجار نشان دهید حاصلی جز پشیمانی نحو اهد

داشت .

#####

یأس و پشیمانی به دنبال ریا می آید. «و راه خیانتکاران سخت است و هیچ عاقبت

خوبی نصیب بد کاران نمی شود» .

#####

اگر کسی در راه خیر قدم بگذارد جز خوبی چیزی نصیبش نمی شود .

#####

ترس و بی صبری نیروی جاذبه را خنثی، ولی شکیبایی آن نیرو را افزون می کند .

#####

با تکرار جملات تاکیدی ذهن استدلالی خود را از بین ببرید .

#####

یهوشافاط سنج هایش را آن قدر محکم به هم می زد که صدای استدلالی اش را نشنود.

#####

هر قید و بندی حاصل تعلق خاطر بیش از حد به دنیا ست. به خواست پروردگار و لطف او، برای آزادی و رهایی از هر بندی همواره راه خروجی هست. همه ی انسان ها آزادند تا آن چه را مشیت الهی است به انجام برسانند .

#####

نیروی یقین و باور قوی تر از خوش بینی است.

#####

آرمان های الهی هرگز در نضاد با یکدیگر نیستند .

#####

توقف در حین عمل به یک «الهام قلبی» خطرناک است ، زیرا جان لایتناهی هرگز دیر نمی کند.

#####

ایمان

امید به آینده نظر می کند، در حالی که ایمان یقین دارد پیشاپیش به دست آورده است و با آن هماهنگ است .

اغلب در کلاس هایم بر اهمیت حفرگودال (یا تدارک برای چیزی که خواهانش هستی) تاکید می کنم زیرا چنین کاری ایمان فعال را نشان می دهد و سبب تحقق

آن می شود. یکی از شاگردانم آقای بود که من او را در کلاس «روح گروه» نامیده بودم. زیرا همیشه تلاش می کرد تا سئوالی بپرسد که من نتوانم آن را پاسخ دهم ولی هرگز موفق نمی شد. یک بار پرسید: «چرا خیلی از زنان که صندوق جهیزیه تهیه می کنند هیچ وقت شوهردار نمی شوند؟»

گفتم: «زیرا آن ها فقط صندوق جهیزیه تهیه می کنند، نه صندوق ایمان.»
همچنین اگر عروس آینده آرزوی خود را به کسی بگوید قانون را زیر پا گذاشته است. دوستانش می آیند و روی صندوق جهیزیه می نشینند، و یا تردید به خود راه می دهند یا آرزو می کنند هرگز به مراد دلش نرسد.

در خفا عبادت کن خدا از نهان تو باخبر است و آشکارا اجرت را می دهد.

مادام که کسی به مراد دلش نرسیده است، نباید آن را آشکار کند و در مورد آن با کسی حرف بزند.

بنابراین صندوق ایمان باید جایگزین صندوق جهیزیه شود و از دید دیگران مخفی باشد. کلام شایسته برای یافتن شوهری به خواست خداوند، با ید به طرزی عالی و مناسب بر زبان جاری شود.

آن زوج هایی که خداوند به هم پیوندشان داده است، تحت هیچ شرایطی از هم جدا نمی شوند.

جملات تاکیدی

به لطف خدا، همه ی افراد، همه ی موقعیت ها و حتی ظاهر مخالف امور، برای رساندن من به خیر و صلاحم و برآوردن مراد قلبی ام در حرکتند. مزاحمت ها و ممانعت ها همه دوستانه اند و این موانع نظیر تخته ی پرش عمل می کنند. و اکنون به سوی آن چه که مصلحتم است می برم.

#####

از آن جا یی که از پروردگار یگانه ی خود جدایی ناپذیرم، پس با خیر و خوشی و
مصلحت جدایی ناپذیر خود نیز همراهم.

#####

همان طور که عقربه ی قطب نما همیشه به سوی شمال می ماند و به آن
وفادار است، حق الهی من نیز به من وفادار است.

#####

من با رشته ای از طیف مغناطیس (که نامرئی ولی جدایی ناپذیر است) به حق الهی
خود پیوسته ام.

#####

ملکوت تو خواهد آمد و اراده ی تو در من و امور من جاریست. «هر نهالی که خداوند
نکاشته باشد وکنده و نابود باد.»

#####

هر طرحی که خداوند به وجود نیاورده باشد، فنا باد تا مشیت و طرح الهی زندگیم
اکنون، آشکار شود.

#####

آن چه را که خدا به من عطا کرد است هیچ کس نمی تواند باز ستاند زیرا جاودانه
است.

#####

ایمانم بر صخره ای استوار بنا شده است و هم اکنون معجزه آسا به مراد دلم می
رسم.

#####

خیر و صلاحم را در پرتو نور و با عظمت می بینم. اکنون مزرعه ها یم برای درو آماده
اند و آن ها را پر محصول می بینم.

#####

خدا خزانه ی کل شکست ناپذیر است و بی درنگ خیر و خوشی مرا موجب می
شود.

#####

صحرا و بیابانم را با ایمان آ بیاری می کم تا هماندگل سرخ، ناگهان بشکفد.

#####

هم اکنون ایمان قاطعانه ی خود را در سه راه به کار می برم: پندار ، گفتار و کردار!
ظواهر روی من تاثیری ندارند، پس خود تحت تاثیر قرار می گیرند و تغییر می کند .

#####

پایدار و ثابت قدم می مانم و برای تحقق مصلحت خویش که ظاهراً وقوع آن محال است ،سپاسگزاری می کنم ومطمئنم که با یاری خداوندی انجام آن آسان و زمان وقوع آن اکنون است .

#####

طرح خداوند برای من روی کوه بنا شده است و آن چه از ابتدا برای من بوده اکنون نیز به من تعلق دارد و تا ابد برای من خواهد بود .

#####

خداوند با من است. از آن جاکه هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند او را شکست دهد
مرا نیز نمی تواند شکست دهد .

#####

با صبر و شکیبایی بسیاری در انتظارخداوند می مانم و به او توکل می کنم.

#####

از دشمنان و بدکاران آزرده خاطر نمی شوم زیرا هر انسانی حلقه ای طلایی در زنجیر خیر و صلاح من است و او هم اکنون آرزوی مرا برآ ورده می کند .

#####

من با ایمان به الوهیت درون خود، وقتی به سوی موانع می تازم، از سر راهم کنار می روند .

#####

من ثابت قدم و استوارم. هم اکنون می بینم که مزرعه هایم بیشایش پر از محصول اند و آماده درو. ایمان استوار و بی باکانه ی من به خدا، هم اکنون مشیت الهی زندگیم را آشکار می کند ..

#####

اکنون هر نوع ترسی در من با نام خدا ازبین می رود، چراکه هیچ قدرتی نیست که بتواند آزار رساند. زیرا فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم خداست. من با عملکرد این قانون در هماهنگی کامل هستم. زیرا می دانم خرد لایتناهی، مانع و زمان و مکان برایش مهمم نیست. او نقط تکمیل و کمال را می داند .

#####

خدا معجزات خود را از راه های عجیبی به انجام می رساند

#####

اکنون برای تحقق مراد دل خود تدارکات لازم را می بنیم تا به خداوند نشان دهم که ایمان کامل دارم که او به وعده ی خود وفا می کند .

#####

اکنون با ایمان کامل، گودال های خود را بسیار عمیق حفر می کنم تا به خواسته خود به روشی عالی و معجزه آسا برسم .

#####

چاه هایی که حفر کرده ام به موقع پر می شوند و بیش از آن چه که طلبیده ام به من خواهد رسید .

#####

اکنون افکار منفی را کنار می زنم. خوراک آن ها ترس است ولی با ایمان خود موجب از بین رفتن آن ها ازگر سنگی می شوم .

#####

در طرح و مشیت خداوند خللی وارد نیست. پس حق الهی من همواره با من است .

#####

خدا را سپاسگزارم که اکنون آرزوهای بر حق دلم برآورده می شوند. کوه های استوار کنار می روند تپه ها هموار می شوند و هر بنای کجی راست می شود. تا من در ملکوت توفیق به آرویم برسم .

#####

خدا مونس روح من است. همان طور که من به او ایمان کامل دارم، او نیز به من اعتماد کامل دارد. وعده های خداوند خدشه نا پذیرند و از آن جا که از او طلبیده ام، باید بستانم .

#####

خدایا تو مراد دلم را از من دور نخواهی کرد .

#####

من باگفتار و پندار و کردار نیک خود با یگانه وجود قدسی همراهم و مطمئنم که با همراه بودن با خداوند همه چیز امکان پذیر و آسان است و زمان آن نیز «اکنون است» است.

#####

اکنون کار خدا را می نگرم و مسحورم از این که او چگونه سریع و آسان، مراد های دلم را به من می دهد .

#####

بیش از آن که او را بخوانم، جوابم می دهد و اکنون انبوه محصول خرمن خود را درو می کنم . او که حافظ مراد دل من است ، هرگز نمی خوابد .

#####

اکنون با نام خدا دروازه های که ناگشودنی بودند باز می شوند و راه ها چاره هایی به ظاهر غیرممکن نیز گشوده می شوند .

#####

خیر و مصلحت من آرزویی پایدار در ذهن الهی است که باید پدیدار شود . زیرا هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود .

#####

من همه ی بارها را به دست خدای درونم می سپارم تا خود فارغ و رها باشم.

از دست دادن

اگر انسان چیزی را از دست بدهد، نشان دهنده ی این است که در ذهن نیمه هشیار خود، به از دست دادن آن معتقد بوده است. همین که او چنین باور غلطی را از ذهن نیمه هشیار خود پاک کند، همان چیز یا معادل آن را به دست می آورد. خانمی مدادی از جنس نقره داشت و روزی آن را در سالن تئاتر گم کرد. هرچقدر برای پیدا کردنش تلاش کرد بی فایده بود و آن را نیافت. او از دست دادن آن را انکار می کرد و با تاکید می گفت: «در ذهن الهی، از دست دادن معنا ندارد. پس آن مداد را خواهم یافت یا مدادی نظیر آن به دست می آورم.» چند هفته بعد، یکی از دوستانش را دید. دوستش که مدادی از جنس طلا به گردن خود آویخته بود از او پرسید: «این مداد را می خواهی، آن را به قیمت پنجاه دلار از فلان مغازه خریده ام.»

این خانم که متحیر شده بود، حتی یادش رفت که از دوستش تشکر کند و گفت: «پروردگارا، واقعاً که خیلی مهربان و فوق العاده ای! با این کار، منظورت این بود که مداد نقره چندان در شأن من نبود؟»

انسان در دو صورت چیزی را از دست می دهد، یکی این که آن چیز حق الهی او نباشد، دیگر این که آن چیز مناسب با شأن و مقام او نباشد.

جملات تاکیدی

در ذهن الهی، از دست دادن وجود ندارد. بنابراین چیزی که حق الهی من باشد از دستم نمی رود.

#####

خرد لایتناهی، هرگز دیر نمی کند، و راه بازگشت را می داند .

#####

در ذهن الهی، ازدست دادن وجود ندارد. بنابراین هرگز امکان ندارد چیزی را که حق الهی من است ازدست بدهم. هر آن چه را ازدست بدهم یا همان چیز به من برگردانده خواهد شد یا معادل آن را باز خواهم گرفت .

#####

دین

اگر انسان به کسی بدهکار یا ازکسی طلبکار باشد، نشان می دهد که در ذهن نیمه هشیارش

«دین» اعتقاد دارد. برای تغییر این وضعیت باید آن را خنثی کرد .

روزی خانمی نزد من آمد و گفت: سال ها پیش مردی مبلغ هزار دلار از او قرض

گرفته است ولی به هیچ وجه نمی تواند او را مجبور به برگرداندن آن کند .

به او گفتم: «اول با ید روی خودت کار کنی و به او هیچ کاری نداشته باشی!» و از او

خواستم که این جمله را تکرار کند :

«من دین را انکار می کنم. در ذهن الهی دین وجود ندارد. هیچ کس به من مقروض

نیست. هر کس تاکنون به من مدیون بود، دینش را پرداخته و من آن مرد را می

بخشم و از خداوند می خواهم که به او، برکت دهد .»

چدهفته بعد، نامه ای به آن خانم رسید که در آن نامه مرد گفته بود تا چند هفته ی

دیگر قرضش را خواهد پرداخت و حدود یک ماه بعد نیز هزار دلار را گرفت .

اگر کسی بدهکار است با ید این جمله را تکرار کند: «در ذهن الهی دین وجود

ندارد. پس من مدیون هیچ کس نیستم و همه ی بدهی هایم پرداخت شده است به

لطف خداوند، همه ی دین هایم به نحوی بسیار عالی تسویه شده اند.»

#####

جملات تاکیدی

من دین را انکار می کنم. در ذهن الهی «دین» وجود ندارد. بنابراین ، من مدیون هیچ کس نیستم .

#####

به لطف و کرم خداوند، همه ی بدهی هایم به بهترین وجهی تسویه شده است. همه را می بخشایم و از خدا می خواهم به مال همه برکت دهد .

#####

فروش

روزی خانمی که در حومه ی شهری زندگی می کرد، تصمیم گرفت خانه و اثاثیه اش را بفروشد. زمستان بود و برف سنگینی همه جا را پوشانده و تقریباً ناممکن بود که ماشین یا وسیله ی نقلیه دیگری (مثل کامیون) بتواند به خانه اش برسد. از آن جاکه از خدا خواسته بود اثاثیه اش را به شخصی که خداوند صلاح می داند و به قیمتی که مصلحت است بفروشد، از ظاهر مخالف امور ناراحت نبود. همه ی اثاثیه اش را تمیز کرد و آن ها را آماده ی فروشی وسط اتاق گذاشت. می گفت: «در آن بوران و کولاک حتی به بیرون از پنجره نیز نگاه نمی کردم و فقط به وعده های الهی توکل کردم.»

به طرز معجزه آسا و شگفت آوری تعداد زیادی از مردم به در خانه اش رسیدند و نه تنها تمام اثاثیه او را بلکه خود خانه را نیز بدون این که حق واسطه گری به بنگاه بدهد فروخت .

ایمان هرگز به بوران و کولاک توجهی نمی کند زیرا خود را برای برکتی که از خدا درخواست کرده است آماده می کند .

#####

جملات تاکیدی

هم اینک خداوند را شاکرم که این کالا (دارایی) به فرد یا افرادی که خود مصلحت می داند، و به قیمتی که صلاح است در مایه لطف و کرم او به فروشی می رسد تا رضایت کامل برآ ورده شود .

#####

مصاحبه ها

جملات تاکیدی

در ذهن الهی، رقابت وجود ندارد.

#####

به لطف خدا، آن چه که حقم است به من می رسد.

#####

من در عشق ورزی با جان این فرد (یا افراد) یگانه ام. خدا محافظ منافع و مصلحت های من است و اکنون همان خواسته ی خدا روی خواهد داد.

هدایت

رهنمود انسان از طرف خداوند همواره پیش روی او قرار دارد.
زنی بسیار گرفتار بود و از وضعیت بد خود عذاب می کشید. با خود اندیشید: «آیا

دوباره وضعیت من سر و سامان خواهد گرفت وافق روشن خواهد شد؟»
خدمتکارش که نزدیک که نزدیک او ایستاده بود در این مورد حکایتی تعریف کرد، ولی زن چندان نگران بود که نمی توانست به سخنان خدمتکار توجه کند. ولی سعی کرد با صبر و حوصله به آن گوش فرا دهد. خدمتکار گفت: «روزگاری در هتلی کار می کردم که باغبان بسیار مهربانی داشت و حکایات جالبی برای من تعریف می کرد. سه روز پشت سرهم باران بارید. از او پرسیدم: «آیا هوا دوباره روشن خواهد شد؟» پاسخ داد: «پناه بر خدا، مگر همیشه روشن نمی شود؟»
زن تعجب کرد. این جمله دقیقا پاسخ سؤال خودش بود. پس در کمال خضوع گفت: «خدا را شکر که همیشه از نو روشن می شود» چندی بعد مشکل او نیز بر طرف شد.

جملات تاکیدی

این جان لایتناهی، به من خرد و فرزانی عطا کن تا از تمام فرصت هایم به بهترین استفاده ها را بکنم و از کوچکترین امکانات خود غافل نمانم.

#####

من همواره در پرتو وحی والهام خدایم؛ پس می دانم چه کاری باید بکنم و از چه رهنمودهای شهودیم پیروی می کنم.

#####

فرشته تقدیر من پیشاپیش می رود و من دنبال او راه را نشانم دهد.

#####

همه ی قدرت ها به من داده شد تا صبور و فروتن باشم.

#####

از آن جا که همیشه مشتاقم آخرین نفر باشم، اول از همه خواهم بود.

#####

اکنون اراده ی خود را برای تو در محراب می گذارم تا فدای اراده ی تو شود. فقط اراده ی تو، نه اراده ی من! فقط راه تو، نه راه من! زمان موعده تو، نه زمان موعده من.

#####

من این طور طلبیده ام که «بی درنگ» انجام می گیرد.

#####

در ملکوت، هیچ رازی وجود ندارد. هر آن چه باید بدانم هم اکنون در پرتوی الهی بر من فاش می شود.

#####

من وسیله ای هستم کامل و تسلیم امر خدا تا مشیت الهی خود را از طریق من برقرار سازد. و هم اکنون طرح کامل او برای من آشکار می گردد.

#####

حمایت

جملات تاکیدی

من در پرتو نور خداوند هستم، که هیچ چیز منفی نمی تواند در آن نفوذ کند.

#####

من در نور خداوند قدم بر می دارم و اهریمنان ترس، به فنا ناپذیری و فقدان خود بر می گردند.

هیچ چیز مانع از خیر و صلاح من نمی شود.

#####

حافظه

جملات تاکیدی

در ذهن، از بین رفتن حافظه وجود ندارد. پس هرچه را که باید به یاد بیاورم، به یاد می آورم و هرچه را که مصلحتم نیست، فراموش می کنم.

#####

طرح الهی

هر انسانی یک طرح الهی دارد. همان طور که تصویر کامل درخت بلوط در دانه ی آن وجود دارد الگوی الهی حیات انسان نیز در هشیاری برتر اونقش دارد. در طرح الهی محدودیت وجود ندارد و همه چیز کامل است، پس سلامت کامل، ثروت کامل، محبت کامل و بیان کامل نفس را دارا است. زنی به آپارتمانی نو اسباب کشی کرد و بلافاصله پس از چیدن اثاثیه اش به دلش افتاد که در گوشه ای از آن خانه، یک گنجه ی چینی بگذارد. پس از مدت کوتاهی، هنگام گذر از جلوی یک عتیقه فروشی یک گنجه ی چینی زیبا دید. ارتفاع گنجه دومترونیم بود و نقوش زیبایی روی آن حکاکی شده بود. وارد مغازه شد و قیمت آن را پرسید. فروشنده گفت: «قیمت گنجه هزار دلار است. ولی خانمی که آن را این جا امانت گذاشته است حاضر است به قیمت کمتری بفروشد.» سپس پرسید: «شما چقدر برای این گنجه می پردازید؟» زن با خود فکر کرد و گفت: «دویست دلار.» فروشنده جواب داد: «اگر آن خانم به این قیمت راضی شد، به شما خبر می دهم.» زن نمی خواست سرکسی را کلاه بگذارد یا این که صاحب چیزی شود که

حق الهی او نبود. پس در راه بازگشت به خانه» با خود تکرار کرد: «اگر این گنجه حق الهی من باشد صاحب آن خواهم شد وگرنه آن را از دست می دهم».

آن روز برفی بود و همان طور که با پای خود سعی می کرد برف ها را کنار بزند تا راهی به سوی آپارتمانش باز کند این جملات را تکرار می کرد.

پس از چند روز فروشنده به او خبر داد: «این خانم گنجه را به قیمت دویست دلار می فروشد.» برای هر تقاضایی ، عرضه ای وجود دارد. حال ممکن است این تقاضا یک گنجه ی چینی باشد یا میلیون ها دلار پول.

«و پیش از آن که مرا بخوانند، پاسخ خواهم داد.» ولی تا آن گنجه ی چینی یا میلیون ها دلار «خواست خدا» نباشد، مایه ی خیر و برکت نخواهد بود.

«اگر خداوند خانه ای را بنا نکند، بنایان آن زحمت بیهوده می کشند».

جملات تاکیدی

از هر چه که در مشیت الهی زندگی قرار نگرفته صرف نظر می کنم تا طرح الهی زندگی ام هم اکنون آشکار شود.

#####

حق الهی من نمی تواند از من گرفته شود.

#####

خواست خدا برای من در حد کمال و پایدار است.

#####

من راه معجزه آمیز شهود را در پیش می گیرم و در پرتو حق ، خود را در زمین موعودم می بایم.

#####

اکنون جسم و ذهن و امورم همنواخت با الگوی الهی درونم شکل گرفته اند.

#####

جز خدا قدرت دیگری وجود ندارد و این قدرت در باطنم نهفته است. پس
جز خواست خدا خواست دیگری وجود ندارد و این هم اکنون آشکار می شود .

#####

خدا را شکر که هم اکنون هرچه را که آرزوهای درستم را برآ ورده می کند،
از پروردگار می ستانم .

#####

هم اکنون طرح الهی زندگیم آشکار می شود تا به جایی بروم که جزمی کسی
نتواند از راهی کند و کارهای انجام دهم که جزمی کسی قادر به انجام آن ها
نباشد .

#####

من برای اجرای طرح الهی زندگی خود کاملاً توانا و مجهزم .

#####

حال به یاری لطف الهی همه ی درها برای شادمانی های غیرمنتظر باز می شوند، و
خداوند در اجرای طرح الهی زندگی ام درنگ نمی کند .

#####

سلامت

اگر انسان موزون و شادمان باشد، سلامت نیز از آن او خواهد بود .
هر مرضی ناشی از گناه یا تخطی از قانون معنویت سرچشمه می گیرد .
عیسی مسیح برای شفای کسی که فلج بود به او گفت: «فرزندم ، مطمئن باش که
گناهانت آمرزیده شده اند. «خشم و نفرت، بدخواهی و تنفر و ترس سلول های بدن

را تجزیه و خون را مسموم می کند .
تصادفات، کهولت و حتی خود مرگ ناشی از تصاویر غلط ذهنی است .
اگر انسان خود را چنان ببیند که خدا او را می بیند موجودی تابناک ،بی تولد و بی مرگ وبدون محدودیت زمان می شود. زیرا «خدا انسان را به سیمای خود و شبیه خود آفریده است».

جملات تاکیدی

من خستگی را منکر می شوم ، زیرا از هیچ چیز خسته نمی شوم .

#####

در ملکوت سعادت جاو دانه و شگفتی های بسیار و شادمانی های اعجاب انگیز
زندگی می کنم .

#####

بدن من نور است؛بدون زمان خستگی ناپذیر ،بی تولد و بی مرگ.

#####

زمان و مکان دیگر وجود ندارند !.

#####

من بی تولد و بی مرگ و در شگفتی زندگی می کنم و با آن یگانه ام!

#####

تو درمن این گونه هستی؛

شادمانی ابدی

جوانی ابدی

دولت ابدی

سلامت ابدی

محبت ابدی

حیات ابدی

#####

هم اکنون نور خدا در یکایک سلول های بدنم جاری می شود .

#####

من برای سلامت ابدی سپاسگزارم .

#####

دیدگان (بینایی)

هر نوع اشکال در بینایی، نشانه ی ترس، بدگمانی ، توجه به موانع ، ترس از وقوع رویدادهای ناخوشایند و زندگی در گذشته یا آینده به جای زندگی در « حال » است .

جملات تأکیدی

چشمانم پر از نور الهی است و دارای دیده ی جان هستم .

#####

به روشنی می بینم که مانعی بر سر راهم نیست و به خواسته و آرزوی دلم رسیده ام .

#####

من بصیرت و دیدگان نافذ جان دارم و آن طرف موانع ظاهری و وقوع معجزه را به

وضوح می بینم .

#####

برای بینایی کامل خود تشکر می کنم و در همه جا خدا را می بینم و در هر وضعیتی جز خوبی و نیکویی چیزی نمی بینم .

#####

من دیدگانی شفاف و نافذ جان دارم و به بالا و پایین و اطراف خود نگاه می کنم ، زیرا مصلحت من از شمال ، جنوب ، شرق و غرب به سویم می آید .

#####

دیدگانم همان دیدگان خدا و کاملاً منحصر به فرد است. تابان از نور خدا که بر راهم می تابد. به روشنی می بینم که مانعی سر راهم نیست و فقط فرشتگان ناجی و برکت های بی پایان قرار دارند .

#####

کم خونی

کم خونی ناشی از برآورده نشدن آرزوها و غم و بدبختی است .

جمله ی تاکیدی

من از جان باطن خود تغذیه می شوم. سلول های من سرشار از نور است. برای سلامت کامل و شادمانی بیکران خود سپا سگزارم. ا این جمله را برای شفای هر بیماری می توان به کار برد .)

#####

گوش

کری یا سنگین بودن گوش ، میزان اراده ی شخصی نیرومند و لجبازی و عدم تمایل به شنیدن برخی مطالب را نشان می دهد .

#####

جملات تاکیدی

گوش من، گوش جان است. هم اکنون نورخدا به آن می تابد و هرعیب و نقصی را درمان می کند .

#####

من به وضوح صدای وحی و شهود را می شنوم و بی درنگ از آن پیروی می کنم.
من به روشنی مزده های خوش شادمانی را می شنوم .

#####

روماتیسم

روماتیسم، نشانه ی انققاد و عیب جویی است .

#####

جمله ی تاکیدی

هم اکنون، جریان نور الهی در هشیاری من موجب از بین رفتن افکار مسموم (اسیدی) می شود. من همه را دوست دارم و همه نیز مرا دوست دارند. برای سلامت کامل و شادمانی ام سپاسگزارم .

#####

رشتهای کاذب

رشتهای کاذب ، نشانه ی حسد، نفرت و ترس و اضطراب است .

#####

جملات تأکیدی

هرنهالی که خداوند نکاشته باشد، از بین می رود.

#####

اکنون هر فکر کاذب که در هشیاریم نقش بسته ، محو می شود. نور الهی بر همه ی سلول های بدنم می تابد و برای سلامت کامل و شادمانی که هم اکنون آشکار است سپاسگزارم .

#####

امراض قلبی

هر نوع مرض قلبی نشانه ی ترس، خشم و این نوع موارد است .

#####

جملات تاکیدی

قلب من، در ذهن الهی کامل است و اکنون در جای درستی قرار دارد و در حال انجام کار درست خود است .

#####

دل من شاد و بی باک و آکنده از محبت است .

#####

نور خدا بر سلول های تنم می تابد و برای سلامتی خود سپاسگزارم .

#####

عناصر

انسان کامل آفریده شده و اشرف همه ی مخلوقات است. به انسان قدرت داده شده که بادهای و دریاها را آرام و سیل ها را متوقف کند و در صورت نیاز به باران، آن را بباراند.

قبیله ای از سرخ پوستان آمریکا که در صحرایی خشک زندگی می کنند، برای بارش باران فقط دعای می کنند و به قدرت آن اعتقاد دارند. آن ها برای بارش باران، زقص مذهبی دارند که در حال رقص به نیایش خداوند می پردازند، ولی به هیچ رئیس قبیله ای که ترس در دلش باشد اجازه ی شرکت در این مراسم را نمی دهند و همه ی افراد شرکت کننده در این مراسم، باید قبل از مراسم شهادت خود را نشان دهد.

خانمی که این مراسم را دیده بود تعریف کرد که با وجود آبی بودن آسمان و آفتابی بودن آن، بارانی سیل آسا بر زمین آمد.

آتش

جمله ی تاکیدی

آتش دوست انسان است و همواره در جای درست خود قرار دارد. و در حال انجام کار خود است.

#####

خشکسالی

جمله ی تاکیدی

در ذهن الهی ، خشکسالی وجود ندارد. من برای بارش باران کافی، خدا را شکر می کنم و به روشنی می بینم که هم اکنون بارانی ملایم می بارد.

#####

طوفان

جمله ی تاکیدی

خداوند درونم ، هم اکنون به بادهای و دریاها فرمان می دهد که آرامش کامل برقرار شود. من به وضوح آرامش زمین و دریاها را می بینم.

#####

سفر

جمله تاکیدی

من برای این سفر که به خواست خداوند انجام خواهد گرفت وهزینه ی آن نیز به خواست او تعیین وتامین می شود سپاسگزارم.

#####

امور متفرقه

حتماً تا حالا شنیده اید که از هرچه بترسی به سرت می آید. دلیل علمی آن این است که وقتی انسان نسبت به چیزی تنفر داشته باشد تصویری روشن از آن در ذهن نیمه هشیارش به وجود می آید که در عرصه ی عینی نیز به وقوع می پیوندد. تنها راه از بین بردن این تصاویر «عدم مقاومت» است.

زنی به مردی علاقه داشت که مرتباً از دخترعموهای دلربای خود تعریف می کرد. حسادت زن برانگیخته شد و از شدت تنفر رابطه اش را با او قطع کرد. پس از مدتی با مرد دیگری برخورد کرد و به او علاقمند شد. روزی مرد ضمن صحبت خود به دخترعموهای دلربا پیش اشاره کرد. زن تکان خوردولی بعد خندهاش گرفت. احساس کرد دوباره سروکله دوستان قدیمی یعنی «دخترعموها» پیدا شده است. ولی این دفعه دیگر از قانون «عدم مقاومت» استفاده و برای همه ی این دخترعموها برکت و

خوشی آرزو کرد. او می دانست در صورتی که این کار را انجام ندهد با هر مردی برخورد کند کوهی از «عشاق» به همراه او خواهد بود و به راستی نیز این اقدام او موفقیت آمیز بود زیرا تا آخر عمرش دیگر از آن «دختر عموها» خبری نبود. به همین دلیل است که در زندگی بسیاری از مردم تجربه های ناخوشایند تکرار می شود. زنی را می شناختم که به مشکلات خود می بالید و مرتباً به همه می گفت: «فقط من معنای مشکلات را می فهمم!» و منتظر همدردی دیگران می شد. هر چه او بیشتر به مشکلاتش اشاره می کرد، بیشتر می شدند زیرا از سخنان او بر خودش حکم رانده می شد.

او باید از کلام خود برای خنثی کردن مشکلاتش استفاده می کرد. مثلاً، مرتباً تکرار می کرد: «من همه ی بارهای خود را به خدای درونم می سپارم تا آزاد شوم.» اگر هیچ گاه از غم و غصه ی خود نمی گفت، اندوه نیز از او جدامی شد: « زیرا از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از همین سخنان بر تو حکم رانده می شود.»

همه این زمین را به تو خواهم بخشید.

انسان همان چیزی را که در عالم تصور و اندیشه ی خود کاشته، درو می کند. زنی به پول نیاز داشت و همان طور که در خیابان می رفت، مرتباً تکرار می کرد: « خدا روزی رسان و خزانه ی غیب است.» نگاهش به پا پین افتاد و یک اسکناس دودولاری دید و آن را برداشت. سرایدار یک ساختمان که نزدیک او ایستاده بود گفت: «خانم از روی زمین پول برداشتید. من فکر کردم کاغذ مچاله شده ی آدامس است. مردم بسیاری از روی آن رد شدند ولی به محض این که شما آمدید مثل گل باز شد.»

دیگران با اندیشه ی فقر از روی آن رد می شدند ولی کلام نشات گرفته از ایمان او، آن را مثل گل باز کرد.

بسیاری از فرصت ها در زندگی همین طور پیش می آید. یکی آن ها رامی بیند و دیگری از آن ها می گذرد.

ایمان بدون عمل، ایمان نیست زیرا اگر فعال نباشد مرده محسوب می شود. اگر می خواهید دعاهایتان مستجاب شود، باید ایمان فعال را نشان دهید. زنی نزد من آمد که کلام لازم را بگویم، تا او یکی از اتاق هایش را اجاره دهد. به او گفتم این جمله را تکرار کن: «سپاسگزارم که هم اکنون اتاقم را به کسی می دهم که خدا می خواهد و به بهایی اجاره خواهم داد که خواست خداست تا برایم رضایت کامل را به همراه آورد.»

پس از مدتی او هنوز اتاق را اجاره نداده بود. پرسیدم «آیا برای نشان دادن ایمان فعال خودکاری کرده ای؟ آیا از هر چه به دلت افتاده اطاعت کرده ای؟» او گفت: «دلم افتاده بود که برای آن اتاق یک چراغ بخرم ولی دیدم که پولم نمی رسد.» گفتم: تا چراغ را نخری، اتاق را اجاره نمی دهی. زیرا با خریدن این چراغ، ایمان فعال خودت را نشان می دهی و با ایجاد اطمینان بر ذهن نیمه هشیارت تاثیر می گذاری.» آن گاه پرسیدم: «مگر قیمت چراغ چقدر است؟» او گفت: «چهار دلار.» فریاد زدم: «یعنی تو اجازه دادی که چهار دلار، مستاجر عالی و بی نظیرت را از تو دور کند؟» او بلافاصله رفت و دو چراغ خرید. و پس از یک هفته مستاجر دلخواه و بی نظیر او که سیگار هم نمی کشید و اجاره بها را از پیش پرداخت می کرد و خلاصه از همه ی جهات مورد تأیید او بود، پیدا شد.

همانا به شما می گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچکی عمل نکنید، و تا گودال های خود را حفر نکنید، هرگز وارد ملکوت نخواهید شد و به آرزوهایتان دست نمی یابید.

«جایی که رؤیا نیست قوم سرکش می شود.» اگر انسان هدف یا ارض موعدی نداشته باشد که او را پیش برد به فنا می گراید. بهترین نمونه ی آن شهرستان های کوچکی است که مردم همه ی زمستان را کنار بخاری می نشینند و پشتکار و همتی ندارند. درون هر انسان، سرزمینی کشف نشده و یک معدن طلا وجود دارد.

مردی را می شناختم که در شهرستان کوچکی زندگی می کرد و او را «ماگنولیا چارلی» می نامیدند. زیرا در بهار اولین گل ماگنولیا را او می یافت. او کفاش بود ولی هر روز بعد از ظهر کارش را ترک می کرد تا به پیشواز قطاری برود که ساعت چهار و ربع از شهری دور به آن جا می رسید. این دو موضوع تنها رویدادهای زندگی او بودند؛ اولین گل ماگنولیا و قطار ساعت چهار و ربع بعد از ظهر. زیرا او ندای «هشیاری برتر»، خود را نمی شنید. پس بی تردید طرح الهی زندگی او با سفر مرتبط بود و چه بسا در عالم گیاهان نابغه می شد.

انسان با هر کلامی که بر زبان می آورد می تواند طرح الهی خود را آشکار کند تا تقدیر خود را به انجام برساند.

من اکنون به وضوح طرح کامل زندگی خود را می بینم. من از شدت اشتیاق الهی برافروخته ام و هم اکنون تقدیر خود را به انجام می رسانم.

گرایش معنوی به پول این است که خدا روزی رسان است. وبا ایمان و کلام خود هر ثروت و دولتی را از این خزانه ی غیب به سوی خود می کشد.

انسانی که این حقیقت را می داند، حرص و طمع به پول را فراموش و بی باکانه خرج می کند و هدیه می دهد تا از خداوند هدیه بستاند.

انسان معنوی که دارای یک نعمت شگفت انگیز جان است می داند که خزانه ای بیکران دارد و نیز می داند که باید در بخشیدن پیشی گیرد تا ستاندن.

زنی نزد من آمد و خواست تا کلامی گویم که تا اول ماه بعد، پانصد دلار به دست آورد؛ او یک ماه فرصت داشت. من او را به خوبی می شناختم. گفتم: «اشکال کار تو این است که به کسی هدیه نمی دهی. تو باید با بخشیدن راه ها و درهای ستاندن را به روی خود باز کنی» .

یکی از دوستانش او را به شهری دعوت کرده بود که به خانه اش برود و او را ببیند اما نمی خواست تنها برای تشریفات و مهمانی به آن جا برود. دوباره نزد من آمد و گفت: «کاری کن که به مدت سه هفته رفتارم درست باشد. باید فوراً بروم. فقط آمده ام

که مطمئن شوم کلام لازم برای پانصد دلار را بر زبان آورده ای. « سپس به خانه ی دوستش رفت ولی آن جا ناراحت و نگران بود و منتظر بهانه ای بود که برگردد. ولی هربار که قصد برگشت می کرد به دلش می افتاد که بیشتر بماند. ناگهان سفارش من در مورد هدیه دادن و بخشیدن به یادش آمده بود و به میزبان و فرزندان او هدیه ای داد. آخر ماه نزدیک می شد، نه از پانصد دلار خبری بود و نه راهی برای برگشت به منزل خود پیدا می کرد. روز آخر ماه با خود گفت: «خدا یا شاید هنوز هم باندازه ی کافی نبخشیده ام» !

سپس به همه ی خدمتکاران بیش از آن چه در نظر داشت انعام داد. روز اول ماه که شد مهماندارش به او گفت: «عزیزم ، می خواهم به تو هدیه ای بدهم» و یک چک بانصد دلاری به او داد!

خداوند معجزه های خود را از راه های عجیبی به انجام می رساند.

جملات تأکیدی

همان طور که خدا جدایی ناپذیر است، خیر و مصلحت من نیز موهبت او جدایی ناپذیرند. من با خیر و مصلحت جدایی ناپذیر خود یگانه ام .

#####

حق الهی من اکنون پایدار می شود تا در پرتو لطف خداوند، به روشی عالی به دست من برسد .

#####

نمی توان هیچ ا برادی بر کار خدا گرفت؟ او همیشه در حد کمال است و اکنون آ شکار می شرد .

#####

من فقط در راه ایمان به خدا خدمت می کنم تا فراوانی بیشماری از نعمات و بر کات او شامل حال من شود .

#####

من به ظواهر امور توجه نمی کنم و از آن ها متأثر نمی شوم. بلکه به خدا توکل می کنم و او اکنون خواسته ی مرا بر آورده می کند.

#####

طرح الهی زندگی من تغییر ناپذیر است، زیرا فنا پذیر نیست و همچنان منتظرم تا به وقوع پیوندد.

دیگر جایی وجود ندارد و هر چه هست همین جاست.

#####

راه را برایم آشکار کن! تا بتوانم برکت نعماتی را که به من عطا کرده ای ببینم. امیدوارم امروز اراده ی تو در کارهای من به وقوع پیوندد.

#####

وحی قلبی من، مرا به سوی تکامل هدایت می کند.

#####

آن چه در جست وجویش هستم هم اکنون در جست وجوی من است.

#####

هم اکنون آشکارا یا پنهان فعالیت الهی در ذهن و بدنم جاری است.

#####

به دلیل این که با تنها حضور وجود یگانه ام، با خواسته خود نیز یگانه ام.

#####

اکنون در دیده ی یگانه ی جان دارم و جز کمال چیزی نمی بینم.

#####

من در ذهن الهی آرمانی کامل و همواره در جای عالی قرار دارم و برای پاداشی عالی در زمان عالی به کاری عالی می پردازم.

#####

«کریستف کلمب» درونت، باطن تو را کشف خواهد کرد.

#####

من مغناطیس بدون مقاومت هستم که در برابر هر نیرو و ثروتی که حق الهی من باشد، مقاومت نمی کنم.

#####

تو در من در حد کمالی و به خاطر این که از تو طلبیده ام، همان را می ستانم .

#####

قانون خدا ، قانون افزایش است ، پس برای «فزونی» نعمات و ،برکات در پرتولطف خداوندی به طرزی عالی سپاسگزارم.

#####

جایگاه من در دریای فراوانی هاست و به وضوح خزانه ی بیکران و بی حد و مرز خود را می بینم و به روشنی میدانم که چه باید بکنم.

#####

دنیای شگفتی های من اکنون ظاهر می شود تا به لطف خداوند به ارض موعود خود وارد شوم.

#####

به خاطر رعایت قانون عدم مقاومت،از آرامشی عظیم برخوردارم و هیچ چیز با من مخالفت نمی کند.

#####

تو در من،الهام، وحی و روشنایی هستی!

#####

هیچ چیز آن قدر ها عجیب نیست

که حقیقی نباشد.

#####

هیچ چیز آن قدر ها عجیب نیست

که اتفاق نیفتد.

#####

هیچ چیز آن قدر ها عجیب نیست

که پایدار نباشد.

#####

نتیجه گیری

تنها جمله ای را تأکید کنید که بیش از همه می پسندید.

آن گاه جمله ی خود را با وضعیت پیش آمده تطبیق دهید! چون این کلام همان عصایی لست که معجزه می کند.

گفتار تو تجلی کار خدا واجرا کننده ی امور الهی است.

«هر کلامی که بر زبانم جاری می شود همان خواهد شد و بازتاب آن بی اثر نخواهد بود. و همان خواهد شد که خواسته ام به قوع می پیوندد.»

(کتاب مقدس، اشیاء، ۵۵: ۱۱)

«پس من می گویم آیا نشنیدید؟ البته شنیدید. ندای او در سراسر جهان طنین افکند و کلام وی تا اقصای ربع مسکون (آخر دنیا) رسید.»

(کتاب مقدس، رساله پولس به رومیان، ۱۰: ۱۸)

در پنهان موفقیت

فلورانس اسکاول شین

تهیه و تنظیم: حامد ص.

در پنهان موفقیت-۲
خشت های بی کاه-۵
و پنج تن از ایشان دانا بود-۱۶
چه انتظار دارید؟-۲۳
بازوی بلند خداوند-۲۸
قرار گرفتن بر سر چند راهی-۳۵
چگونه می توان از دریای سرخ خود عبور کرد؟-۴۱
نگهبان دروازه-۴۶
راه فراوانی-۵۲
به هیچ چیز محتاج نخواهم بود!-۵۸
با اعجاب بنگر!-۶۵
غنیمت های خود را در یابید!-۷۲
رودهایی در هامون-۷۷
مفهوم واقعی داستان سفید برفی وهفت کوتوله-۸۲

درپنهان موفقیت

آن گاه قوم را صدا کردند و در کرناها دمیدند و هنگامی که قوم آواز کرنا را شنیدند با صدای بلند فریاد زدند شهر به زمین افتاد و آنان وارد شهر شدند و هر کس قسمتی از شهر را گرفت.

(صحیفه یوشع: ۹: ۲۰)

همیشه از انسان موفق می پرسند: «راز موفقیت شما چیست؟» ولی هرگز از انسان شکست خورده نمی پرسند که: «راز شکست شما چیست؟» دلیل آن بسیار واضح است. اما در خور توجه نیست. برای هر انسانی موفقیت و کامیابی وجود ندارد هر چند که این موفقیت برای او نهفته است. در کتاب مقدس حکایت اعجاب انگیز فرو ریختن حصار شهر اریحا را می خوانیم.

البته همه داستان های کتاب مقدس تعبیری مابعالطبیعه دارند. و ما اکنون از حصار اریحای تو، که تورا از کامیابی جدا کرده بگوییم. تقریباً همه پیرامون اریحای خود حصاری بنا کرده اند.

در این شهر که نمی توانید وارد آن شوید گنج خای بزرگ، موفقیت ها و کامیابی الهی وجود دارند!

اکنون می بینیم که چگونه حصاری پیرامون اریحای خود بنا کرده اند. اغلب این حصارها، حصار نفرت است. نفرت از کسی یا شرایطی، سدی برای خیر و خوشی شما می شود.

اگر شکست خورده اید و نسبت به موفقیت دیگران نفرت داشته باشید، هرگز دوباره موفق نخواهید شد.

برای از بین بردن نفرت این جمله را تکرار کنید:

اکنون خدا پس از آن چه برای دیگران قرار داده برای من قرار می دهد.

زنی به یکی از دوستانش که هدیه ای گرفته بود رشک می ورزید. جمله ی بالا را تکرار کرد و دوباره همان هدیه را دریافت کرد .

چون قوم به آواز بلند صدا زدند حصار شهر اریحا فرو ریخت. با تأکید بر عبارت های حاوی حقیقت، حصار پیرامون اریحایتان فرو می ریزد. به خانمی گفتم این جمله را تکرار کند «اکنون حصار های فقر و تأخیر از بین می روند و من در پناه لطف خداوند به «ارض موعود» خود وارد می شوم.» او به روشنی و وضوح دید که از دیوار فرو ریخته بالا می رود. و تقریباً خیلی زود به آرزویش رسید .

کلامی که در آن جرقه هایی از عینیت یافتن آرمان و خواسته ی انسان باشد، امور انسان را تحول می بخشد. زیرا واژه ها و افکار انسان خاصیت پرتوزایی دارند . شور و شوق انسان نسبت به هر کاری در پنهان موفقیت را باز می کند. چند سال پیش به کالیفرنیا رفتم تا در آن جا سخنرانی کنم. هنگام عبور از کانال پاناما، در کشتی با مردی آشنا شدم که نامش جیم تولی بود و سالیان متمادی خانه به دوش بود و جا و مکان ثابتی نداشت. او خود را سلطان دوره گردان می نامید. بسیار جاه طلب بود و تحصیلات عالی نیز داشت. قوه ی تخیل بسیار

قدرتمندی داشت و داستان های جالبی در مورد تجربیات خود می نوشت. در داستان های خود، زندگی خانه به دوشی را تصویر می کرد و از آن ها بسیار لذت می برد. در نهایت ، نویسنده ای بسیار موفق شد. عنوان یکی از کتاب هایش «**بیرونم ولی به درون می نگریم**» بود که از آن فیلم نیز ساخته شد. اکنون او انسانی بسیار ثروتمند و معروف است و در هالیوود زندگی می کند .

چه چیزی باعث گشوده شدن درهای موفقیت به رویش شده بود؟ او با علاقه بزرگنمایی زندگی خود را به تصویر کشانده بود و در واقع از آن زندگی خانه به دوشی خود، کاری بزرگ انجام داده بود. در کشتی همه کنار یکدیگر دور میز ناخدا نشستیم و فرصتی نیز برای گفت و گو پیش آمد. خانم گریس استون هم یکی از مسافران کشتی بود که کتاب «چای تلخ» ژنرال پین را نوشته بود و به هالیوود می رفت تا از آن فیلمی بسازند. او در چین زندگی می کرد و به دلش افتاده بود که این

کتاب را بنویسد .

راز موفقیت انسان ها این است که آن چه را انجام می دهند برای دیگران جالب توجه نمایند. خود علاقمند باشید تا دیگران نیز به آن علاقمند شوند .

معمولاً یک حالت خوش و شاد یا یک لبخند، در پنهان موفقیت را به رویتان باز می کند .

چینی ها می گویند: «کسی که چهره ی بشاشی ندارد نباید مغازه باز کند» در یکی از فیلم ها تأثیر لبخند بر موفقیت را دیده ایم. نام این فیلم فرانسوی با یک لبخند بود و موریس شوالیه نقشی اول آن را بازی می کرد. یکی از بازیگران فیلم که خیلی فقیر و درمانده بود از موریس پرسید: «یعنی شرافت هم دردی را دوا نمی کند؟» موریس پاسخ داد: «تا وقتی لبخند بر لب نداشته باشیم ، شرافت هم به درد ما نمی خورد.» چهره مرد فوراً تغییر کرد و خندان شد. زندگی کردن در گذشته، ناله و شکایت از بدشانسی ها و بدبختی ها، حصار های بلندی پیرامونتان به وجود می آورد .

با گفتگوی زیاد نیروی خود را هدر می دهید و مرتباً به بن بست می رسید . مرد باهوش و زیرکی را می شناختم که با مادر و خاله اش زندگی می کرد . هر شب وقتی به خانه می آمد پس از شام تمام وقایع روز را برای آن ها تعریف می کرد و در آخر از بیم ها و امیدها و ناکامی هایش با آن ها درد دل می کرد . به او گفتم: «با صحبت کردن زیاد درباره ی کارهایت ، همه ی نیروهایت را هدر می دهی. این قدر زیاد درباره ی کارت با افراد خانواده ات صحبت نکن» . سکوت تلاست »

اوبه من گوش داد و به آن عمل کرد. خانواده اش مایوس شدند زیرا آن ها بسیار مشتاق بودند که از کار او سر در بیاورند. ولی برای او کاملاً واضح شد که سکوت تلاست !

پس از مدت کوتاهی شغلی با حقوق صد دلار در هفته به او داده شد و پس از

حندسال، حقوقش به سیصد دلار در هفته رسید.

موفقیت یک راز نیست بلکه سیستم است.

بسیاری از مردم حصار از ناامیدی به دور خود دارند. ولی شهامت و تحول، قسمتی از این سیستم است و در زندگی همه افراد موفق آن را مشاهده می کنیم .
برای خودم هم تجربه ای در این زمینه پیش آمد که بیشتر از قبل به مسئله معتقدم کرد. با یکی از دوستانم در سینما قرار ملاقات گذاشته بودم. وقتی منتظرش ایستاده بودم جوانی را دیدم که مجموعه ای از برنامه های سینمایی را می فروخت و به مردم می گفت: «برنامه ی کامل فیلم ها، شامل عکس های هنرپیشگان و زندگی نامه ی آن ها را بخرید.»

بیشتر مردم بی اعتنا رد می شدند. در این هنگام یک مرتبه جوان نزد من آمد و گفت: «آخر این هم راه پول در آوردن است که من انتخاب کرده ام و با این همه جاه طلبی من جور درمی آید؟» سپس اندکی در مورد موفقیت صحبت کرد و در نهایت گفت: «مردم دقیقاً همان موقع که بخت به آن ها رو می کند، به آن پشت میکنند و آن را نادیده می گیرند. آدم های موفق این گونه عمل نمی کنند.» به او علاقمند شدم و گفتم: «دفعه دیگر که به این جا بیایم کتاب بازی زندگی و راه و رسم این بازی را برایت می آورم مطالب جالبی دارد.»

یکی دو هفته بعد، کتاب را برایش بردم. دختر بلیط فروش به او گفت: «آدی» تا وقتی مشغول فروشی برنامه ها هستی، آن را بده من بخوانم.»
مرد دیگری که مشغول خرید بلیط بود نگاهی به کتاب انداخت تا ببیند چه کتابی است .

بازی زندگی همیشه مورد توجه مردم است .
تقریباً سه هفته بعد به همان سینما رفتم. از آدی خبری نبود. او موفق شده بود کار دلخواهش را پیدا کند. حصار او فرو ریخته بود و تسلیم دلسردی نشده بود .
در کتاب مقدس فقط دو بار کلمه ی کامیابی آمده و هر دو بار در «صحیفه ی یوشع

«گفته شده :

فقط قوی و شجاع باش تا براساس تمام شریعتی که موسی تو را امر کرده آگاه عمل کنی. زنهار از آن که به چپ یا راست تجاوز نکنی تا به هر جاکه روی کامیاب شوی .

این پیام از تو دور نشود بلکه شب و روز در آن تامل کن تا بر اساس آن چه در آن مکتوب شده آگاه عمل کنی! زیرا همچنان در راه خود پیر وز و کامیاب خواهی شد . راه موفقیت و کامیابی ، راهی مستقیم و باریک است. جاده ای با جذابیت عاشقانه و توجه کامل ..

تنها چیزها بی را به خود جذب می کنی که بی نهایت به آن می اندیشید .

پس اگر مرتبا به فقر بیاندیشید همان را به خود جذب می کنید و اگر مرتبا به بی عدالتی فکر کنید، بی عدالتی بیشتری نیز به سوی خود فرامی خوانید . مفهوم واقعی این امر نفوذ کلام است، زیرا نفوذ کلام موانع را از بین می برد و سدها را از میان برمی دارد .

و چون قوم به بانگ بلند آوا سر دادند، حصار شهر فرو ریخت .

در داستان های باستانی و همچنین افسانه های پریان که از دل حقیقت به وجود آمده اند نیز می بینیم که با کلمه ای ، در بزرگی باز می شود یا صخره ای می شکافد. در داستان علی بابا و چهل دزد بغداد از قصه های هزار و یک شب که فیلم آن را دیده ام، با همین موضوع روبرو می شویم. علی بابا صاحب مخفی گاهی است که در کوه ها و صخره ها پنهان شده و فقط با کلمه ی رمز «باز شو سی زم!» می توان وارد آن شد .

علی بابا رو به کوه می ایستد و با صدای بلند فریاد می رند: «باز شو سی زم». آن گاه صخره ها و کوه ها از هم می شکافتند و جدا می شدند .

به راستی که الهام بخش است، زیرا به انسان نشان می‌دهد چگونه صخره‌ها و موانع
با کلام درست از بین می‌روند.

پس بیایید با صدایی بلند ندا دردهیم که: «حصارهای فقر و تأخیر اکنون فرو می‌ریزند و من در پرتو لطف الهی به ارض موعود» خود وارد می‌شوم.

خشت های بی گاه

اکنون دیگر گاه به شما داده نمی شود ولی همان تعداد خشت را باید بسازید.

(سفر خروج ۱۸:۵)

اگر معنای باب پنجم سفر خروج را بررسی کنیم ، با تصویری از زندگی روزمره خود روبرومی شویم. قوم یهود در اسارت فرعون ظالم ، پادشاه مصر ، به سر می بردند. او آنان را به بردگی و اسارت کشیده بود تا برایش خشت بسازند و زیر شکنجه مصریان در عذاب بودند .

پس از آن موسی و هارون به فرعون گفتند: «خداوند چنین می گوید: که حال قوم ما را رهاکن تا در صحرا عیدشان را برپا دارند .»

ولی فرعون نه تنها آن ها را رها نکرد بلکه گفت: «شرایط کار آن ها را سخت تر کنید. در آن روز فرعون دستور داد که از این پس دیگر گاه مورد نیاز برای ساخت خشت را به قوم ندهند و خودشان باید گاه جمع کنند و همان تعداد خشت هایی را که قبلاً می ساختند، تحویل دهند.» پس ناظران و سرکارگران قوم او بیرون آمدند و به قوم یهود گفتند: «فرعون می گوید به شما گاه نمی دهم و خودتان باید آن را بیابید و خشت بسازید و در نهایت از خدمت شما کم خواهد شد .»

خشت سازی بدون گاه امری محال بود. «و ناظران و سرکارگران ، قوم موسی را کتک می زدند و می گفتند چرا همان تعداد خشت را تحویل نمی دهید؟» آن گاه خداوند به موسی فرمود: «اکنون گاه به شما داده نمی شود ولی همان تعداد خشت را تحویل خواهید داد .»

از آن جاکه آن ها با قانون معنویت کار می کردند توانستند خشت بدون گاه بسازند و این همان انجام کاری به ظاهر محال است .

در زندگی انسان موارد بسیاری از این دست پیش می آید .

اگنس ام. لاسان در کتاب خود هشدارها یی به شاگردان کتاب مقدس می گوید:

«زندگی در مصر و زیر سلطه ی بیگانه ، همانند وضعیتی است که انسان زیر بار ظلم ستمگرانی مثل تفکرهای منفی و مخرب ، غرور، ترس ، نفرت و انزجار و... قرار گیرد. و نجات به دست موسی یعنی به محض این که انسان قانون زندگی را بیاموزد از چنگال آنان رها یی می یابد. زیرا تا وقتی که از این قانون بی خبر باشیم نمی توانیم در پرتو فیض و رحمت قرار گیریم و برای اجرای قانون ابتدا با ید آن را بدانیم .»

در مزمور می خوانیم که: « ترس خداوند (قانون) شروع حکمت است. همه عاملین آن ها را خردمندی نیکوست. پرستش او تا ابد پایدار است .»

حال اگر به جای کلمه ی «خداوند» واژه ی «قانون» را بگذا ریم ، کلید آن به دست می آید، زیرا ترس از قانون (قانون کارما) شروع دانش و حکمت است. هرگاه بدانیم هر عملی که انجام می دهیم عکس العملش به خودمان برمی گردد، تازه ترس از بوم رنگ هایمان شروع می شود .

در یک مجله ی پزشکی مطالب زیر را در مورد بوم رنگ فرعون بزرگ خواندم :

«پس به نظر می رسد بدن وارث سلسله مراتبی از بیماری هاست. همان طور که لرد مانیاهان در یکی از سخنرانی های خود در «لیدز» انگلیس گفت : فرعون ستم گر در واقع به بیماری تصلب شریانی مبتلا بود. لردمانیاهان تصاویر عجیب و حیرت انگیزی از برش هایی را نشان داد که نتیجه ی جراحی های هزار سال قبل از میلاد بود و در میان آن ها تصاویری از بقایای واقعی بدن فرعون بود .

«شریان اصلی که از قلب می آید محفوظ بود و امکان جدا کردن برش هایی از آن یا مقایسه با برش های دیگر را می داد. فرق بین شریان قدیمی و جدید نبود. هر دو قلب از « آ تروما» رنج می بردند. یعنی دچار وضعیتی شده بودند که در آن نمک

های کلسیمی در دیواره های شریان ها ایجاد رسوب و آن ها را سخت کرده بود.»
«نارسایی جریان خون از قلب باعث از بین رفتن شریان شده و با این وضعیت
تغییرات ذهنی هماهنگ با آن به وجود آمده بود که عبارتند از» : حسادت ،
محدودیت های دست و پاگیر و ترس از انجام کارهای خطیر و سنگ دل شدن.» پس
سنگ دلی فرعون قلب خودش را سنگ کرد .

امروز، نیز این موضوع به همان اندازه صادق است که چند هزار سال پیش بود. همه
ی ما از زمین بندگی بیرون می آییم .
شک ها و تردیدها و ترس ها انسان ها را در اسارت خود نگه می دارند و با وضعیتی
روبرو می شوند که دیگر امیدی در آن نمی بینید. حال می پرسید که ما چه کار
کنیم؟ در همین لحظه باید بدون کاه، خشت بسازید. و کلام خداوند را در این رابطه به
یاد آورید که : «اکنون به شما کاه داده نمی شود ولی همان تعداد خشت ها را تحویل
خواهید داد.» بی کاه خشت می سازید. جایی که راه نیست خداوند راهی برایتان می
گشاید !

حکایت زنی را برایم بازگو کردند که برای پرداخت اجاره ی خانه اش به مقداری پول
نیاز داشت. او باید به هر حال، این پول را به دست می آورد. به هر راهی که به عقلش
می رسید و امکان امید وجود داشت رفت ولی دیگر راه چاره ای به نظرش نرسید .
او انسانی حقیقت گرا بود و می دانست باید تکرار جملات تاکیدی را ادامه دهد. سگش
نال می کرد و می خواست بیرون برود. قلاده را برگردنش انداخت و در همان راه هر
روزه او را به گردش برد. اما سگ قلاده را می کشید. و می خواست از راه خودش
منحرف شود و راه دیگری برود. زن سگ را دنبال کرد .
در نیمه راه میان بلوک ها (ساختمان ها) ، در برابر پارک -نگاهش به زمین افتاد و
یک دسته اسکناس نو دید که آن را از روی زمین برداشت و دید که دقیقاً همان

مبلغ اجاره است .

مدت ها در ستون گمشوده های روزنامه ها نگاه می کرد ولی هرگز صاحب آن پول را نیافت و اصلاً نزدیک محلی که آن را پیدا کرد خانه ای وجود نداشت .
ذهن استدلالی و عقل مرتبا به ذهن نیمه هشیار می گوید: «این کار نشدنی است پس چه فایده ای دارد؟» ولی ما باید این تلقینات منفی را با یک جمله ی تاکیدی از بین ببریم .

زنی این جمله را مرتباً تکرار می کرد: «آن چه که حتی انتظارش را هم نداری پیش می آید. خیر و خوشی من که ظاهراً محال است هم اکنون آشکار می شود.» تکرار این جمله به همه ی کشمکش های درونی ما پایان می دهد. آن چه که حتی انتظارش را هم نداری اتفاق می افتد. این اندیشه ای است که ذهن استدلالی دیگر اوان مقابله با آن را ندارد.

اوامر تو مرا از دشمنانم آگاه تر کرد.

دشمنان همان افکار منفی هستند که شامل تردیدها و ترس ها و دودلی هاست !
حال بیایید به شادمانی و آزادی ابدی از این فرعون ستمگر بیندیشیم و آرمان امنیت ، سلامت، برکت و سعادت را در ذهن نیمه هشیار خود جاویدان کنید زیرا معنای آن زندگی بدون هیچ محدودیت است !

این همان ملکوت است که عیسی مسیح از آن سخن گفت: « لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید، که این همه برای شما مزید خواهد شد. » ملکوت همان جایی است که همه چیز خود به خود فزونی می یابد. می گوئیم خود به خود زیرا زندگی فقط نفحات (نسیم هایی) است که اگر از خود نسیم های شادمانی و توفیق و کامیابی و فراوانی بوزا نیم، هر آن چه که مظهر این درجات از آگاهی است به سوی ما جذب

خواهند شد .

خود را همیشه ثروتمند و موفق احساس کنید و ببینید چگونه غیرمنتظره چکی به مبلغ هنگفتی یا هدیه ای زیبا دریافت می کنید .

حکایتی را برایتان تعریف می کنم که عملکرد این قانون را نشان می دهد .
روزی یکی از دوستان مرا به مهمانی دعوت کرد. دعوت او را پذیرفتم و به آن جا رفتم. مهمانان سرگرم ورق بازی بودند و قرار بود برنده این بازی بادبزن زیبایی جایزه بگیرد. در میان آن ها خانم ثروتمندی به نام گلارا حضور داشت. در میان افراد این مهمانی آن هایی که ثروت او را نداشتند زمزمه شد که: «خدا کند گلارا صاحب بادبزن نشود.» البته در آخر بازی «گلارا» برنده شد و بادبزن را جایزه گرفت .
او همواره در آرامش بود و از وجودش رایحه ی مثبت و فراوانی احساس می شد. حسد و نفرت ، مانع به وقوع پیوستن خیر و صلاحتان می شود و بادبزن هایتان را از شما دور می کند .

هر گاه احساس کردید که رشک و نفرت در درون خود دارید، این جمله را تکرار کنید:
«اکنون خدا نه تنها معادل بلکه بیش از آن چه برای دیگران کرده ، برای من می کند»!

آن گاه نه تنها همه ی بادبزن ها بلکه همه ی چیزهای زیبا و خیر و صلاح خود را به سوی خود جذب می کنید .

هیچ کس چیزی به انسان نمی دهد مگر خود او. و هیچ کس از انسان چیزی دریغ نمی دارد مگر خود او. «بازی زندگی» یک بازی تک نفره و انفرادی است. اگر خودتان تغییر کنید همه ی اوضاع و شرایط زندگیتان نیز تغییر می کند .
و ما بر می گردیم به فرعون ستم گر. به راستی که هیچ کس ستم گر را دوست ندارد. سال ها پیش دوستی داشتم به نام «لتی» که پدرش مرد ثروتمندی بود. با

وجود این که او خانواده اش را در مضیقه نمی گذاشت ولی در زندگی شان از تجملات خبری نبود. ما با هم به هنرستان می رفتیم و همه ی شاگردان تابلوهای نقاشی که از روی آثاری نظیر «نصر طیار» یا «مادر ویستلر» کشیده شده باشد یا هر اثر دیگری که هنر را به خانه شان بیاورد می خریدند. ولی پدر دوستم همه ی این ها را «چپاول» می خواند و می گفت: «مبادا این چپاول ها را با خودت به خانه بیاوری!» از این رو دوستم بدون یک مجسمه ی «نصر طیار» روی میز یا یک تابلوی نقاشی از روی «مادر ویستلر» بر دیوارش زندگی ساده و بدون اب و رنگی را می گذراند .

پدرش اغلب به او و مادرش می گفت: «وقتی بمیرم از دستم راحت می شوید.» روزی کسی از لتی پرسید: «توکی به خارج از کشور می روی» همه ی دانشجویان هنر در آن زمان به خارج سفر می کردند؟! لتی هم گفت: «وقتی پدرم بمیرد» . پس همه منتظرند تا از شر ظلم و تنگنا خلاص شوند .

بیا باید اکنون خود را از شر استبداد هر تفکر منفی برهانیم، تاکنون امیر تردیدها و دودلی هایمان بوده ایم. حال بیا باید تا همان طور که موسی قوم خود را نجات داد ما نیز خود را نجات دهیم و از «خانه ی بندگی» بیرون آییم .

پس اندیشه ای را پیدا کنید که بزرگ ترین ظلم را در حق شما می کند و در واقع جای گره های خود را بیا باید !

در فصل بهار که کنده های زیادی از درختان را با جریان رودخانه از کوه پایین می فرستند، گاه این الوارها به صورت متقاطع روی هم قرار می گیرند و مانع عبور می شوند. آن گاه کارگران به دنبال گره ای می گردند که مانع شده است و آن را «گره گاه» می نامند. سپس دوباره آن ها را مستقیم قرار میدهند تا راه باز شود .

ممکن است گره گاه شما نفرت باشد . نفرت ها مانع به وقوع پیوستن خیر و

صلاح شما می شوند. هر چقدر بیشتر نفرت بورزید، بر پایداری آن اصرار می کنید و در ذهن خود شیارهایی از نفرت حک می کنید که در چهره تان به طور دائمی خواهد شد .

آن گاه مردم از شما دوری می کنند و هزاران فرصت و اقبالی که سر راهتان است از بین می رود .

یادم می آید چندسال پیش در این جا خیابان ها پر از مردهای سیب فروشی بود که سعی می کردند صبح زود تر بیایند که جای بهتری برای فروش گیر بیاورند. چند بار که از خیابان « پارک » رد می شدم دیدم آن سیب فروش ، بدترین قیافه ای که تا به حال دیده ام به خود گرفته است. به کسانی که از آن جا رد می شدند می گفت: «سیب دارم! سیب!» ولی هیچ کس از او خرید نمی کرد. به او گفتم: « تا وقتی که این قیافه را به خود بگیری کسی از تو خرید نمی کند » .

پاسخ داد: « آخر پسرک آن سوی خیابان جای مرا گرفته است » .
گفتم: لازم نیست نگران آن گوشه ی خیابان باشی. اگر این قیافه ی غم زده و عبوس را به خود نگیری، همین جا هم می توانی فروش خوبی داشته باشی!»
گفت: « چشم خانم. » من به راه خودم ادامه دادم. روز بعد که او را دیدم قیافه اش عوض شده بود و کار و کاسبی اش هم رونق گرفته بود و با چهره ای بشاش سیب می فروخت.

پس گره گاهتان را بیابید چه بسا ممکن است بیش از یک گره داشته باشید. تا الوارهای موفقیت و سعادت از سوی رودخانه به سویتان جاری شود.

اکنون به شما کاه داده نمی شود ولی همان تعداد خشت را تحویل خواهید داد.

وپنج تن از ایشان دانا بودند

و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. نادانان مشعل های خود را برداشته و هیچ روغن با خود نبردند .
(متی: ۲۵:۳)

در آن زمان ملکوت آسمان مثل روستای عروس خواهد بود که مشعل های خود را برداشتند و به استقبال داماد رفتند. از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند ولی نادانان مشعل های خود را برداشته و هیچ روغن با خود نبردند ولی دانایان همراه خود روغن بردند. وقتی آمدن داماد دیر شد همگی خفتند. در نیمه شب صدایی بلند شد که داماد آمد به استقبال وی بشتابید. پس تمامی عروس ها برخاستند و مشعل های خود را آماده کردند. نادانان به دانایان گفتند از روغن خود به ما دهید وگرنه مشعل های ما خاموش می شود ولی دانایان گفتند ممکن است ما برای خود روغن کم بیاوریم بهتر است از فروشندگان بخرید. هنگامی که آن ها برای خرید روغن رفتند داماد سر رسید و آنانی که حاضر بودند با وی به عروسی وارد شدند و در بسته شد، سپس عروسان دیگر آمدند و در زدند و گفتند خداوندا در را به روی ما بگشا. به آن ها پاسخ داده شد: هر آینه به شما می گویم شما را نمی شناسم. پس بیدار باشید زیرا روز و ساعت موعود را نمی دانید. (انجیل متی: ۱۴-۱۵:۱). این حکایت به ما نشان می دهد که دعای راستین یعنی آمادگی کامل .

عیسی مسیح گفت: «و هر آن چه با ایمان از او طلب کنید همان را خواهید یافت. » (متی: ۲۱ : ۲۲). و «بنابراین به شما می گویم آن چه در عبادت از خداوند می خواهید یقین بدارید که به آن رسیده اید و به شما عطا خواهد شد.» (انجیل مرقس: ۲۳:۱۱)

این حکایت به ما نشان می دهد که فقط کسانی که (با نشان دادن ایمان فعال) برای خیر و صلاح خود تدارک دیده اند به خواسته ی خود می رسند .
می توانیم این طور نیز از آن برداشت کنیم که وقتی در حال عبادت ، از خداوند

درخواست می کنید مطمئن باشید به خواسته ی خود رسیده اید. در حین دعا چنان عمل کنید که گویی آن را از قبل ستانده اید و شکرگزار باشید .

ایمان بدون سعی و تلاش یا ایمان ناپایدار هرگز کوه ها را تکان نمی دهد .

وقتی در گوشه ای خلوت یا در سکوت عبادت نشسته اید، همه ی وجودتان مالمال از این حقیقت است و احساس می کنید هرگز خللی در ایمانتان پدید نمی آید. یقین داشته باشید که خداوند پشتیبان شماست و به هیچ چیز دیگری نیاز ندارید . ایمان داشته باشید خداوندی که صاحب همه ی نعمت ها و فراوانی هاست هیچ گاه نمی گذارد باری را به تنهایی به دوش بکشید. حال ممکن است این بار، قرض یا فقر باشد یا هر شکل دیگر. حال از مکان آرام خود برخیزید و به میدان زندگی کام نهد که هرکاری که در این عرضه انجام دهید به حساب می آید . برای نشان دادن عملکرد این قانون، حکایت یکی از شاگردانم را برایتان بازگو می کنم. «اگر ایمان، عمل نداشته باشد، مرده است» .

شاگردم آرزو داشت به خارج از کشور سفر کند. این جمله را مرتباً تکرار می کرد: «برای سفرم که به خواست خدا و در حمایت و لطف اوست و به گونه ای عالی انجام می پذیرد، سپاسگزارم» .

او پول کمی برای سفر داشت ولی به دلیل آگاهی از قانون تدارک، چمدان بزرگی خرید. چمدانی با رنگ شاد و بسیار زیبا که به دور آن تسمه قرمز رنگی کشیده شده بود. هرگاه نگاهش به آن می افتاده به سفر خود مطمئن تر می شد .

روزی به نظرش رسید که اتاقش در حال حرکت است و خود را در یک کشتی در حال حرکت دید. به کنار پنجره رفت تا هوای تازه را استنشاق کند ولی رایحه ی دل انگیز لنگرگاه به مشامش رسید. باگوش دل صدای مرغان دریا و ترق و تروق پل چوبی را شنید. چمدان کار خودش را کرده و او را در شرایط سفرش قرار داده بود. پس از مدت بسیار کوتاهی پولی به دستش رسید و به سفر رفت. سفری که برایش از

هر جهت عالی و بی نظیر بود .

در عرصه ی زندگی، بابد به ساز آن رقصید.

انگیزه ی کارهای ما ترس است یا ایمان ؟ «انگیزه های دل خود را تماماً حفظ کنید زیرا که حیات از آن سرچشمه می گیرد .

اگر مشکلی در زندگی خود دارید که مربوط به مسائل مالی است ،باید بدانید که چگونه خودتان را آماده کنید و عملاً با نشان دادن ایمانی واقعی خود و عمل به آن ، همواره آماده بمانید و توازن و هماهنگی خود را کنید. گرایش مادی به پول ، اتکا به حقوق ماهانه و درآمد و پس انداز و سرمایه ی خویشتن است که چه بسا یک شبه بر باد می رود. اما گرایش معنوی به پول ، همان توکل به خدای روزی رسان است. اگر می خواهید مال و دارایی خود حفظ کنید با ید بدانید آن ها هدایای خداوندی اند و آن چه او عطا می کند و کاستی ندارد و اگر دری بسته شود دری دیگر گشوده می شود .

هرگز از فقر و فقدان سخنی نگویید، زیرا «آن ها بر تو حاکم خواند شد» وانگهی به هر چه توجه کنید با آن یگانه می شوید. پس، اگر مرتباً به شکست ها و مصائب توجه کنید، با شکست ها و مصائب روبرو می شوید. باید تمرین کنید که بتوانید در بعد چهارم یا در «دنیای شگفتی ها» زندگی کنید و این عالمی است که در آن بر حسب ظواهر امور، قضاوت یا عمل نمی کنند .

وقتی به دیدگان خود یاد دهید که از خلال یک شکست موفقیت را ببینید ، از خلال بیماری ،سلامت و از خلال فقر، فراوانی نعمت را: «همه این زمین را به تو خواهم بخشید .»

انسانی که به موفقیت کامل می رسد، از آن چشم برنداشتته است. و اگر عزم او بر

سخره ی استوار حقیقت و صداقت بنا شده باشد، پایدار است. وگرنه گویی برشن بنا شده ، باد آن را جابه جا می کند. چرا که دستخوش بلاها می شود و توفان آن را از بین می برد .

تنها اند پشه ها و آرمان های الهی جاودان اند. ظلم ها پایدار نیستند؟ زیرا جریانی بر خلاف نظم کل جهان هستند. و راه خیانتکاران سخت است» .

«ما نادانان ، مشعل های خود را بدون روغن همراه بردند، لیکن دانایان ظروف روغن را نیز همراه مشعل برداشتند. مشعل مظهر هشیاری انسان است و روغن همان چیزی است که ادراک انسان را بالا می برد.»

«و چون آمدن داماد دیر شد همگی بختند. در نیمه شب صدایی بلند شد که داماد آمد ، به استقبال وی بیایید. پس تمامی آن عروسان برخاستند و مشعل های خود را آراستند و نادانان به دانایان گفتند از روغن خود به ما بدهید زیرا مشعل های ما خاموش می شود .

عروسان نادان ، از حکمت و فرزانی که همان روغن هشیاری است بی بهره بودند. پس وقتی با وضعیتی روبرو شدند که دیگر خیلی جدی بود، راهی برای چاره جویی نداشتند. «اما دانایان در پاسخ گفتند: نمی شود» مبادا روغن ما و شما را کفاف ندهد بلکه نزد فر وشنندگان بروید و روغن خود را تهیه کنید» .

منظور این است که عروسان نادان بیش از ظرفیت هشیاری خود یا بیش از آن چه در وجودشان است ، نمی توانند بستانند.

آن شاگردم که طالب سفر بود، از آن جهت به سفر رفت که طالب آن بود و به چشم خود عینیت آن را می دید و مطمئن بود که از قبل به خواسته ی خود رسیده است. هنگام تدارک برای سفر خود، برای مشعل های خود روغن برمی داشت. زیرا رویت تحقق آرزوست که عینیت می یابد .

قانون تدارک در دو جهت کار می کند. اگر برای آن چه که از آن می ترسید یا نمی پسندید تدارک ببینید، همان را به سوی خود جذب می کنید: «زیرا عاملی که از آن

می ترسیدم بر من واقع شد و از آن چه بیم داشتم به من رسید.»
گاهی از زبان مردم می شنویم که: «برای روز مبادا پس انداز می کنم. روز مبادا نیز بی تردید در سخت ترین شرایط از راه می رسد.»

مشیت الهی برای هر انسانی، وفور نعمات و فراوانی است، زیرا باید «انبارهای ما پرو به انواع نعمات سراریز شوند.» هرچند باید یاد بگیریم که درست بطلبیم. مثلاً این جمله را تکرار کنید: «من قانون گردآوری را فرامی خواهم. روزی من از جانب خداست و هم اکنون در پرتوفیض فرود می آید و انبوه می شود.»
در این جمله، نه تصویر خست هست و نه حرص و طمع و احتکار و بیماری استنباط می شود. تنها احساس برکات و وفور نعمت را به انسان میدهد و همه ی چاره ها و تدابیر را به دست خرد لایتناهی می سپارد.

هر روز باید برای خود اختیار کنید که دانا خواهید بود یا نادان؟ آیا برای خیر و صلاح خود تدارک دیده اید؟ یا با جهشی بزرگ به سوی ایمان خواهید رفت؟ یا این که به دلیل تردیدها و ترس ها، روغنی برای شعل خود بر نمی دارید؟
«و در حینی که ایشان به خرید رفته بودند، داماد سر رسید و آنان که حاضر بودند با وی به عروسی رفتند و در بسته شد، پس از آن عروسان دیگر آمدند و گفتند خداوندا در را برای ما باز کن. اما او در جواب گفت هر آینه به شما می گویم شما را نمی شناسم.»

چه بسا ممکن است پی برده باشید که عروسان نادان به خاطر غفلت از برداشتن روغن برای مشعل های خود، بهایی گزاف پرداختند. ولی ما در این جا با قانون کارما (قانون بازگشت) سروکار داریم که آن را «روز دآوری» و معمولاً «روز آخر دنیا» می نامند.

می گویند این روز به صورت هفت می آید. هفت ساعت، هفت روز، هفت هفته، هفت ماه، هفت سال یا حتی شاید هفت دقیقه. برای ادای دین کارهایی، باید بتوان سرپیچی از قانون معنویت را بدهید.

در توکل به خدا شکست خوردی و برای مشعل های خود روغن برداشتی. هر روز هشیاری خود را بیازمایید تا ببینید که برای چه چیز تدارک می بینید. آیا از فقر می

ترسید و به پول خود می چسبید و فقر را بیشتر به سوی خود جذب می کنید؟ آن چه در انتظارش هستید، خردمندان به کارگیرید تا راه جذب دارایی بیشتر را بگشایید. در کتاب کلام تو عصای معجزه گر توست! از کیف جادویی سخن گفتم که در قصه ی «هزار و یک شب» حکایت مردی است که صاحب کیفی جادویی بود به محض این که پول از آن برمی داشت کیف دوباره پر از پول می شد .

من نیز این جمله را ساختم: «روزی من از جانب خداوند می آید. من صاحب کیف جادویی «جان» هستم ، که نمی تواند خالی بماند. به محضر این که پول از آن برداشته شود دوباره پر از پول می شود. کیف جادویی من همواره در پرتو لطف الهی و از راه های عالی از فراوانی پول لبریز خواهد شد .»

این تصویر، تفکری را به ذهن می آورد که انسان هر چقدر بخواهد از خزانه ی غیب به او تعلق می گیرد. زنی که وضع مالی چندان خوبی نداشت و می ترسید پس از پرداخت قبض ها و صورت حساب هایش ، حساب بانکی اش ته بکشد، ناگهان به دلش افتاد که بگوید: « من صاحب کیف جادویی «جانم» که نمی تواند خالی باشد. به محض این که پول از آن بردارم دوباره پول جایش می آید. «بی باکانه قبض هایش را پرداخت و چندچک به مبلغی هنگفت به طور غیرمنتظره دریافت کرد. «همواره بیدار باشید تا در معرض آزمایش قرار نگیرید که به جای تدارک برای چیزی سازنده، برای چیزی مخرب تدارک ببینید».

به زنی برخورد کردم که به من گفت همیشه تور سیاه بلندی را برای مراسم سوگواری دم دست نگه می دارد. به او گفتم: «به راستی که تو تهدیدی برای خانواده ات هستی. زیرا سرگرم تدارک برای آن هستی که هرچه زود تر همه ی آن ها را به دیار مرگ روانه کنی و بتوانی از تور را بر سر بگذاری. زن بلافاصله تور را از بین برد. زنی دیگر که اصلاً پولی نداشت دخترش را به دانشکده بفرستد، همیشه در این فکر بود که او حتماً به دانشکده برود. شوهرش او را مسخره می کرد و می پرسید: «چه کسی شهریه او را می پردازد؟ من که پولش را ندارم .»

زن پاسخ داد: «مطمئن هستم که خیر و خوشی غیرمنتظره ای سراغمان می آید.» و همچنان به آماده کردن دخترش برای دانشگاه ادامه داد. شوهرش از ته دل به او

می خندید و برای همه ی دوستانش آن را تعریف کرد. روزی غیرمنتظره یکی از خویشاوندان ثروتمند برای آن ها پول زیادی فرستاد. پس «خیر و خوشی غیرمنتظره» از راه رسید زیرا زن ایمان فعال خود را نشان داده بود. از او پرسیدم وقتی چک را دریافت کردی به شوهرت چه گفتی؟ پاسخ داد: «من هرگز برای این که به او ثابت کنم حق با من است اشتباهش را به رخش نمی کشم» .

پس برای «خیر و خوشی غیرمنتظره» خود تدارک ببینید تا هر فکرو عمل شما ایمان خلل ناپذیرتان را نشان دهد. هر رویداد در زندگی شما نشان دهنده اندیشه ای است که از طریق ترس یا ایمان ، به زندگی خود فراخوانده اید. یعنی همان چیزیست که برایش تدارک دیده اید .

پس بیاید دانا باشیم و برای مشعل های خود روغن برداریم تا کم تر از هر وقت دیگر که انتظارش را داریم میوه های ایمان خود را بچینیم .

اکنون مشعل های من از روغن ایمان و توفیق سرشارند.

چه انتظار دارید؟

طبق ایمانتان بر شما خواهد شد. (متی: ۹: ۲۹)

ایمان به معنای امید و انتظار است. این نقل قول از متی را می توانیم به این صورت برگردانیم که: «بر وفق انتظارهایتان بر شما می شود.» پس ببینید چه انتظاری دارید؟

گاهی از مردم می شنویم که: «باید منتظر بدتر از این ها هم باشیم» .
یا این که: «تازه بدتر هم خواهد شد.» بدون این که بدانیم خود این کلمات ، بدتر از این ها را هم می آورند .

ولی از برخی هامی شنویم: «در انتظار یک تغییر مثبت هستیم.» این گروه نیز به استقبال اوضاع و شرایط مطلوب تر می روند. انتظاراتتان را عوض کنید تا اوضاع و شرایط تان تغییر کند. ولی عادت کنید که منتظر شکست باشد چگونه می توانید انتظاراتتان را تغییر دهید. بی درنگ آن گونه رفتار کنید که گویی منتظر موفقیت و شادمانی فراوان هستید. برای خیر و صلاح خود آماده شوید !
آن طور رفتار کنید که گویی در انتظار آمدش هستید زیرا فقط ایمان فعال بر ذهن نیمه هشیار تاثیر می گذارد. اگر خانه ای طلبیده اید، چنان در تدارک اثاثیه آن باشید که گویی اصلا نمی خواهید وقت خود را تلف کنید. مثلا تزئینات کوچک از قبیل رومیزی و غیره را تهیه کنید .

زنی را می شناختم که با خرید یک صندلی راحتی بزرگ ، جهشی بزرگ به سوی ایمان برداشت. این صندلی برای او کسب و کاری موفق همراه آورد زیرا اوضاع و شرایط را برای یافتن همسری مناسب خود به انتخاب الهی آماده می کرد. البته همسر مناسب او نیز از راه رسید .

برخی می گویند: «فرض کن پول لازم برای تهیه ی صندلی یا سایر تزئینات را نداری» .

در این صورت به ویتترین مغازه ها بنگرید و با آن رابطه ای صمیمانه برقرار کنید تا

در طیف آن‌ها قرار گیرید .

گاهی می‌شنوم که مردم می‌گویند: «من پاپم را در هیچ مغازه ای نمی‌گذارم چون پولش را ندارم.» ولی باید با همین دلیل وارد مغازه‌ها شوید و با چیزهایی که

آرزومند یا نیازمند آن‌ها هستید از در دوستی درآیید .

زنی را می‌شناختم که می‌خواست انگشتری بخرد. بی‌باکانه به جواهرفروشی می‌رفت و انگشترها را دستش می‌کرد. چنان حس تملکی در او ایجاد شد که پس از

مدت کوتاهی یکی از دوستانش انگشتری به او هدیه داد.» به هر چه توجه کنید با آن یگانه خواهید شد .»

بنابراین ، مرتباً به چهرهای زیبا و دلپذیر توجه کنید تا با آن‌ها ارتباط نامرئی و باطنی برقرار کنید. پس از مدت کوتاهی همه‌ی آن‌ها وارد زندگی شما خواهند شد.

مگر این که بگویید: «من کجا و این چیزها کجا؟»

در مزمورشصت و دوم می‌خوانیم: «ای روح من فقط برای خدا خاموش شو چرا که امید من از وی است.»

روح همان ذهن نیمه‌هشیار است و در مزمور بالا به ذهن نیمه‌هشیار گفته می‌شود که هر چیزی را فقط از پروردگار بخواه و دل خود را به درهای دیگر خوش نکند.

«زیرا که امید من از وی است.» خدا در کارهای خود شکست‌ناپذیر است ،

زیرا «کارهای او بسیار بزرگ و منحصربه‌فرد است و نیز شکوه و جلال او را نشان می‌دهد.»

هرگز برای خدا تعیین تکلیف نکنید. یعنی نگویند که از کدام راه می‌خواهید به

خواسته‌ی خود برسید و از خود نپرسید که «آیا واقعاً امکان پذیر است؟»

اگر راه‌ها و چاره‌ها را به خدا بسپارید، هر خیر و خوشی به ظاهر عالی را می‌توانید از او

انتظار داشته باشید. خداوند نه تنها بخشاینده، بلکه خود موهبت است و تدابیر شگفت آوری را می‌آفریند .

این جمله را تکرار کنید: «من از خداوند بخشنده نمی‌توانم جدا شوم. پس از موهبت او

نیز جدایی ناپذیرم. زیراموهبت او تجلی خداوند است. « به این حد از شناخت
برسید که هر برکت یا تبرکی را دلیل بر تجلی خداوند بدانید. در هر چهره ای نور
خدا و در هر وضعیتی نیکویی را ببینید. زیرا تنها چنین دید و گرایشی می تواند شما
را بر موفقیت ها حاکم کند .

زنی نزد من آمد و گفت که رادیاتور های ساختمانشان خاموش است و وسیله ای
برای گرما ندارند و مادرش نیز سخت سرماخورده است. صاحبخانه نیز تا تاریخ معین
دستگاه حرارتی را تعمیر

نخواهد کرد. گفتم: «خدا صاحبخانه توست.» او نیز این گفته را تصدیق کرد و فوراً از
در بیرون رفت .

همان روز عصر، دستگاه حرارتی بدون هیچ درخواست مجدد از صاحبخانه به کار
افتاد زیرا او معتقد بود صاحبخانه اش خدا ست .

روزگار شگفت انگیزی است. مردم به معجزه روی می کنند و رایحه ی دل انگیز آن
را احساس می کنند .

از مقاله ای در مجله ی جورنال آندآمریکن نوشته جان اندرسون این مطلب را
خواندم که دقیقاً گفته های من را تایید می کند .

عنوان مقاله چنین است: «تماشایان تئاتر نمایشنامه های مابعد الطبیعه را می
پسندند» .

شب بعد، مدیر تماشاخانه براک پم پرتون، در سخنان خود بین دو پرده نمایش
گفت: «اما اگر شما تا این اندازه از مردم و خواسته هایشان خبر دارید چرا مرا در
جریان نمی گذارید تا همان را تهیه کنم؟ چرا به جای این که مرا ورشکست کنید
موجب رونق و پیشرفت درکارم نمی شوید؟ چرا به من نمی گوئید تماشایان چه
نوع نمایشنامه ای را دوست دارند؟» گفتم: «هر چند که باور نمی کنید ولی به شما می
گویم» .

گفت: «می خواهی خودت را مهم جلوه دهی و گرنه با تظاهر به این که خیلی چیزها
را می دانی و نمی خواهی واقعیت را بگویی ، سعی می کنی بی اطلاعی خودت را
پنهان کنی. و گرنه در مورد این که چه نوع نمایشنامه ای موفقیت آمیزتر است

چیزی بیش از من نمی دانی. گفتم: «خپلی خوب هم می دانم. موضوعی هست که موفقیت آن قطعی است. حتی اگر رقیب هایش، نمایشنامه هایی باشند که موضوع آن ملاقات یک دختر و پسر باشد یا داستان های اعجاب انگیز یا تراژدی های تاریخی و یا هر چیز دیگر... تاکنون هیچ نمایشنامه ای با این موضوع با شکست روبرو نشده است. همیشه این نوع نمایشنامه ها حتی اگر شاهکار هم نبودند، بسیار موفق شده اند.»

آقای پم برتون گفت، «باز هم که حاشیه می روی حالا بگو این نوع موضوعات چه هستند؟»

به آرامی گفتم: «مابعدالطبیعی.» و منتظر ماندم تا واکنش آن را در چهره اش ببینم زیرا این کلمه، کلمه ی بزرگی بود. او گفت: «مابعدالطبیعی؟» آن گاه دوباره پرسید: «آیا واقعا منظورت مابعدا لطبیعی بود؟»

لحظه ای مکث کردم. و چون او چیزی نگفت، این عناوین را نام بردم: کشتزارهای سبز، «واگن ستاره» و «معجزه پدر مالاکی!» سپس گفتم: «برخی از این نمایشنامه ها بر خلاف کارشکنی ها بر دل عموم رخنه و بین آن ها محبوبیت بسیاری کسب کردند.»

ولی آقای پم برتون دیگر آن جا نبود. او سراغ تئاتر های شهر رفته بود تا ببیند آیا کسی که استاد ما بعدالطبیعه باشد، آن جا حضور دارد یا نه. مردم کم کم به نفوذ کلام و قدرت تفکر خود پی می برند و درک می کنند که چرا «ایمان، اعتماد بر چیزی است که انسان به آن امید دارد. و برهان، چیزهای نادیده.» کارکرد قانون امید و انتظار را در خرافات می بینیم.

اگر از زیر نردبانی رد شوید و فکر کنید که برایتان بداقبالی می آورد همان خواهد شد. نردبان هیچ نقشی ندارد بلکه بداقبالی نتیجه ی انتظار خودتان است. می توانیم این را به صورتی دیگر بگوییم که: «انتظار» اعتماد به چیزهای امید داشته است و برهان چیزهای نادیده.» یا حتی به این صورت که: «انتظار، امیدو اعتماد بر

چیزهایی است که انسان از آن‌ها می‌هراسد.» یا آن چه منتظرش بودم بر من واقع شد و آن چه انتظارش را داشتم به من رسید.»

وقتی امیدتان به خدا باشد،

هیچ چیز آن قدر عجیب نیست که حقیقی نباشد.

هیچ چیز آن قدر عجیب نیست که اتفاق نیفتد.

هیچ چیز آن قدر عجیب نیست که پایدار نباشد.

حال به چیزهایی فکر کنید که خیلی دور و محال به نظر می‌رسد. و از همین حالا منتظر باشید تا در پرتو لطف خداوند، بر شما واقع شوند. زیرا خدامعجزات خود را از راه‌های عجیبی به انجام می‌رساند.

شنیده‌ام که در کتاب مقدس سه هزار وعده وجود دارد. باید از همین لحظه در انتظار تحقق همه‌ی این وعده‌ها باشیم. مثلاً وعده‌ی ثروت حرمت، جوانی پایدار و... «گوشت او از گوشت طفل لطیف‌تر خواهد شد و به ایام جوانی خود برخواهد گشت» و حیات ابدی «و بعد از آن مرگ وجود نخواهد داشت».

دین مسیحیت بر اساس بخشایش گناهان بنا شده است.

می‌دانیم که همه‌ی این‌ها امکان پذیرند. وقتی قانون بخشایش را فرامی‌خوانیم از خطاها و

عواقب آن رها می‌شویم. «اگر گناهان شما هر چقدر سنگین نیز باشد مثل برف آب می‌شوند، آن‌گاه بدن ما در نور پاک می‌شود تا مظهر تن نور باشد که از بین نخواهد رفت و جاودان می‌ماند».

من در انتظار غیر منتظره‌ها هستم و خیر و صلاحم اکنون به وقوع می‌پیوندد.

بازو های بلند خداوند

خداوند جاودانه پناهگاه توست و با بازوان جاودانی خود از تو حمایت می کند .

(سفر تثنیه ۲۷:۳۳)

در کتاب مقدس بازوی خداوند همواره مظهر حمایت است و نویسندگان کتاب مقدس از قدرت نمادها مطلع بودند. زیرا آن ها تصاویری در ذهن نیمه هشیاربه وجود می آورند که بسیار تاثیر گذار است. آن ها از نماد هایی مثل صخره، گوسفند، شبان ، و مشعل و هزاران نماد دیگر در آن استفاده کرده اند و در نهایت ، نمادهای بیشماری در این کتاب آورده شده است. جالب توجه است که بازو نشان دهنده ی نیروست .

«خداوند جاودانه و ابدی پناهگاه توست و با بازوان جاودانی خود از تو حمایت می کند و دشمن تو را در مقابله از میان برمی دارد .»

اما دشمن مقابل تو کیست؟ همان طرح تفکر منفی است که در ذهن نیمه هشیار خود حک کرده اید و «دشمنان» درونش هستند. « ولی «بازوهای جاودانی» اندیشه های دشمن را نابود می کنند .

آیا هرگز آرامش هایی از تفکر منفی را احساس کرده اید؟ شاید طرح نفرت را حک کرده باشید و تا وقتی که مدام در خشم و غضب و انزجار هستید نه تنها گذشتگان بلکه آیندگان نیز از عواقب آن در امان نخواهند بود .

نفرت ، بر یکایک اعضای بدن انسان تاثیر می گذارد. زیرا وقتی نفرت می ورزید، یکایک آن ها را به فعالیتی منفی فرامی خوانید. پس نتیجه ی آن را به صورت روماتیسم ، آرتروز، کشش دردناک مفاصل و التهاب اعصاب و هزار مرض دیگر می بینید. زیرا اندیشه های اسیدی (مسموم) در خون تولید اسید (سم) می کنند. همه ی این ها به خاطر آن است که فکر می کنید جنگ از آن شماست و خود وارد آن

می شوید و آن را به «بازوی بلند خداوند» نمی سپارید .
من به بسیاری از شاگردانم تکرار این جمله را توصیه کرده ام:
«بازوی بلند خدا انسان ها و اوضاع و شرایط را در بر می گیرد. تا وضعیت مرا تحت اختیار خود قرار دهد و از منافع و مصالح من حمایت کند.» تکرار این جمله تصویری از بازوی بلند در ذهن نقش می کند که مظهر قدرت و حمایت است. با این تفکر، دیگر نه مقاومت می کنید و نه نفرت می ورزید. آسوده خاطر بر جای می مانید تا همه چیز خود به خود مسیرش را طی کند. از این رو اندیشه های دشمن که در درون خودتان هستند از بین می روند و پس از آن اوضاع و شرایط نامساعد نیز هماهنگ می شود .

پیشرفت در معنویت یعنی این که انسان بتواند **خاموش** و منتظر بماند یا این که خود را کنار نگهدارد تا خرد لایتناهی بارش را سبک کند و او را به پیروزی برساند. وقتی بار نفرت از دوش انسان برداشته می شود، جان می گیرد و احساس مهر و محبت به همه در او به وجود می آید. آن گاه اعضای بدن نیز کم کم وظایف خود را درست انجام می دهند .

دکتر البوت ادواردی گفته است: «بر همه ی ما واضح است که محبت به دشمنان ، برای سلامت معنویت نیکوست. ولی این که نفی و انکار و هیجانات مسموم به تندرستی انسان لطمه وارد می کند، کشفی تازه و جدید است. مسئله سلامت با هیجانات مرتبط است. عواطف نادرست و هیجانات مکرر، به وجود آورنده ی انواع امراض است. وقتی گوینده ی از محبت به دشمن سخن می گوید، معمولاً کسی به آن توجه نمی کند. زیرا آن را تحمل نا پذیر و مقدس مآبانه می بیند. ولی واقعیت این است که او نه تنها از اخلاقیات ، بلکه از اولین قوانین تندرستی و سلامت سخن می گوید. هیچ انسانی نباید نفرت بورزد. زیرا سلامت خود را به خطر می اندازد. نفرت همانند وارد کردن مکرر زهر در بدن است. با اصرار بر این که ترس را در وجود خود از بین ببرید، با خیال پردازی های یک آرمان گرا مواجه نیستید. بلکه نسخه ای

به دست شما رسیده که ارزش آن مانند نسخه ی پزشک است.»
همه ی این ها برای برقراری تعادل است و بدون ذهن متعادل نمی توانید هیچ غذایی را صرف نظر از میزان گالری آن هضم کنید .
عدم مقاومت، هنری است که پس از کسب آن می توانید جهان را کسب کنید! خیر و صلاح جاودان انسان هرگز با اراده و تلاش شخصی به دست نمی آید .
شعری از شاعری که نامش را نمی دانم ، در این جا آورده ام :

از هر چه که می گریزد به دور باش
که هما خواهد آمد
راه را باز کن، که آمد .
چشم باز کن، که به درگاه نشست .

از ورزشکار مشهوری به نام لاولاک پرسیدند چگونه می توان سرعت و استقامت او را به دست آورد؟ پاسخ داد: «**خوب استراحت کردن را یاد بگیرید**» . حال بیایید ما نیز به همان اندازه استراحت کنیم. او وقتی در حال دویدن بود از همه ی دوندگان آرام تر و از هر وقت دیگر آسوده خاطر تر بود .
موفقیت زمانی از راه می رسد که اصلاً انتظارش را ندارید. آن قدر باید صبر کنید تا قانون جاذبه عمل کند. هرگز در عمر خود مغناطیسی متزلزل و مضطرب نخواهید دید. مغناطیس، بدون اعتنا به اطراف خود» بی حرکت می ایستد. زیرا می داند که سوزن ها به سوی او خواهد آمد. آرزوهای ما زمانی سر می رسد که خود را رها کنیم و آرام منتظر باشیم .

در دوره های مکاتبه ای (از راه دور) خود تاکید می کنم: «**هرگز نگذارید آرزوی قلبی شما به مرض قلبی تبدیل شود** . وقتی بیش از حد چیزی را بخواهید تمام جاذبیت خود را از دست می دهید، زیرا مضطرب و هراسان در رنج خواهید بود و به

دلهره و نگرانی می افتید.» یک قانون بی اعتنایی هست که می گوید: «هیچ یک از این ها تکانه نمی دهد!»

گاه کشتی های انسان از روی دریای بی اعتنایی به مقصد می رسند.

بسیاری از کسانی که به حقیقت می پردازند با مخالفت و دشمنی دوستان خود مواجه می شوند. زیرا دوستانش بیشتر نگران کتاب ها و سخنرانی هایی هستند که آن ها می خوانند و یا می شنوند .

دوستی کتاب بازی زندگی و راه و رمز آن بازی را به خانه ی برادرش برد تا آن را آن جا بخواند. هیچ کدام از مردان جوان خانواده زیر بار نرفتند که آن را بخوانند. و می گفتند: «ما اهل این خرافات نیستیم. یکی از آن ها راننده ی تاکسی است. شبی وقتی در حال رانندگی بود چشمش به گوشه ی ماشین افتاد و همان کتاب را دید که آن جا افتاده است. روز بعد به عمه اش گفت: «دیشب کتاب عجیبی در تاکسی پیدا کردم و خواندم. کتاب جالبی بود. خانم شین کتاب دیگری نوشته است؟»

خدا برای انجام معجزات خود گاهی یک دور کامل چرخ و فلکی می زند. من به خاطر شغلم با همه نوع انسان سروکار دارم. بسیاری از آن ها ناراضی و تعداد کمی راضی و سپاسگزارند. روزی مردی به من گفت: «من از نعمات زیادی بهره مندم که باید برای هر یک از آن ها سجده ی شکر به جا آورم. سلامت و پول کافی نیز دارم ولی هنوز مجردم!»

مزمور هشتاد ونهم بسیار جالب است ، زیرا دو نفر در این قسمت شرکت دارند (همه ی مزامیر به صورت نظم اند). مزمورخوانی که آواز سر می دهد و خدای لشکرها که به او پاسخ می دهد. سرودی در حمد و ثنای بازوی خداوند است .

«رحمت های خداوند را تا به ابد می سرایم.»

«ای خدای لشکرها، چه کسی مثل تو غدیر است؟»

«بازوی تو قوی است و دست تو نیرومند و دست راستت متعال»

«آن گاه خدای لشکرها پاسخ می دهد :

«دست من با او استوارتر خواهد شد» .

«بازوی من نیز او را قوی خواهد کرد» .

«رحمت خویش را تا ابد اباد برای او خواهم فرستاد .

و عهد من با وی استوار خواهد بود» .

فقط در کتاب مقدس و داستان های پریان کلمه «تا ابد اباد» را می بینیم در دنیای مطلق، انسان بی زمان و مکان است و نباید این خیر و صلاح او «از ازل تا ابد اباد» باشد. داستان های پریان پر از اساطیر کهن پارسی بودند که اساس آن ها حقیقت بود.

«علاءالدین و چراغ جادو همان تصویر عینی کلمه است. علاءالدین چراغ را دزدید و به همه ی آرزوهای خود رسید. کلام تو چراغ جادوی توست! کلمات و اندیشه ها نوعی برتوافکن هستند که بی ارزش بر نمی گردند. دانشمندی گفته است که «کلمات در هاله ای از نور قرار دارند و انسان مرتباً نتیجه ی کلام خود را می بیند» . در یکی از جلساتم ، دوستی به من گفت که مرد همراه او بیش از یک سال پیش بیکار است. به او گفتم: «اکنون موعد مقرر است. اکنون روز نجات است. امروز روز خوش اقبالی حیرت انگیز من است.» و تاکید این کلمات رابه او توصیه کردم. دیدم که برق شادی در چشمانش درخشید و پس از مدت کوتاهی کاری با حقوق سالیانه نه هزار دلار پیدا کرد .

زنی به من گفت وقتی برای هدیه ای که به من داده بودند ، برکت طلبیده و گفته بود: «هر هدیه ای هزاران برابر خود اهدا کننده بازمی گردد.» بی درنگ یک اسکناس یک دلاری کنار گذاشته بود و با ایمان کامل تأکید کرده بود: «این یک دلار تبرک است و هزار برابرش بازمی گردد. پس از مدت کوتاهی به طور غیرمنتظره هزار دلار دریافت کرد .

ولی چرا برخی از مردم سریع تر از دیگران به این موضوع می رسند؟ زیرا گوش

های آن‌ها شنواتر است. در انجیل متی باب سیزدهم، عیسی مسیح حکایت کشاورزی را می‌کرد که دانه‌هایی که در زمین نیکو کاشته می‌شدند بار می‌آورد. ولی به شما نصیحت می‌کنم که: «به کلامی گوش فرادهید که بارقه‌ای از تحقق آرزو را برایتان بیاورد. کلامی که دل آگاه تو را از اطمینان و یقین پر کند و این کلام نتیجه خواهد داد.»

روزی به فروشگاه‌های رفتیم که مدیرش را از قبل می‌شناختم. به یکی از کارمندان او یک کارت حاوی جملات تأکیدی داده بودم. به شوخی به او گفتم: «برای تو کارت را هدر نمی‌دهم چون از آن استفاده نمی‌کنید.» گفت: «حالا یکی بده قول می‌دهم که از آن استفاده کنم.» هفته‌ی بعد که به آن جا رفتم یک کارت به اودادم. قبل از این که از فروشگاه بروم هیجان زده به دنبالم دوید و گفت: این جمله را تکرار کردم. دو مشتری وارد مغازه شدند. «آن جمله این بود: «اکنون موعد مقرر است. امروز روز خوشی اقبالی حیرت‌انگیز من است.» پس جمله کار خود را کرده بود!

چه بسیارند مردمی که منظور خود را با کلماتی بی‌پروا و با اغراق بیان می‌کنند. من بسیاری از موضوعات درس‌هایم را در بین مردم پیدا می‌کنم. مثلاً دختر جوانی که مجله‌ای می‌خواست تا در زمان انتظار نگاهی به آن بیاندازد به منشی گفت: «مجله‌ی سینمایی بسیار هیجان‌انگیزی به من بده.» مجله‌ای که می‌خواست آخرین شماره‌ی مجله‌ی سینما بود. گاهی از مردم می‌شنویم: «ای کاش هیجان‌انگیزترین اتفاق روی می‌داد.» بی‌خبر از این که این جمله چه عواقب ناخوشایندی بر ایشان به همراه خواهد داشت تازه بعد از آن تعجب می‌کنند که چرا این اتفاق افتاد؟ در همه‌ی دروس دانشکده‌ها باید درس مابعدالطبیعه را جزو واحدهای اجباری قرار دهند. مابعدالطبیعه همان بصیرت دوره‌های مختلف زندگی است. یعنی دانش کهنی که در طی قرن‌ها، نسل به نسل در کشورهای مثل مصری هند و یونان یاد می‌گرفتند. هرمس المثلث معلم بزرگ مصر بود که تعلیم او کاملاً نگهداری و حفظ شده است و پس از قرن‌ها به ما رسیده است. او روزگاری در مصر می‌زیست که انسان به بلوغ فکری نرسیده بود. با مطالعه دقیق و بررسی «کی بالیون» می‌بینم که او همان

دانشی را یاد می داد که امروزه ما آن را فراموش کرده ایم. او می گفت که هر حال و شرایط ذهنی با موج و طیف خاصی همراه است و با هر طیفی به آن بوزانید با آن یکی می شوید. پس بیاید تا همگی از این لحظه طیف (نفحه ی) کامیابی و سعادت بوزانیم ▪

اکنون موعد مقرر است . امروز، روز خوش اقبالی حیرت انگیز من است ▪

قرار گرفتن بر سر چند راهی

امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید کرد؟

(یوشع: ۲۴: ۱۵)

هر روز لازم است (بر سر چند راهی ها) انتخاب کنید .

«این کار را بکنم بهتر است یا آن کار را؟»، «صلاح در این است که بروم یا بمانم؟» بسیاری از مردم نمی دانند که در برخی از موقعیت ها چکار کنند و سراسیمه خود را به هر دری می زنند و اجازه میدهند دیگران برایشان تصمیم گیری کنند. پس از آن هم پشیمان می شوند که چرا به نصایح دیگران گوش دادند ولی برخی هم با دقتی وسواسی به استدلال می پردازند و چنان وضعیت را سبک و سنگین می کنند که انگار در مغازه ی عطاری مشغول معامله اند. و تازه وقتی به هدفی نمی رسند حیرت می کنند .

اما برخی دیگر راه سحرآمیز «شهود» را دنبال می کنند و در یک چشم به هم زدن خود را در ارض موعود خویش می بینند. شهود، نیرویی معنوی، و بسیار فراتر از ذهن استدلالی است و هرچه را که آرزومند آن هستید با کمک آن می یابید . در کتاب بازی زندگی و راه و رسم این بازی، نمونه های فراوانی از موفقیت هایی را ذکر کردم که حاصل استفاده از این قدرت شگفت انگیز بوده است. این جمله را نیز گفته ام که :

«دعا مثل تلفن به خداست و شهود، تلفن خدا به انسان است» .

پس از امروز تصمیم بگیرید که از شهود خود کمک بگیرید و همان راه را دنبال کنید. من در کلاس خود همواره روش پرورش شهود را آموزش می دهم. این نیرو در بیشتر انسان ها خفته است. از این رو می گویم: «ای که خوابیده ای بیدار شو! برخیز تا راه نمودهایت را ببینی و گواهی دلت را بشنوی. برخیز تا به الوهیت باطن خود بنگری!» کلود براگدون گفت: «شهودی زیستن یعنی همان چهاربعدی زندگی کردن.

فرض کنیم بر سر چند راهی قرار گرفته اید و هم اکنون باید تصمیم گیری کنید.

رهنمودی مشخص و خطاناپذیر بطلبید و مطمئن باشید که هدایت می شوید » .

در «صحیفه یوشع» رویدادهای بسیاری را می بینیم که تفاسیر ما بعدالطبیعه دارند .

«و بعد از وفات موسی بنده خداوند واقع شد که او یوشع بن نون خادم را خطاب کرد

و گفت موسی بنده ی من وفات نمود. پس برخیز و از اردن عبور کن. تو و تمام این

قوم به زمینی که من به ایشان می دهم بروید که هر جا پای نهید، به شما داده ام

چنان که به موسی گفتم »

«پا» نماد درک و فهم است و مفهوم مابعدالطبیعی این آیه آن است که هر چه را که

بفهمیم از آن ماست و هر چه که در آن جا ریشه گیرد از ما جدا نخواهد شد » .

و در ادامه می خوانیم: «هیچ کس در تمام ایام عمرت توان مقابله با تو را نخواهد

داشت. همان طور که با موسی بودم با تو خواهم بود و تو را ترک نخواهم کرد. فقط

قوی و دلیر باش تا بر حسب تمام شریعتی که موسی به تو امر کرده ، آگاه عمل کنی.

زنهار که از آن حد به راست یا چپ تجاوز نمایی تا هر جا روی کامیاب شوی » .

از این جمله درمی یابیم که کامیابی تنها با قوی و شجاع بودن در پیروی از قانون

معنویت امکان پذیر است. حال دوباره «بر سر چندراهی» قرار می گیریم ضرورت

انتخاب !

« امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید کرد.» عقل یا هدایت الهی را؟

مرد مشهوری که از نظر مالی بسیار موفق بود و برای خود قدرتی شده بود به

دوستی گفت: «من همیشه شهودم را دنبال می کنم و نماد خوش شانسی و اقبالم»

الهام و وحی مهم ترین جزء زندگی است. مردم در جستجوی الهام به جلسات می

آیند. بارها به چشم خود دیده ام که کلام درست ، فعالیت الهی را در امورشان جاری

می کند. زنی که در کارش گره افتاده بود نزد آمد. به او گفتم: «بگذار خدا این

وضعیت را سروسامان دهد. « جمله ام را تکرار کردو بر او اثر گذاشت. سپس به او گفتم این جمله را تکرار کن: «من این وضعیت را به خدا می سپارم تا به آن سرو سامان بخشد. « او بلافاصله خانه ای را اجاره کرد که مدت ها خالی بود .

بگذارید خدا هر وضعیتی را سروسامان بخشد زیرا وقتی سعی

کنید خودتان این کار را انجام دهید، همه ی امور را به هم می ریزید .

در کلاس های «پرسش و پاسخ» از من می پرسند: «چه کار کنیم تا خدا وضعیت ما را سروسامان دهد؟ وقتی می گوید خودمان نمی توانیم وضعیتمان را سروسامان دهیم، یعنی چه ؟

من پاسخ می دهم: «شما می خواهید با عقل مسئله را حل کنید. مثلاً عقل هم می گوید الان وقت معامله نیست و شرایط نامساعد است. تا پایین دست نگهدار. حال آن که در قانون معنویت فقط یک چیز وجود دارد آن هم «زمان حال» است !
«و قبل از آن که بخوانند، پاسخ می دهم.» زیرا زمان و مکان، رویاست و برکت شما در انتظار است تا با کلام و ایمان خود آشکارش کنید .

«امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید کرد.» ترس یا ایمان را؟
هر عملی که ناشی از ترس باشد، ریشه ی شکست آن کاشته شده است. توکل به خدا مستلزم قدرت و شهامت فراوان است. ما اغلب در امور کوچک به خدا توکل می کنیم ولی وقتی وضعیتی بسیار دشوار پیش می آید فکر می کنیم بهتر است خودمان دست به کار شویم. و به این ترتیب شکست خود را تدارک می بینیم .
خلاصه نامه ای که از زنی از اهالی غرب آمریکا به دستم رسید برایتان بازگو می کنم. زیرا نشان می دهد که چگونه ممکن است اوضاع در یک چشم بهم زدن عوض شود. «شانس آوردم که کتاب بازی زندگی و راه و رسم این بازی را خواندم. من

چهار پسر، ده ساله و سیزده ساله و پانزده ساله و هفده ساله دارم. خدا را شکر که پسرهایم نیز با این کتاب آشنا شدند تا بتوانند به راحتی چیزهایی را که حق الهی آن ماست به دست آورند، خانمی که این کتاب را به من قرض داد کتاب های دیگری نیز جلویم گذاشت ولی این کتاب مرا به سوی خود جذب کرد. پس از مطالعه آن فهمیدم که من فقط سعی می کرده ام به روش الهی زندگی کنم. ولی قانون آن را نمی فهمیدم و گرنه بسیار بیشتر پیشرفت می کردم.

در ابتدا فکر می کردم پس از این همه سال مادر بودن، پیدا کردن کار در این بازار کسب و کار، محال باشد ولی این جمله را تکرار کردم: «جایی که راه نیست خدا راه را می گشاید.» و او نیز به راستی راه را برایم گشود .

برای شغلم به راستی سپاسگزارم. و وقتی مردم می پرسند: «با وجود چهار پسر در حال رشد و اداره ی خانه ، آن هم پس از مدت طولانی در بستر ماندن و پشت سر گذاشت این همه بیماری های وخیم و بدون کمک خویشاوندان ، چگونه از عهده این کار سنگین برمی آیی ، فقط لبخند می زنم و می گویم

« جایی که راه نیست خدا راه را می گشاید. » خدا درست هنگامی راه کسب و کار را برای او گشود که همه ی دوستانش ان را غیرممکن می دانستند.

شخص عادی تقریباً همه ی کارها را غیرممکن می پندارد.

روز بعد همین موضوع برای خودم تکرار شد. در مغازه ای دستگاه قطره چکان زیبایی دیدم که به اندازه ی یک فنجان گنجایش داشت. با اشتیاق به دوستانم آن را نشان دادم و گفتم: «نگاه کنید چقدر زیباست!» و یکی از آن ها گفت: «ولی به درد هیچ کاری نمی خورد.» دیگری گفت: «اگر مال من بود می انداختمش دور.»

ولی من بالعکس گفتم: «اتفاقاً، با آن می توان خیلی کارها انجام داد.» و همین طور هم شد .

دوستان من جزو کسانی بودند که همیشه منفی فکر می کنند و می گویند: «محال است!» ولی همه ی افکار و آرمان های بزرگ با مخالفت روبرو می شوند. بر شما واجب است که نگذارید سدی جلوی راهتان به وجود آید و مانع شما شود .
راه حکمت و فرزاندگی را درپیش گیرید: «و زنهار که از آن حد به چپ و راست تجاوز نمایی تا هر جا روی کامیاب شوی » .

در آیه سیزدهم از باب بیست و چهارم «صحیفه یوشع به موضوعی قابل توجه برخورد می کنیم: «و زمینی که در آن زحمت نکشیده اید و شهرهایی که بنا ننموده اید را به شما دادم که در آن ساکن باشید و از تاکستان ها و باغات زیتون که نکاشته اید بهره مند شوید. »

این آیه نشان می دهد که انسان نمی تواند چیزی را به دست آورد. و برکات او به صورت هدیه به او عطا می شوند. (تا هیچ کسی برای آن ها به دیگران فخرنفرود) .

**با بصیرت ثروت، موهبت ثروت به ما عطا می شود
و با بصیرت کامیابی، موهبت کامیابی !
زیرا کامیابی و فراوانی، مقام هایی ذهنی هستند .**

«زیرا که خداوند ما، پدران ما و ما را از زمین مصر (از خانه ی بندگی) بیرون آورد .»

زمین مصر نماد تاریکی است و خانه ی بندگی جایی است که انسان، اسیر ترس ها و تردیدها و معتقد به فقر و محدودیت خود است و درواقع ، نتیجه ی طی گردن راه نادرست است .

بدشانشی همان شکست در پیروی از جان است که به کمک شهودچیزی را به ما نشان داده است .

همه ی کارهای بزرگ توسط کسانی صورت گرفته که از آرزوهای بزرگ خود دست نکشیده اند .

هنری فورد ، پس از دوران میانسالی بود که به فکر اتومبیل فورد افتاد. برای جمع آوردن سرمایه نیز با مشکلات بسیاری روبرو شد، به گونه ای که دوستانش فکر می کردند دیوانه شده است. پدرش ناراحت به او گفت: « آخر چرا شغل خوبی را که بیست و هفت سال به آن مشغول بودی به خاطر دیوانگی خودت رهایش می کنی؟» اما هیچ کس نتوانست سر راه هنری قرار گیرد .

پس برای بیرون آمدن از زمین مصر باید راه درست را انتخاب کرد. وقتی بر سر چند راهی قرار می گیرید، راه درست را انتخاب کنید. «فقط قوی و شجاع باش تا بر حسب تمام شریعتی که موسی به تو امر کرده، آگاه عمل کنی. زنهار که از آ حد به راست یا چپ تجاوز نمایی تا هر جا روی کامیاب شوی .»

باشد تا این دفعه که به سر چند راهی رسیدیم ، بی باکانه به ندای شهودگوش فرادهمیم. در کتاب مقدس این ندای شهود به «آواز ملایم و آرام» تشبیه شده است. و «اما معلمان تو دیگر پنهان نخواهند بود بلکه چنان تو معلمان را می بینی و گوش هایت سخنی از پشت سر می شنوند که می گوید راه این است و همان را طی کن.» خیر و صلاحی گه قبلاً برای شما تدارک دیده شده در همین مسیر است . «و زمینی که در آن زحمت نکشیده اید و شهرهایی که بنا ننموده اید را به شما داده ام که در آن ساکن باشید و از تاکستان ها و باغات زیتون آن که نکاشته اید می خورید.»

من در پناه لطف خداوند و به برکت او راه درست را در پیش می گیرم .

جایی که راه نیست خدا راه را می گشاید.

چگونه می توان از دریای سرخ خود عبور کرد؟

به قوم بگو که پیش بروند.

(لغو خروج، ۱۴:۱۵)

یکی از مصیبت بارترین حکایات کتاب مقدس در مورد رد شدن قوم یهود از دریای سرخ است. موسی آن ها را از زمین مصر که همان سرزمین بندگی و اسارت بود، بیرون می برد ولی مصریان آن ها را تعقیب می کردند .

قوم یهود نیز مانند بیشتر مردم دوست نداشتند که به خدا توکل کنند. از این رو میان آن ها زمزمه افتاد و به موسی گفتند: «آیا ما در مصر به تو نگفتیم که در زمین مصر خدمت کنیم بهتر است تا در صحرا بمیریم؟»

موسی به قوم گفت: «نترسید و بایستید که خداوند شما را نجات می دهد و امروز آن را به عینیت می رساند و مصریان را تا ابد نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید».

در این جا می توانیم بگوئیم که موسی ایمان را در قوم خود قطعی کرد. زیرا آن ها ترجیح می دادند برده ی مصریان باشند (مصر همان تاریکی است) ولی با ید باجهشی بزرگ به سوی ایمان ، از صحراگذشت تا به ارض موعود رسید.

تردیدها و ترس ها پیرامون انسان جمع می شوند ولی همیشه کسی هست که بگوید «پیش برو.» همیشه یک موسی سر راهتان قرار می گیرد که گاهی یک دوست و گاه یک شهود خواهد بود.

خداوند به موسی گفت چرا نزد من گله می کنی ؟ به قوم بگو کوچ کنند (پیش روند.) و اما تو عصایت را بلندکن و دست خود را به سوی دریا اشاره کن و آن رانصف کن تا از وسط دریا رد شوند. پس موسی این کار را انجام داد و خداوند دریا را با باد شدید تمامی شب برگردانید و وسط دریا را خشک ساخت و آب را شکافت .

و قوم از میان دریا به روی خشکی رد شدند به گونه ای که چپ و راستشان دیوار بود و مصریان با اسب و سواران فرعون از عقب تاختند و به میان دریا آمدند و

خداوند به موسی گفت دست خود را دوباره به سوی دریا اشاره کن و آب در حرفت طلوع صبح به جریان عادی خود برگشت و مصریان گریختند ولی خداوند مصریان را زیر دریا انداخت و آب هابه جای خود برگشت و همه آنان را در برگرفت و حتی یکی از ایشان نیز باقی نماند.»

حال به یاد آورید که کتاب مقدس از تک تک افراد می گوید. یعنی حکایت صحرای تو و دریای سرخ تو و «ارض موعود» تو است.

هر انسانی آرمان و ارض موعودی دارد ولی آن قدر اسیر مصریان (اندیشه های منفی) شده اید که همه ی این ها دور از دسترس و محال یا بزرگ تر از ان چه شدنی است جلوه می نماید و فکر می کنید با توکل به خدای صحرای بدتر از مصر می روید و از آن می ترسید و از کجا معلوم که ارض موعودی وجود داشته باشد؟ ذهن استدلالی همواره از مصریان یاد می کند و از آن ها حمایت می کند ولی به زودی کسی یا چیزی به انسان می گوید: «پیش برو!» و معمولاً آن موقعیتی است که ناخودآگاه به سوی ان کشیده می شوید.

یکی از شاگردانم که نوازنده ی ماهر پیانو ست و در خارج از کشور نیز موفقیت های بسیاری کسب کرده بود، با مجموعه ای از روزنامه ها درباره ی کنسرت هایش با خوشحالی بازگشت. یکی از خویشاوندان او به کارش علاقمند شد و پیشنهاد کرد که از نظر مالی او را تامین می کند تا در جاهای مختلف کنسرت داشته باشد و مدیری برای امور مالی و حسابداری هزینه ها انتخاب کردند و ترتیب فروش بلیط ها را نیز دادند. پس از یکی دو کنسرت چیزی از پول ها نمانده بود و مدیر مالی همه را بالا کشیده بود.

وقتی شاگردم برای اولین بار نزد من آمد ناراحت و آشفته بود و نفرت بسیاری نسبت به آن مرد در دلش بود. او چندان پولی نداشت و فقط می توانست اجاره ی اتاق سرد و بی روح خودش را بدهد و دیگر انگیزه ای برای ادامه ی کار نداشت. در واقع در بندگی مصریان: یعنی نفرت و فقر و محدودیت خود بود. یکی از شاگردانم او را با خودش به یکی از جلساتم آورد. او نیز سرگذشت خود را برایم بازگو کرد. گفتم: «ابتدا باید نفرت و انزجار خود رانسبت به ان مرد کنار بگذاری. به محض این که او را

عفوکنی موفقیت به سویت بازمی گردد. زیرا توبه قانون عفو و بخشایش عمل کرده ای.»

این کار آن قدر بزرگ به نظرمی رسید که انجام آن تقریباً کاری غیرممکن بود. در این هنگام خویشاوندش نیز از او مبلغ خرج شده را می خواست و همچنان زمان دادگاه نزدیک می شد و او پولی نداشت.

از شاگردم دعوت شد که به کالیفرنیا برود و آن مرد را بخشیده بود و دیگر آزرده خاطر نبود.

پس از چهار سال، ناگهان او را به دادگاه احضار کردند به محض این که به نیویورک رسید از من خواست تا برایش دعا کنم و کلام لازم را بر زبان آورم. در ساعت مقرر، در دادگاه حاضر شد. ولی همه چیز خارج از دادگاه ترتیب داده شده بود. قرار شد مرد ماهانه آن پول را بپردازد.

او شادمان نزد من آمد و گفت دیگر کمترین نفرتی نسبت به او نداشتم وقتی با او سلام و

احوالپرسی گرمی کردم بسیار متعجب شد. خویشاوند شاگردم نیز گفت که همه ی پول متعلق به اوست و پس از آن حساب بانکی اش پر از پول خواهد شد. پس از مدت کوتاهی به ارض موعود خود رسیده بود زیرا از خانه ی بندگی (نفرت) بیرون آمده و از دریای سرخ گذشت. اندیشه مثبت او نسبت به آن مرد، آب های دریا را از هم جدا کرد و او توانست از زمین خشک بگذرد.

زمین نماد عنصری اساسی در زیر «پا»ست و «پا» نماد درک و فهم است. موسی یکی از بزرگترین شخصیت های کتاب مقدس است.

خداوند به موسی گفت که قوم خود را از مصر بیرون ببرد و تنها رسالت او مقابله با فرعون برای رهایی بندگان او نبود بلکه رسالتش برانگیختن سرکشی و عصیان قومی بود که در زیر کارهای سخت، نیروی ابتکار و تفکر خود را از دست داده بودند. مقابله و رویارویی او در چنین اوضاع و شرایطی به نبوغ عظیم و ایمانی راسخ و شجاعت و از خودگذشتگی کامل نیاز داشت و با این صفات که تماماً در او وجود

داشت ، او را حلیم ترین انسان نامیده اند. همه ی ما اصطلاح «حلم موسی» را شنیده ایم. او آن قدر در برابر فرمان های خداوند بردبار بود که این نام بر او برآورده شد.

خداوند به موسی فرمود: «و اما تو دست خود را بلندکن و به سوی دریا اشاره کن و آن را بشکاف تا قوم از میان دریا بر روی خشکی رد شوند.» و او که هرگز شک بر دلش وارد نشد به قوم گفت: «پیش روید!» این فرمان واقعاً مستلزم شجاعت و شهامت بی نظیر است. پیش راندن مردم به دریا، با این ایمان که اصلاً غرق نخواهند شد. و اما معجزه ی خداوند را بنگرید!

و خداوند دریا را با باد شدید در تمامی شب ،گردانید و لیکن دریا را خشک ساخت و آب را شکافت.»

اکنون بدانید که چه بسا ممکن است این معجزه برای خودتان نیز هر لحظه پیش بیاید. اکنون به مشکل خود بیاندهشید. شاید به خاطر این که مدت بسیاری در اسارت فرعون ها (ترس ها، دودلی ها و ناامیدی خود) زندگی کرده اید، دیگر نیروی ابتکار و تفکر خود را از دست داده اید. به خود بگویید «پیش برو!»

«و خداوند دریا را با بادی شدید در تمامی شب برگردانید.»

این باد شدید یک جمله ی تاکیدی نیرومند است .

مثلاً اگر مشکل شما مربوط به مسائل مالی است ، مرتباً بگویید: «خداوند روزی رسان من است و شگفتی های بزرگ شادی آور من اکنون در پرتو لطف الهی و از طریق عالی به سوی من می شتابند.»

شنیده ایم که خداوند معجزه های خود را با روش های عالی به انجام می رساند. برخی از راه ها حیرت انگیز و غیرمنتظره هستند و به محض این که کلام لازم را بر زبان آورید و برکات و نعمات را بطلبید، یعنی همان باد شدید را به دریا وزانده اید . پس بر دریای سرخ فقر و محدودیت خویش غلبه کنید. یعنی کار بی باکانه ای انجام دهید که عمل بی باکانه و شهامت خود را به ایمان نشان دهید. مثلاً کسی از شاگردانم به گردشگاهی تابستانی دعوت شده بود که بسیار متداول و مد آن روز

بود .

او به خاطر این که مدت ها در بیلاق زندگی بی تحرکی داشت کمی اضافه وزن پیدا کرده بود و لباس هایش دیگر اندازه اش نبودند. و برای چنین جایی لازم بود لباس مناسب مهمانی عصرانه بپوشد و نمی دانست چه کاری باید انجام دهد. زیرا دعوت ناگهانی بود و او پول و آ مادگی لازم را نداشت. برای مشورت نزد من آمد به او گفتم: «به شهود خود (گواهی دلت) توجه کن. هرچه دلت می گوید انجام بده.» گفت: «بی باکانه به جایی که دعوت شده ام بروم.» پس برای خود ا تومبیل رزرو نمود و رفت .

وقتی به خانه دوستش رسید از او استقبال گرمی کردند و سپس میزبان با شرمندگی گفت: «امیدوارم از حرفم ناراحت نشوی. من چند دست لباس و صندل عصرانه را که هیچ گاه به تن نمی کنم در اتاقت گذاشته ام که نمی دانم به درد تو می خورد یا نه؟»

شاگردم با خوشحالی پذیرفته بود و به دوستش اطمینان داده بود که حتماً از آن ها استفاده خواهد کرد. و هر کدام را برداشته بود گویی به تن او دوخته بودند. در واقع او بر دریای سرخ خود غلبه کرده بود و از روی زمین خشک رد شد.

آب های «دریای سرخ» از هم می شکافد و من از روی زمین خشک می گذرم
و هم اکنون به سوی «ارض موعود» خود پیش می روم .

نگهبان دروازه

و من نگهبانان را بر شما گماردم (که می گفتند) به آواز کرناگوش فرا دهید .
(کتاب ارمبا: ۶: ۱۷)

همه ی ما باید از دروازه های تفکرات خود نگهبانی کنیم. نگهبان دروازه همان هشیاری برتر ماست .

این قدرت و اختیاریه ما داده شده است که تفکرات خود را انتخاب کنیم ولی به دلیل این که هزاران سال در فکر دنیا بوده ایم مهار کردن آن بسیار دشوار است. و این تفکرات همانند گله رمیده گوسفندان به سوی ذهن ماحمله می کنند .
ولی یک سک گله ، خود به تنهایی می تواند آنان را مهار کند و به سمت آ غل براند .

یادم می آید خیلی وقت پیشی فیلمی دیدم که در آن یک سگ گله عهده دار مراقبت از گله بود. همه ی گله به جز سه تای آن ها کنار هم جمع بودند و فقط آن سه تا مقاومت می کردند و بع بع کنان پا می کوبیدند. سگ فقط جلوی آن ها نشست و نگاهشان کرد و هیچ عکس العمل دیگری انجام نداد. پس از مدت کوتاهی آن سه نیز په آ غل رفتند .

ما هم باید بیاموزیم که اندیشه ها و تفکرات خود را په همین روشی مهار کنیم یعنی، با عزمی جزم و آرام نه با مقاومت .

وقتی افکارمان دروغواست، فقط یک جمله ی تاکیدی را انتخاب می کنیم و مکرر تکرارش می کنیم .

گاهی ممکن است نتوانیم آن ها را کاملاً مهار کنیم ولی کلام در اختیار مان است و تکرار بر ذهن نیمه هشیار اثر می گذارد و قدرت تسلط به ما می دهد .

درباب ششم کتاب ارمیا، آمده است: «و من نگهبانان را بر شماگماردم (که می گفتند به آواز کرناگوش فرادهید)».

شادمانی و کامیابی شما در زندگی به نگهبان افکارتان بستگی دارد. زیرا این افکار به زودی عینیت می یابند.

برخی از مردم فکر می کنند که با فرار از شرایط ناخوشایند پیش آمده می توانند از آن رهایی یابند. ولی آن هر جا بروند همین وضعیت را خواهند داشت. و آن قدر این تجربه ها در زندگیشان تکرار می شود تا درس هایی که باید فراگیرند را بیاموزند. این موضوع را در فیلم جادوگر شهر زمرد می بینیم.

دروتی دختر کوحک بسیار غمگینی است. زن بدجنس دهکده می خواهد سگش توتو را از او بگیرد. از ناامیدی نزد عمه «اما» و عمو «هنری» می رود ولی آن ها هم او را جدی نمی گیرند. و به او می گویند «برو پی کارت!»

دخترک به سگش می گوید: «آن بالا بالاها، تو آسمان ها، جایی که همه خوشبختند یک آدم بدجنس هم پیدا نمی شود جای خیلی خوبی هست که می خوام برم آن جا!»

ناگهان تندبادی می آید و دروتی و توتو را باخود به شهر «زمرد» در بالای آسمان می برد. در ابتدا همه چیز خوب و جالب به نظر می رسد ولی زن بدجنس به جادوگری وحشتناک تبدیل شده بود که باز قصد گرفتن توتو را دارد. حالا دیگه دروتی دلش می خواسته به دهکده خودش برگردد.

ولی به او گفته اند باید جادوگر شهر زمرد را پیدا کنی تا به آرزویت برسی چون او خیلی قویست و می تواند خواسته ات را برآورده کند.

دروتی هم شروع به جست و جو می کند. در راه مترسگی می بیند که مغز ندارد و به خاطر همین ناراحت است. مرد آهنی می بیند که قلب ندارد و به آن دلیل بسیار ناراحت است. به شیری برخورد می کند که دل و جرأت ندارد و او هم به این دلیل بسیار غمگین است. دروتی به آن ها می گوید:

«باید همگی برویم تا از جادوگر هرچه می خواهیم، بگیریم»

راه خطرناکی در پیش داشتند و با موانع گوناگونی برخورد کردند. زیرا جادوگر بد جنس می خواست دروتی را بگیرد تا توتو و دمپایی های یاقوتی رنگش را که از او محافظت می کردند بدزد .

عاقبت به قصر جادوگر رسیدند و سراغ او را گرفتند. اما همه اظهار بی اطلاعی می کنند زیرا تا به حال کسی او را ندیده بود و او به طرز اسرارآمیزی در قصر زندگی می کرد .

ولی بالاخره به کمک فرشته خوب وارد قصر می شود. و می بیند که جادوگر همان شعبده باز حيله گری است که در دهکده دروتی زندگی می کند. همه ناامید می شوند و فکر می کنند که دیگر نمی توانند به آرزوهای خوب خود برسند. ولی فرشته که آن ها نشانی می دهد که به آرزوهای شان رسیده اند. زیرا مترسک با هر حادثه ای روبرو می شد، ناچار بود عقلش را به کار بیندازد و تصمیم بگیرد که چکار کند پس مغزش را پیدا کرد و مرد آهنی متوجه شد که دروتی را دوست دارد پس قلبش را پیدا کرده است. شیر نیز پردل و جرأت و دلیر شده بود زیرا هر گاه ماجرای پیش آمده بود از خود جرأت و شهامت نشان داده بود.

فرشته ی خوب از دروتی پرسید: «تو از تجربه های خود چه چیز یاد گرفتی؟ دروتی گفت: «آموختم که هرچه می خواهم در دهکده ی خودم و در خانه ی خودم است.» آن گاه فرشته عصای

سحرآمیزش را در هوا تکان داد و دوباره دروتی به خانه اش برگشت . در همین وقت دروتی از خواب بیدار می شود و می فهمد مترسک و مرد آهنی و شیر همان کسانی هستند که در مزرعه عمویش کار می کنند و همه خوشحالند که دروتی پیش آن ها برگشته است .

این قصه به ما می آموزد که اگر از مشکلات خود فرار کنیم آن ها ما را تعقیب می کنند. از هیچ وضعیتی ناراحت و آزرده خاطر نباشید تا وزن و سنگینی خود را از دست بدهد. یک قانون جالب بی اعتنایی است که می گوید :

«هیچ یک از این ها بر من شوکی وارد نمی کنند و تکانم نمی دهند» و به عبارتی می توانیم بگوییم که: «هیچ کدام از این ها ناراحت نمی کند».

وقتی که از هیچ چیز ناراحت و آزرده خاطر نباشید، ناراحتی های درونتان ونیز ناپدید می شوند .

به محض این که چشمانت معلمات را ببینند، ناپدید خواهند شد.

«و من نگهبانانی بر شماگماردم (که می گفتند) به آواز کرنا گوش فرادهید .»
کرنا، سازی است که از قدیم برای جار زدن و خبرکردن مردم از موضوعات جدید و پیش آمده به کار می بردند .
هرگاه اهمیت اندشه و تفکر خود و هرکلمه را بدانید دیگر عادت می کنید که در آن ها دقت لازم را به کار ببرید .

قوی تخیل که آن را قیچی ذهن می نامند، مرتباً در حال بریدن تصاویر رویدادهایی است که در زندگی شما رخ می دهند.

چه بسیار کسانی که تصاویر بریده شده ی ذهنشان ، حاصل و در نتیجه ترس شان است. یعنی به دیدن چیزهایی که مشغولند که طرح الهی در آن ها نقشی ندارد.
ولی کسی که «چشم واقعی» دارد، حقیقت را می بیند. نگاه او از شر می گذرد و ان طرف شر را می بیند و می داند که از آن شر خیر و خوبی نشات می گیرد. او همه ی بی عدالتی ها را به عدالت تبدیل می کند و هرکس که به ظاهر دشمن اوست، با خیرخواهی و دعای یک خودخلع سلاحش می کند .

در اساطیر سیکلپ ، می خوانیم نسلی از غول ها که ظاهراً در سیسیل می زیستند فقط یک چشم در وسط پیشانی داشتند. این چشم همان قوه ی تخیل است. قوه ی تخیل در وسط پیشانی بین دو ابرو قرار دارد. بنابراین این غول های افسانه ای نیز نشان دهنده ی این آرمان هستند .

در واقع انسان یک چشم، همان غول است. که هر فکر و اندیشه ی او، سازنده و هرکلمه ی او، کلام اقتدار است .

پس «چشم سوم» نگهبان دروازه است. این چشم همان چراغ روشنکننده ی بدن است. «پس هرگاه چشمت واضح و روشن ببیند، تمام بدنت روشن خواهد بود».

با چشم بسیط، بدن به چشم معنوی «تن نور» تبدیل می شود. با آن دیده ی درون که مشیت الهی و دنیای آرامش و فراوانی و نیکخواهی را می بیند می توان جهان را آزاد کرد .

«طبق ظاهر چیزی داوری نکنید بلکه به درستی و راستی داوری نمایید» .
«و قومی بر قومی شمشیر نخواهند کشید و بار دیگر جنگ را نمی آموزند» .
قانون بی اعتنایی یعنی آزردن خاطر نشدن از ظواهر مخالف امور و دست بردن نداشتن از اندیشه

سازنده ، زیرا در نهایت پیروزی نصیب خواهد شد .

قانون معنویت بسیار فراتر از قانون کارماست .

این همان گرایش ذهنی است که شفادهنده یا علاج کننده باید در برابر بیماری خود آرام و بی اعتنا باشد .

بی اعتنایی به ظواهر امور که خواه فقر، خواه بیماری ، خواه مصیبت و... است در ذهن و بدن و امور بیمار، تحول عظیم به وجود می آورد .

آیه ی ششم باب سی و یکم کتاب ارمیا، به انسان ها خبری شادی بخش می دهد.
زیرا انسان را فارغ از هر نوع تفکر منفی تصور می کند :

«زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان برکوه ها ندا سر می دهند که برخیزید و نزد خدای خود برآیید» .

نگهبان دروازه هرگز نمی خوابد. «او» که حافظ توست، هرگز نمی خوابد. « او » همان چشمی است که از قوم محافظت می کند» .

اما هر که در عالم با تفکرات و اندیشه های منفی زندگی کند، از این «دیده بان» غافل مانده و با این که ممکن است شواهدی از شهود را ببیند ولی باز دنیای او آشفته خواهد بود.

کلمه ها و تفکرات را تنها با عزمی جزم و بیداری می توان مهار کرد. همه ی اندیشه های ترس و شکست و انزجار و نفرت و بدخواهی باید از بین برود.

«هر نهالی که خدا نکاشته ، برکنده باد» .

تکرار آیه ی بالا، تصویر از ریشه در آوردن علف های هرز را به ذهن انسان می آورد. این علف ها، خشک خواهند شد. زیرا دیگر درون خاک نیستند و تغذیه نمی شوند. هرچه بیشتر به اندیشه های منفی توجه کنیم بیشتر آن ها را در ذهن خودپرورش می دهیم .

همواره از قانون بی اعتنایی در زندگی خود استفاده کنید. و هرگز نسبت به اندیشه ها و تفکرات منفی علاقه ای نشان ندهید و به آن ها گرایش نداشته باشید. پس از مدت کوتاهی «لشکر بیگانگان» را چون علف های هرز خشک و نابود خواهید کرد. ذهنتان مالا مال از آرمان ها و اندیشه های الهی خواهد شد و فقط همان را می خواهید که خدا برایتان می خواهد.

یک ضرب المثل چینی می گوید: «آدم عاقل لباسش را به دست خیاط ماهر می دهد». پس شما نیز طرح زندگی خود را به دست طراح الهی بسپارید تا همواره خود را در اوضاع و شرایط عالی ببینید .

مکانی که ایستاده ام، زمین مقدس است. هم اکنون در طرح الهی زندگی خود خواهم بود و با پیوندی همیشگی و جدانشدنی، در وضعیتی قرار می گیرم که اوضاع و شرایط آن عالی است و بهتر از این وجود نخواهد داشت .

راه فراوانی

آن گاه تو انایی مطلق گنج تو، و نقره‌ی خالص برای تو خواهد بود

(کتاب ایوب: ۲۲:۲۴)

«و اگر شرارت را از ضمیر خود دور کنی. و اگر گنج خود را در خاک، و طلای اوفیر را در بین سنگ‌های رودها بگذاری، آن گاه توانایی مطلق گنج تو، و نقره‌ی خالص برای تو خواهد بود. زیرا در آن هنگام به آن شناخت می‌یابی. و روی به خداوند می‌نهی. و نزد او دعا می‌کنی. و او تو را اجابت خواهد کرد. سپس نذرهای خود را ادا می‌کنی. عزم را جزم می‌کنی و آن چه را که می‌خواهی برایت مقرر می‌شود و نور و روشنایی به راحت می‌تابد و آن را برایت مشخص می‌سازد.»

راه فراوانی، مثل خیابان یک طرفه است و راه برگشت ندارد. یا به سوی فقر، می‌روی یا به سوی فراوانی. زیرا کسی که هم هشیاری توانگری و هم هشیاری ناتوانی و فقر را دارد هرگز در دو جهت گام بر نمی‌دارد.

مشیت الهی برای هر انسان خزانه‌ی غیب بی‌کران است! ولی انسان دولتمندبامیل و خواسته‌ی خود در هر زمان به آن دسترسی دارد زیرا اندیشه‌های دولتمند و توانگر، موجب پیشرفت هستند و پیرامون بسیار غنی به وجود می‌آورند.

افکار و اندیشه‌های خود را تغییر دهید تا بی‌درنگ، اوضاع و احوال زندگی شما تغییر کند. زیرا جهان شما، بازتاب آرمان‌ها و کلام خودتان است. و دیر یا زود، حاصل آن‌ها را درو خواهید کرد. (کلمات مانند اجسام یا نیروهایی مرتباً در حال حرکتند تا در زمان خود به زندگی به‌افزینندگان خود بازگردند و حاصل خود را بازگیرند.) کسانی که مرتباً از فقر و محدودیت و شکست سخن می‌گویند همان در زندگی نصیبشان می‌شود.

کسی که از بخت و اقبال خود شکایت می‌کند از نعمت‌های ملکوتی بهره‌مند نمی‌گردد.

زنی را می‌شناسم که به توانگری اهمیتی نمی‌داد و اصلاً شناختی در این مورد

نداشت. به جای خرید لباس نو، لباس کهنه ها را تعمیر می کرد و می پوشید. همواره مراقب بود که ولخرجی نکند و مرتباً به شوهرش گوشزد می کرد که مبادا اسراف یا ولخرجی کند. او مدام می گفت: هرگز چیزی را که توان مالی خرید آن را نداشته باشم نمی خواهم.»

از آن جاکه وضع مالی چندان خوبی نداشت، چیز زیادی نیز در زندگی خود نداشت. ولی یکباره زندگیش به هم ریخت و اوضاع آن زیر و رو شد. شوهرش از خرده گیری ها و افکار محدودش خسته شد و او را ترک کرد. زن، ناامید و دلسرد روزها را به شب می رسانید تا این که روزی یک کتاب درباره ما بعدالطبیعه به دستش رسید که در مورد نفوذ کلام و قدرت فکر و اندیشه نوشته بود.

او تازه متوجه شد که با تفکرات نادرست خود آن تجربیات ناخوشایند را از زندگی خود داشته است. از عمق وجودش به اشتباهاتش پی برد. و تصمیم گرفت تا خطا های گذشته خود را جبران کند. و عزم خود را جزم کرد تا قانون توانگری و فراوانی را به اثبات برساند.

او بی باکانه همه ی پول خود را خرج کرد تا ایمان خود را به خزانه ی غیب برکات و نعمات نشان دهد. پس فقط به خدا توکل کرد و برای کامیابی، چشم از او برداشت. دیگر کلمه ای در مورد فقر و محدودیت نگفت و سعی کرد تا خود را دولتمند و توانگر احساس کند. دوستان قدیمی دیگر او را نمی شناختند. زیرا باجهشی بزرگ به راه فراوانی قدم گذاشته بود. و ثروتی که در عمرش ندیده بود به سویش جاری شد. درهای غیرمنتظره ی بسیاری به روی او گشوده شد و راه های عجیبی جلوی پایش قرار گرفت و درکاری که کوچک ترین اطلاعی از آن نداشت بسیار موفق شد و در نهایت خود را در کمال معجزه دید. چه اتفاقی افتاده بود؟

او باکلمات و اندیشه های تغییر یافته ی خود و تنها با توکل به خدا بارها و بارها به آرزوهایش رسیده بود. و دیگر هیچ حاجتی نداشت که به آن نرسیده باشد. زیرا مرتباً گودال هایش را حفر می کرد و پیوسته سپاسگزار خداوند بود.

همین چند روز پیش کسی به من تلفن کرد و گفت: «بی صبرانه به دنبال کار می گردد.» به او گفتم: «بی صبرانه در جست و جوی کار نباش. با حمد و ثنا به دنبال آن

بگردد. « زیرا عیسی مسیح ، بزرگ ترین استاد ما بعدالطبیعه می گوید :
«برای هیچ چیز فکر نکنید و با دعا و شکرگزاری، خواسته های خود را به خدا
بگویید.»

حمد و ثنا، درها را برویتان می گشاید. زیرا امید و انتظار همواره پیروز می شود .
البته قانون، بدون عناد و غرض است. و آنانی که دارای اندیشه های غنی است بی
شک ثروت و نعمت ها را به سوی خود جاری می کند. ولی طبق گفته ی شکسپیر:
«هر چه با نادرستی به دست آید، کامیابی نامطلوبی به همراه خواهد داشت.» یعنی
هم زود گذر است و هم عاقبت خوبی نخواهد داشت! کفایت خبرهای روزنامه ها را
از گوشه و کنار جهان بخوانیم تا به این نتیجه که «راه خیانتکاران سخت است .
برسیم بنابراین باید خواسته ی خود را مستقیماً از خزانه ی غیب بطلبیم و تنها
چیزی را بخواهیم که حق الهی ماست. تا در پرتو لطف الهی و به شیوه ای عالی
انجام پذیرد .

برخی از مردم به راحتی به ثروت دست می یابند ولی توان و قابلیت نگهداری آن را
ندارند. گاه به خاطر سر به هوایی و گاه به خاطر ترس و اضطراب و دودلی آن را از
دست می دهند .

یکی از دوستانم در یکی از کلاس هایم تعریف می کرد که «: خانواده ای از اهالی شهر
من که بسیار فقیر بودند در حیاط خانه خود به ذخیره ی نفت بزرگی دست یافتند و
صاحب ثروت بسیاری شدند. پدرشان به باشگاه گلف شهر پیوست. ولی به
خاطر کهولت سن روی زمین بازی سخته کرد و مرد. این واقعه موجب وحشت و
ناراحتی خانواده او شد. به فکر افتادند، که مبادا خودشان هم ناراحتی قلبی داشته
باشند. و اکنون همه در بیمارستان بستری هستند و ضربان قلب آنها مرتباً در کنترل
است .

کسی که در فکر دنیا است نباید نگران چیزی باشد. آنها دیگر نگران پول نبودند ولی
نگرانی و تشویش خود را برای سلامت خود داشتند. قدیمی ها می گویند: «همه
چیز را با هم در آن واحد نمی توان صاحب شد.»

می گفتند: «خوش اقبالی دوام ندارد، بهتر آن است که طولانی مدت باشد.» اما عیسی مسیح گفت: «در جهان تفکر دنیوی برای شما موجب دردسر می شود. ولكن مطمئن باشید که من بر اندیشه های دنیوی غالب شده ام.»

در هشیاری برتر (الوهیت باطن) هر انسان ، برای هر تقاضایی عرضه ای بیکران ست. و خیر و خوشی او پایدار و بی مانداست .

«اگر به او که قادر مطلق است روی بنهی ، از نظر هشیاری پایدار خواهی شد. و اگر شرارت را از زندگی خود دور کنی و گنج خود را در خاک و طلای اوفیر را بین سنگ های رودها بگذاری آن گاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو می باشد.»
به راستی با بازگشت به قادر مطلق ، فراوانی و دولتمندی باشکوهی حاصل می شود !.

ولی برای شخص عادی (که مدت زمان زیادی به فقر و نداری فکر کرده است.) بنا و ایجاد هشیاری دولتمندی بسیار دشوار است .

یکی از شاگردانم با تکرار این جمله ، پیروزی و کامیابی بزرگی نصیبش شد: «من دختر پادشاهم ! پدرم نیز دولتمند است وهم اکنون همه ی ثروتش رابه پایم می ریزد. من دختر پادشاهم! همه چیز دست به دست هم می دهند و برای من راه را می گشایند.»

چه بسیارند کسانی که با اوضاع و شرایط نه چندان خوب کنار می آیند و به آن عادت می کنند. تنها به خاطر این که از نظر ذهنی آن قدر فعال نیستند که خود را در خارج از آن شرایط تصور کنند .

برای استقلال مالی باید آن را بطلبید و نسبت به آن مشتاق باشید و همواره باید خود را دولتمند تصور کنید، برای کسب دولت و ثروت مرتباً تدارک ببینید و خود را آماده کنید. همانند طفلی خردسال شوید و وانمود کنید که دولتمندید؟ زیرا در این صورت با امید و انتظار خود، بر ذهن نیمه هشیار تاثیر می گذارید .

تخیل یا قیچی ذهن، کارگاه انسان است. یعنی انسان در آن جا هر چه تصور کند همان را در زندگی می برد و می دوزد !

هشیاری برتر، عرضه ی وحی ، شهود و مکاشفه است. شهود همان گواهی دل است یعنی همان که در حین گفت و گو می گوییم: «به دلم افتاده است». هشیاری برتر حیطة ی آرمان هایی است که در نهایت کمالند. نوابغ ، اندیشه ها و تفکرات خود را از این حیطة برمی گیرند .

جایی که رؤیا (تخیل) نیست قوم گردنکش می شود .
اگر انسان ها قدرت تصور خیر و خوشی خود را نداشته باشند از بین می روند.
مقایسه ی ترجمه انگلیسی و فرانسه کتاب مقدس درخور توجه است. در عهد عتیق، کتاب ایوب آیه از باب بیست و دوم آن می خوانیم که: «حال با او انس بگیر و در سلامت باش. و به این ترتیب نیکی به تو می رسد.» در ترجمه ی فرانسه آن می خوانیم: «به خداوند متوسل شو تا در آرامش کامل باشی. زیرا در این صورت شاد خواهی بود.»

در آیه ی ۲۷ می خوانیم: «اگر به قادر مطلق روی بنهی پایدار خواهی شد. و اگر شرارت را از زندگی خود دور کنی...»

و در آیه ی ۲۳ می خوانیم: «و اگر گنج خود را در خاک و طلای اوفیر را در رودها قرار دهی، آن گاه قادر مطلق گنج تو، و نقره ی خالص برای تو خواهد بود.»
ولی در ترجمه ی فرانسه آن می خوانیم: «طلا در خاک و طلای اوفیر را در میان سنگ ها و سیلاب ها بیفکن. آن گاه قادر مطلق طلای تو و نقره ی تو و گنج تو خواهد بود.»

این بدان معناست که اگر قرار است انسان فقط به خود اکتفا نماید، بهتر است که همه ی مال و منال خود را در خاک بیفکند و برای طلا و نقره و گنج تنها به قادر مطلق توکل کند .

یکی از دوستانم حکایت کشیشی را برایم گفت که برای بازدید از یک «دیر» به فرانسه رفته بود. راهبه های آن جا روزانه به بچه های بسیاری غذا می دادند. ولی آن روز بی غذا مانده بودند. یکی از رهبه ها با ناامیدی به کشیش گفت امروز غذا نداریم و بچه ها گرسنه اند. زیرا به جز یک سکه پول نقره چیز دیگری در بساط ندارند.

کشیش گفت: «آن سکه را به بده!»
راهبه سکه را به او داد، کشیش هم آن را از پنجره بیرون انداخت و گفت: «اکنون فقط به خدا توکل کن اما در نهایت ایمان!»
هنوز جمله کشیش تمام نشده بود که عده ای از راه رسیدند و پول و غذا و هدایا برای بچه ها آوردند.
این امر بدان معنا نیست که همه ی دارایی خود را دوربریزید. بلکه به آن متکی نباشید و فقط به خزانه غیبی خود اکتفا کنید. (خزانه خیال!)
پس بیایید از همین حالا با خدا انس بگیریم تا او مایه ی آرامش جان شود. زیرا او طلا و نقره و گنج ماست .

وحی والهام قادر مطلق، حافظ و نگهدارنده من خواهد بود و من
نقره فراوان خواهم داشت .

به هیچ چیز محتاج نخواهم بود!

خداوند شبان من است و به هیچ چیز محتاج نخواهم بود.

(مزمور ۲۳: ۱)

مرموز بیست و سوم را می توان کلید پیام های کتاب مقدس دانست. این مزمور پیام می دهد که اگر انسان به این مرحله از شناخت برسد که خداوند شبان اوست و همه ی نیازهای او را برآورده می کند، به هیچ چیز محتاج نخواهد بود.

اگر اکنون به این شناخت و اعتقاد برسید، از همین حالا تا ابدالابد همه ی نیازهایتان برآورده می شود. و بی درنگ به آن چه آرزومندید می رسید، زیرا همه ی آن ها سرراحتان قرار می گیرند.

زنی را می شناختم که روزی ناگهان به این حداز آگاهی رسید که: «خداوند شبان من است و به هیچ چیز محتاج نخواهم بود» با خزانه ی غیبی خود در ارتباط شد و خود را فراسوی زمان و مکان دید و از اتکای به سرچشمه های بیرونی و عینی دست برداشت. اولین خواسته ی او که برآورده شد بسیار کوچک ولی برایش امری بسیار ضروری بود. او به چند گیره کاغذ کوچک نیاز فوری داشت ولی وقت خرید آن را نداشت.

وقتی به دنبال چیز دیگری می گشت صندوقچه ی قدیمی کهنه خود را باز کرد و چند گیره در آن یافت، احساس کرد که قانون کار خودش را شروع کرده است، و بی درنگ خدا را شکر کرد. پس از آن، به مقداری پول نیاز داشت که آن هم پس از مدت بسیار کوتاهی به دستش رسید. خلاصه هر چه می خواست اعم از کوچک یا بزرگ فوراً سر راهش قرار می گرفت. او از این پس، این کلام را مرتباً تکرار می کرد: «خداوند شبان من است و به هیچ چیز محتاج نخواهم بود» .

برخی از مردم همیشه می گویند: «درست نیست که انسان از خداوندی پول یا مال بخواهد.» ولی آنان از این که اصل خالق درون خود انسان است بی خبرند. معنویت واقعی و راستین، یعنی اثبات این حقانیت که او روزی رسان همه ی ماست در همه ی روزها، نه روزی رسان در برخی از روزها.

عیسی مسیح ، از این قانون آگاه بود. و بنابراین هرچه می خواست برایش فراهم می شد و بی درنگ در اختیارش قرار می گرفت. (از فزونی ماهی ها و قرص های نان گرفته تا پول از دهان ماهی .)

به محض این که انسان به این مرحله از شناخت برسد، از طمع و حرص و احتکار دست برمی دارد. این بدان معنا نیست که نباید حساب بانکی بزرگی با سرمایه عظیم داشته باشید بلکه نباید به آن ها متکی باشید .

زیرا اگر چیزی را از دست بدهید چیز دیگری بهتر از آن به دست می آورد

«در خانه ی مرد عادل گنج عظیم است» و «انبارهای ما از انواع نعمت ها لبریز است. « اما چگونه می توانید با خزانه ی غیبی خود ارتباط برقرار کنید؟ از راه تکرار آن کلام حقیقت که انسان در آن بارقه ای از به وقوع پیوستن آرزو و آمال را می بیند و درگوش جان او طنینی بس زیبا و دلنشین می افکند.

این راهی نیست که فقط برای تعداد اندکی گشوده شود. خداوند می گوید: «از آن جاکه او به سوی من است ، او را رها می کنیم و به همین دلیل که مرا کامل می شناسد او را سرفراز می کنم. و چون مرا خواند او را اجابت می کنم. من در فقر و تنگی با او خواهم بود و او را نجات می دهم.» آری، خداوند شبان تو و شبان من و شبان همه است. خدا همان خردلایتناهی است که رسالت او تنها برآوردن خواسته های انسان است. توجیه این امر آن است که انسان مجری ، امور الهی است. عیسی مسیح گفت :

«من و پدرم یکی هستیم. « این آیه را می توانیم این طور بگوئیم که :

«**من و اصل خلق کننده ی کائنات و موجودات یگانه ایم**» .

انسان فقط زمانی احساس تنهایی و فقدان می کند که ارتباط خود را با اصل خالق مجهان قطع کند. باید به او توکل کامل داشت. زیرا خرد لایتناهی است و قادر مطلق، و راه عینیت و وقوع آن را می داند.

و اما ذهن استدلالی و اراده ی شخصی راه ها را مسدود می کند.

طریق خود را به خداوند بسیار. و به او توکل کن که آن را به عینیت درمی آورد.

بیشتر انسان ها اگر در دنیای عینی دستاویزی ظاهری نداشته باشند که به آن ها کمک برساند، وحشت زده و مضطرب خواهند بود. زنی نزد طبیب رفت و گفت: «زنی تنها و فقیرم و جز خدا پناهی ندارم.» طبیب گفت: «اگر خدا پناه توست پس دیگر نگران چه چیز هستی؟ زیرا باید ملکوتی که از ابتدای جهان برای تو مهیا شده به ارث گیری.» چند وقت پیش زنی گریه کنان به من تلفن کرد و گفت: «که از وضع کار و کاسبی بسیار ناراضی و نگرانم.» گفتم: «ولی وضع خدا همیشه یکسان و عالی است. خداوند شبان توست و به هیچ چیز محتاج نخواهی بود.» بازرگانی را می شناختم که در کار خود بسیار موفق بود و همه ی کارهای خود را بر اساس تعالیم حقیقت انجام می داد و ی گفت: مشکل بیشتر مردم این است که به شرایط خاصی عادت می کنند و نیروهای ذهنی چندان قوی ندارند که آن ها را پیش گیرند تا راه ها و تدابیر جدیدی پیدا کنند.»

تقریباً موفقیت های بزرگ بر پایه یک شکست بنا شده اند.

قبلاً شنیده ام که در «برادوی» دیگری کسی نیاز نداشتند که پانتومیم بازی کند، ادگار برگن کار خود را از دست داد. نوئل کلاوارد او را برای برنامه ی رادیویی «رودی والی» در نظر گرفت و او و چارلی مک کارتی یک شبه معروف شدند. در یکی از جلساتم داستان مردی را تعریف کردم که آن قدر فقیر و درمانده و ناامید بود که آخربه همه چیز خاتمه داد. او چند روز بعد اطلاعیه ای به دستش رسید که ثروتی کلان به ارث برده است. یکی از شاگردانم پرسید: «یعنی درست سه روز پس از جان به لب شدن به آرزوی خود می رسیدیم؟» گفتم: «آری» تاریکی قبل از سحر را باور مکنید. و فریب آن را نخورید.»

خوب است که انسان گاهی سحر را تماشا کند تا با تمام وجود خود یقین یابد که آفتاب طلوع خواهد کرد. تجربه ای از چند سال پیش خود را به یادم دارم و حال برایتان می نویسم.

دوستی داشتم که در بروکلن نزدیک پارک پراسپکت «زندگی می کرد. او دوست داشت کارهای خاصی انجام بده و به من می گفت: «حتماً یک روز به دیدنم بیا. صبح زود بلند می شویم و به دیدن طلوع آفتاب به پارک پراسپکت می رویم.» «ابتدا دعوت او را نپذیرفتم ولی به دلم افتاد که آن را تجربه کنم. شاید جالب باشد. تا بستان بود. من به خانه ی او رفتم. ساعت چهار صبح بود که از خواب بیدار شدیم و به همراه دختر کوچکش قدم زنان به سمت در ورودی پارک رفتیم.

چند نگهبان کنجکاوانه ما را نگاه می کردند. دوستم به آرامی گفت برای تماشای طلوع آفتاب می رویم. آن ها نیز قبول کردند. گردش کنان از وسط پارک رد شدیم و به باغ زیبای گل سرخ رسیدیم.

طیف صورتی رنگش از سمت مشرق ظاهر شد. در این هنگام غرشی بلندی شنیدیم که از باغ وحش پارک می آمد. همه ی حیوانات به سحر سلام می کردند. شیر ها و ببرها غرش می کردند. گفتارها می خندیدند و صدای زوزه و شیهه قطع نمی شد. انگار همه ی حیوانات عکس العمل خاص خود را برای سحر داشتند. زیرا روز دیگری از نو شروع می شد.

صبح بسیار الهام بخشی بود. نور از لابلای درختان کم کم می تابید و همه چیز حالتی معنوی داشت.

همان طور که هوا کم کم روشن تر می شد سایه هایمان به جای این که پشت سرمان باشد جلو و پیش رویمان بودند. آن گاه روزی دیگر شروع می شد! این همان سحرگاه شگفت انگیز است که پس از مدتی تاریکی به سر اغمان می آید. سحرگاه توفیق و شادمانی و فراوانی شما نیز بی شک خواهد رسید. هر روز روزی پر اهمیت است! و به همین دلیل این شعر را شاعر سانسکریت می گوید: «پس به این روز نیک بنگر! این است درود سحرگاهان.»

در همین روز خداوند شبان توست و به هیچ چیز محتاج نخواهی بود. زیراتو و این اصل خالق بزرگ یگانه اید.

مزمور سی و چهارم نشان دهنده ی ایمنی و حفاظت است. و با ستایش خداوند شروع می شود: «خداوند را در هر زمان ذکر خواهیم گفت و تسبیح او همواره بر زبان من جاریست و جان من در خداوند فخر می کند».

و اما طلب خداوند به هیچ چیز نیکوکم نمی شود. طلب خداوند یعنی انسان باید اولین گام را در جهت تقرب او بردارد.

«به خداوند تقرب جوید تا به شما نزدیک شود».

ولی راه های طلب خداوند چیست؟ تکرار جملات تاکیدی، امید و انتظار او و تدارک برای خیر و خوشی و مصلحت خود.

اگر موفقیت بطلبید ولی برای شکست تدارک ببینید به همان خواهید رسید که برای آن تدارک داده اید.

در کتابم بازی زندگی و راه و رسم این بازی حکایت مردی را نقل کرده ام که از من می خواست تا کلامی بر زبان آورم که همه ی بدهی هایی را پرداخت کند. ولی پس از آن گفت: «حال باید فکر کنم اگر نتوانم پولشان را بدهم به آن ها چه بگویم؟» تا زمانی که به درمان و یا برآورده شدن خواسته ی خود یقین نداشته باشید، بیان خواسته به خودی خود هیچ تأثیری نخواهد داشت. زیرا با ایمان و انتظار تصویر عینیت یافتن آرزو بر ذهن نیمه هشیار نقش می بندد.

در مزمور بیست و سوم می خوانیم: «او روح را برمی گرداند.» روح همان ذهن نیمه هشیار است که با ید با آرمان ها و اندیشه های صحیح برگردانده شود.

زیرا هر احساس عمیقی روی ذهن نیمه هشیار انسان اثر می گذارد و در آموزش عینیت می یابد. اگر خود را شکست خورده و ناموفق ببینید، بی شک شکست می خورید. مگر این که آن اعتقاد راسخ و پایدار در ذهن نیمه هشیارتان حک شود که

انسان کاملاً موفق هستند. این کار را با تکرار جمله ای تأکیدی انجام دهید که جرقه ای از اصیل را به تجلی آرزو در دل به وجود می آورد.

به یکی از دوستانم در یکی از جلساتم هنگام خداحافظی گفته بودم که تکرار این جمله را مرتباً انجام دهد: «زمینی که روی آن ایستاده ام زمین درو است.» پس از مدتی در تماس تلفنی گفت: «کار و کاسبی ام بسیار بی رونق بود ولی این جمله کاملاً به دلم نشست بود.»

و کلمات: «زمین درو... زمین درو...» در گوش هایش زنگ می زدند و همه ی چیزهای خوب و شادی بخش و شگفتی های بسیاری سر راهش قرار گرفتند.

تکرار این جمله تأکیدی، بسیار ضروری است. زیرا تکرار آن بر ذهن نیمه هشیار انسان تاثیر می گذارد. ممکن است در ابتدا نتوانید به افکار خود مسلط شوید ولی کلام خود را که می توانید در اختیار بگیرید. مسیح گفت: «از سخنان خود عادل به شمار می آید و از سخنان تو بر تو حکم می شود!»

هر روز کلام بهتر و اندیشه های بهتری را اختیار نمایید.

قوه ی تخیل نیروی خلاق است «دل خود را تماماً نگه دار زیرا از آن سرچشمه می گیرد.»

همه ی ما خزانه ای داریم که هر چه بخواهیم می توانیم از آن بیرون بیاوریم و آن هم خزانه ی خیال است!

پس بهتر است که تصمیم بگیریم خود را ثروتمند و سالم و خوشبخت تصور کنیم و همه ی امور را مالمال از نظم الهی ببینیم. ولی راه تحقق آرزو را به دست عقل کل بسپاریم.

او حربه ها و ترفندهایی دارد که ما از آن غافلیم و تدابیری دارد که ما از آن ها در حیرت خواهیم بود.

در مرموز بیست و ستم آمده است: «سفره ای برای من در مقابل دشمنانم باز می کنی» این بدان معناست که حتی در وضعیتی که نتیجه تردیدها، ترسها یا نفرت و انزجارها را می بیند راهی برای خارج شدن از آن نیز برایتان وجود دارد.

خداوند شبان من است و به هیچ چیز محتاج نخواهم بود.

با اعجاب بنگر!

کارهای خداوند را بیان می کنم . زیرا کارهای عجیب تو را که قبلاً انجام دادی به یاد می آورم .

(مزمور ۷۷:۱۱)

همان طور که می دانید کلمات «عجیب» و «اعجاب» بارها در کتاب مقدس آمده است. در فرهنگ لغات ، واژه ی «عجیب و اعجاب» به معنای «شگفت انگیز، حیرت آور، معجزه و...» آمده است .

اوس پنسکی در کتاب اورگانوم سوم ، عالم بعد چهارم را دنیای حیرت آورها و شگفتی ها می نامد. او با محاسبات و فرمول های ریاضی به این نتیجه دست یافت که حیطة ای وجود دارد که در آن همه چیز حتی اوضاع و شرایط در حد کمال هستند. عیسی مسیح آن را ملکوت می نامد .

«اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که همه برای شما فزونی یابند. »
این آیه را می توانیم بدین صورت بیان کنیم: «ابتدا شگفتی های دنیا را بطلبید که همه برای شما فزونی یابند» .

البته فقط در مقام خاصی از شناخت و آگاهی می توان به آن حیطة رسید. عیسی مسیح گفت: «هر آینه به شما می گویم تا مثل طفل کوچک نباشید و برنگردید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.»

کودکان ثبات فکری ندارند و دائماً در حال تغییرند !
آینده خبرهای خوب شادمانی و خیر و خوشی را به ما وعده می دهد. زیرا وقوع یک مرتبه ی هر چیزی امکان پذیر است .

رابرت لوییس استیونس ، در کتاب باغ های شعر کودکان خود می گوید: آن قدر دنیا پر از فراوانی است که چاره ای جز شادمانی نیست .»

پس باید به آن چه پیش رویمان است با اعجاب بنگریم. چندسال پیش به این جمله برخورد کردم و در کتابم بازی زندگی و راه و رسم این بازی نیز آن را نوشتم .
فرستی را از دست داده بودم و احساس می کردم که باید بیش از این در برابر خیر

وصلاح بیدار باشم. روز بعد پس از این که از خواب بیدار شدم این جمله را تکرار کردم:
«به آن چه پیش رویم است با اعجاب می نگرم» !

هنگام ظهر، کسی به من تلفن کرد و همان فرصتی را که فکر می کردم از دست داده ام دوباره به من پیشنهاد شد. این بار سریعاً به آن پرداختم و واقعاً با اعجاب به آن نگریستم. زیرا واقعاً غیرمنتظره بود که دوباره برگردد .

یکی از دوستانم در یکی از جلساتم گفت تکرار این جمله برای او نیز شادی حیرت آوری به ارمغان آورده است. زیرا تکرار این جمله هشیاری بسیاری به بار می آورد .
کودکان قبل از بلوغ انتظاری شاد دارند. اما تجربه های ناخوشایند زندگی، آن ها را از دنیای شگفتی ها بیرون می آورد. حال بیابید به برخی از عقاید حزن انگیزی بنگریم که در گذشته به ما می آموختند: «اول سیب های لکه دار را بخورید.»
یا «قانع باش تا ناامیدنشوی»، در زندگی نمی توانید صاحب همه چیز باشید. «
»کودکی بهترین دوران زندگی است. هیچ کی نمی داند آینده چه خواهد شد؟« آیا این هم روش شروع زندگی است ؟

این سئوالا تی بود که در اول دوران بلوغ به فکرم رسیده بود. در آن زمان مسئولیت داشتم و به جای این که با اعجاب به آن چه رویا رویم است بنگرم ، با ترس و اضطراب می نگریستم. ولی الان بسیار شادمان تر از آن زمان زندگی می کنم.
عکسی هم از آن دوران دارم که ناراحت شاخه گلی در دستم است» بزرگ ترهایم می گفتند که دوران شگفتی ها را پشت سر گذاشته ام و اکنون در دنیای واقعیت ها زندگی می کنم که با دوران قبل خیلی فاصله دارد .

در حال حاضر بچه ها دوران طلایی دارند. زیرا در این زمانه از ابتدا حقیقت را می آموزند. اگر ما بعدالطبیعه را نیز نیاموزند، باز هم اطرافشان سرشار از امید و انتظاری شاد است .

درشش سالگی می توانید یک پیانیست مشهور مثل «شرلی تمیل» بشوید و برای اجرای کنسرت از شهری به شهری و یا از سرزمینی به سرزمین دیگر بروید .
اکنون همه ی ما در دنیای شگفتی ها زندگی می کنیم و در این جا همه چیز می

تواند یک مرتبه اتفاق بیفتد. زیرا وقتی زمان وقوع معجزه باشد یک دفعه می آید. پس باید نسبت به آن ها شناخت پیدا کنیم! یعنی برای آن ها تدارک ببینید و فقط منتظر باشید تا بدین ترتیب عینیت یابند.

ممکن است به معجزه ای مالی نیاز داشته باشید، مطمئن باشید که برای هر تقاضا عرضه ای هست. با نشان دادن ایمان فعال و با استفاده از کلامی که به زبان می آوریم و الهام و شهود، خزانه غیبی را به روی خود می گشاییم.

مثلا یکی از شاگردانم که دیگر پولی نداشت و به هزار دلار نیاز داشت نزد من آمد. او روزگاری وضع مالی خوبی داشت ولی به جز یک پالتو پوست چیزی برایش نمانده بود که حتی آن را هم به قیمت خوبی نمی خریدند. کلام لازم را بر زبان آوردم که آن را به قیمت خوب و به کسی که با ید می فروخت بفروشد. یا این که این مبلغ پول از جای دیگری به دستش برسد. اما او به این پول نیاز فوری داشت و باید هرچه زود تر آن را به دست می آورد. همان طور که در خیابان راه می رفت جملات تاکیدی را تکرار می کرد. در یک روز طوفانی با خود گفت: «یک تاکسی می گیرم و ایمان فعال خود را نشان می دهم.» این الهام آن قدر قوی بود که بی درنگ همان را انجام داد وقتی به مقصد رسد هنگام پیاده شدن از تاکسی خانمی را دید که منتظر تاکسی بود. او دوست قدیمی بود. دوستی بسیار مهربان که این بار دیگر «وولز رویس» خودش را سوار نشده بود و تصمیم به گرفتن تاکسی داشت.

او شروع به صحبت کرد و حرف پالتو پوست به میان آمد. دوشش گفت: «من خودم آن را می خرم و باکمال میل هزار دلار به تو می دهم.» همان روز بعد از ظهر آن مبلغ را به وی داد.

راه های خداوند خردمندان و راهکارها و چاره های او نیز حکیمانه اند.

یکی از شاگردانم برایم نوشته بود که با تکرار این جمله: «به آن چه رویارویم است با اعجاب می نگرم!» یک تماس تلفنی غیرمنتظره برایش پیش آمده بود که به آن چه در آرزویش بود، رسید. او نیز با اعجاب به کارکرد این قانون نگریست.

خواستہ های ما در مدت کم تر از «نیم ثانیہ» عییت می یابد و همه ی رویدادها در «ذهن الہی» مرتب و زمان بدی شدہ اند۔

شاگردم درست در لحظہ ای از تاکسی پیادہ شدہ بود کہ دوستش می خواست سوار شود و ثانیہ ای بعد با او تاکسی دیگری سوار شدند. وظیفہ انسان تنها این است کہ نسبت بہ الہامات درون خود ورہنمودہایش کاملاً ہشیار باشد. زیرا از این طریق سحرآمیز بہ ہرچہ آرزویش باشد می رسد .

مولتون در کتاب مقدس در وصف کتاب مزامیر نوشتہ است: آن مکاشفہ ی موزون و ہماہنگ کہ سرچشمہ وجودہر غزل است ، نمی تواند از جان فداکاری کہ خود را وقف خدمت بہ خدا می کند و در ہمہ جہت جریان می یابد عرصہ ای والاتر و گرانقدرتر بیابد .»

مزامیر استنادی بشری است. و من مزمور ۷۷ را در این جا آوردم کہ تصویر انسانی را نشان می دہد کہ دلسرد و ناامید است و پس از این کہ در کارہای اعجاب خدا اندیشہ می کند ایمان و یقین می یابد :

«آواز من بہ سوی خداست و ندا می دہم. آواز من باگریہ بہ سوی خدا ست و گوش خود را بہ من فرا خواہد گرفت و در روز فقر از خدا طلبیدم کہ دست خالی برنگردم ، ولی جان من آرامش نیافت. خدا را ذکر می کنم و دگرگون می شوم. تفکر نمودہ و روحم متحول می شود چشمانم را بیدار نگہ می داری بی تاب شدم و نمی توانستم چیزی بگویم. دربارہ ی ایام قدیم فکر کردم. در این زمان ذکر شبانہ خود را بہ یاد می آورم و در دل خود فکر می کنم و روح من از آرامش خودداری می کند . مگر می شود خدا تا ابد ترک کند و دیگر راضی نشود. آیا رحمتش پایان یافتہ است و آیا دیگر تا ابد مہربانی خود را شامل حال نمی کند و رحمت های خود را با غضبش پوشاندہ است ؟ گفتم نہ ، این نشانہ ضعف ایمان من است .

کارہای خداوند را ذکر می کنم. زیرا کارہای عجیب تو را از قدیم بہ یاد می آورم و در ہمہ ی آن ها تامل می کنم. و بہ روش های عالی تو فکر می کنم. ای خدایا راہ تو را ہی متعالی است چہ خدایی والاتر از تو وجود دارد. تو همان هستی کہ کارہای

عجیبی انجام می‌دهی و نیروی خود را در قوم‌های مختلفی نشان من داده‌ای و قوم خود را با بازوان قوی خود نجات دادی.»

این مزمور وصف حال یک سالک در هنگام رویا رویی با مشکلات است که تفکرات ناامیدانه و ترس و شک به سرغ او آمده بودند.»

آن‌گاه کلام حقیقی در هشیاری او جرقه زدند و این شناخت و آگاهی را به او دادند که: «راه‌های خداوند خردمندانه و راه‌کارها و چاره‌های او نیز حکیمانه است.»

مشکلات دیگری که قبلاً پشت سر گذاشت و بر آن‌ها پیروز شده بود را به یاد آورد و دوباره توکل او به خداست و می‌اندیشد: «خداوند نه تنها آن‌چه را که برای همه کرده بلکه بیش از آن را برای من می‌کند.»

چند وقت پیش یکی از دوستانم گفت: «اگر ایمان نداشتم که خدا همه‌ی مسائل و مشکلات را حل می‌کند دیگر کارم ساخته بود. ولی آن‌قدر معجزات و رویدادهای عجیب و شگفت‌انگیزی به من نشان داده است که کاملاً مطمئنم باز هم روی خواهد داد.»

پس چکیده‌ی مزمور ۱۷۷ این است که: «خدا بیش از آن‌چه در گذشته برایم کرده، در حال حاضر برایم انجام می‌دهد.»

چه خوب است که وقتی به یاد موفقیت و خوشبختی یا ثروتی می‌افتی که در گذشته از طریق توکل به او کسب نموده‌ای، به خود بگویند که هر کمبود و فقدان‌ی نتایج تفکرات بیهوده خودتان است. خود نیز زمینه و میدان را فراهم کردید که ترس در ذهن هشیارتان رخنه کند. و خودتان بودید که به جای سپردن خود به خدا، وارد عمل شدید و به جای این‌که در راه سحرآمیز شهود قدم بردارید به استدلال عقلی پرداختید.

ولی نگران نباشید این‌ها همگی فوراً به شما برگردانده می‌شوند. چیزی را که خداوند بدهد کاستی نمی‌یابد.

پس اکنون به شناخت و آگاهی قدیم خود برگردید تا از شگفتی‌های بسیاری بهره‌مند شوید ولی مراقب باشید که در گذشته نباشید. ز پرا منظورم بازگشت به کودکی که

گذشته نیست .

افرادی را می شناسم که فقط می توانند به روزهای خوش زندگی خودبیندیشند و لباس ها یا چیزهایی که از آن استفاده می کردند را به یاد آورند و به آسمانی گه دیگر برایشان رنگ آن زمان ها را ندارد و درختانی که به سبزی آن دوران نیست فکر می کنند و بدین ترتیب این «حال» اعجاب انگیز را ندارند .

حکایت دوستی را برایتان نقل می کنم او در دوران کودکی در شهر کوچکی زندگی می کرد. پس از مدتی به شهر بزرگی رفت و در آن جا مقیم شد. ولی همیشه به خانه قدیمی که قبلا در آن زندگی می کرد می اندیشید و در نظرش مانند قصری زیبا و پر از سحر و راز تصویر می شد .

سال ها بعد که دیگر بزرگ شده بود دوباره به آن جا رفت. ولی وقتی آن خانه را دید به نظرش بسیار کوچک و غمگین و نامطلوب آمد و حالش دگرگون شد، به خصوص که سگی زنجیری جلوی در خانه بسته بودند. اگر شما هم به گذشته برگردید، هرگز همان جلوه را برایتان نخواهد داشت. از آن به بعد افراد این خانواده زندگی در گذشته را «سگ زنجیری بودن» می خوانند .

خواهر همین دوست داستان «سگ زنجیری بودن» خود را برایم تعریف کرد. او در شانزده سالگی در خارج از کشور عاشق هنرمند عاشق پیشه بسیار جذابی شد. این عشق طولانی مدت نبود. او و او با مرد دیگری ازدواج کرد ولی در باره ی آن جوان برای شوهرش بسیار تعریف کرد .

سال ها گذشت تا این که آن جوان دلربای عاشق پیشه که اکنون هنرمندی معروف شده بود به این کشور آمد و نقاشی هایش را در نمایشگاه برای نمایش گذاشت. خواهر دوستم از شدت هیجان روی پای خود بند نبود و با فکر تجدید دوستی قدیم خود به نمایشگاه نقاشی رفت. ولی باکاسب زمخت و تکیده ای روبرو شد که ذره ای از آن همه لطف و زیبایی و دلربایی عاشقانه اش را نداشت. این ماجرا را برای شوهرش تعریف کرد و او نیز پاسخ داد باز هم داستان «سگ زنجیری بودن!» روی داد.

عیسی مسیح گفت: «اکنون زمان موعود مقرر است، اینک زمان نجات است.» به یاد

داشته باشید که خیر و صلاحتان می تواند یک دفعه سراغتان بیاید

پس به آن چه رویاروی توست با اعجاب بنگر .

همه ی ما باید امید و انتظار و اشتیاق الهی داشته باشیم. «و سال هایی را که ملخ ها خوردند به شما برمی گردانیم .»

پس بیایید به آن خیر و خوشی بیندیشیم که غیرممکن به نظر می رسد ولو این که سلامت، سعادت و ثروت یا بیان کامل نفس باشد .

هرگز به این موضوع فکر نکنید که چگونه مصلحت شما به وقوع می پیوندد. فقط خدا را شکر کنید که پیشاپیش حاجت خود را گرفته اید. «پس بی شک راه های رسیدن به آن هم پیاپیش تعیین شده و آن ها را قرار داده ایم. در برابر رهنمودهای شهودی

خود کاملاً بیدار باشید تا خود را در ارض موعود بینید .

من به آن چه پیشاپیشم است با اعجاب می نگرم .

غنیمت های خود را دریابید!

و پیش از آن که بخوانند اجابت کنم. و قبل از آن که سخن گویند خواهیم شنید.

(اشعیا ۲۴:۶۵)

غنیمت خود را دریابید. راه بیان این آیه این است که: «قبل از این که بخوانند، اجابت کنم.» غنیمت های شما قبل از خودتان به مقصد می رسند. ولی چگونه با ید آن ها را دریابید؟ باید آن ها را درک و احساس کنید. باید با گوش شنوا آن را شنید. و با چشمی بینا آن را دید. و گرنه آن ها را از دست می دهید .

برخی از مردم هرگز در عمرشان غنیمت های خود را جدی نمی گیرند و از آن ها استفاده نمی کنند. آن هائی گویند: «زندگی من همیشه با مشکلات و ناراحتی و دردسر همراه بوده و هرگز بخت و اقبال به سویم رو نمی کند .»

این ها کسانی هستند که برای دریافتن غنائم خود آماده نبوده و در خواب عمیقی بودند. یا این که به خاطر تنبلی آن را از دست داده اند .

زنی به دوستانش گفته بود سه روز است که غذا نخورده و توان مالی برای تهیه آن را ندارد. دوستان او نیز با شنیدن این کلمات، سریع به جست و جوی کار رفتند تا با تلاشی بسیار کاری برایش پیدا کنند. ولی هرکاری که به او پیشنهاد می شد او آن ها را قبول نمی کرد. زیرا هیچ گاه زودتر از ظهر از خواب بیدار نمی شد و دوست داشت تا ظهر در رخن خواب باشد و مجله بخواند .

اومی خواست همیشه مجله های وگ و هارپرز بازار مطالعه کند و در عین حال دیگران به او کمک مالی بکنند و زندگی او را تامین کنند. تا از ناراحتی و نگرانی رهایی یابد .

این جمله را مرتباً تکرار کنید: «من در برابر خیر و صلاحم بیدارم و فرصتی را از دست نمی دهم!» اغلب مردم در برابر خیر و صلاح خود نیمه بیدارند .

یکی از شاگردانم به من گفت: «اگر آن چه را که به دلم می افتد انجام ندهم به

دردسرومشکلاتی دچارمی شوم،، یکی ازشاگردانم تعریف کرد که چگونه پیروی از رهنمودشهودیش نتایج بسیار عجیبی برایش به بار آورده است .

او را به شهری نزدیک دعوت کرده بودندکه به دیدن دوستانش برود. وقتی به آن جا رسید دید کسی خانه نیست و در را باز نمی کنند.گویی بیرون رفته و منزل نبودند. با ناامیدی دست به دعا برداشت وگفت: «خردلایتناهی ، با رهنمودی مشخص هدایتیم کن تا بدانم چه کاری باید بکنم » .

ناگهان نام هتلی که در نزدیکی آن جا بود به یادش آمد. الهام بسیار قوی بود. زیرا دقیقاً نام هتل با حروف درشت درذهنش آمد .

او تنها به اندازه ی رفتن به هتل و برگشت به نیویورک پول داشت. ولی هنگام ورود به هتل ناگهان به دوستم قدیمی خود برخوردکه سال ها از او بی خبربود.دوستش با سلام و تعارف گرمی به او توضیح دادکه در این هتل اقامت دارد و برای چندماهی به سفر می رود.سپس گفت: «راستی برای مدتی که من این جا نیستم چرا تو در اتاقم زندگی نکنی؟ پولش را هم قبلا پرداخت کرده ام تو مهمان من هستی و لازم نیست کم ترین پولی پردازی » .

شاگردم هم با تشکر قبول کرد و با حیرت به کار کرد قانون معنویت نگریست .

او با اطاعت از شهود خودء غنیمتش را دریافته بود .

هر پیشرفتی از آرزوی حاصل می شود امروزه علم به اثبات نظریه ی «نیروی آرزو»ی لامارک رسیده است. لامارک مدعی بود پرندگان به خاطراین که بال دارند پرواز نمی کنند بلکه به خاطر آرزوی پرواز، بال دارند. یعنی پرواز حاصل فشار «نیروی آرزو »است .

باچشمی قوی به قدرت مقاومت ناپذیر اندیشه و تفکر بنگریداغلب مردم بیشتر اوقات ، در ابهام زندگی می کنند و بنابراین تصمیمات نادرستی می گیرند و به راه خطا می رود .

دخترخدمتکار من در شلوغی کریسمس به فروشنده ی یکی از فروشگاه های بزرگ گفت: «فکر می کنم هیچ روزی از سال، این قدر سرتان شلوغ نباشد » .

فروشنده گفت: «نه» روز بعد از کریسمس شلوغ ترین روزها است. زیرا بیشتر مردم چیزهایی را که خریده اند پس می آورند.»

بسیاری از مردم به خاطر گوش ندادن به ندای درون خود و هدایت شهودی خود هدایای نادرستی انتخاب می کنند.

این که چه کاری انجام می دهید مهم نیست در هر صورت هدایت خداوند را بطلبید. طلب هدایت، نه تنها صرفه جویی در وقت و هزینه و نیرو است، بلکه موجب از بین رفتن یک عمر تباهی و فلاکت می شود.

هر رنج و ناراحتی با نافرمانی از شهود به وجود می آید. «اگر خداوند (شهود) خانه ای را بنا نکند. بنایانش بیهوده زحمت می کشند.» به شناخت و آگاهی او (شهود) عادت کنید تا در راهی سحرآمیز قدم بردارید.

«و قبل از آن که مرا بخوانند اجابت می کنم. و قبل از آن که سخن بگویند خواهیم شنید.»

در کار با قانون معنویت، آن چه که پیشاپیش وجود دارد را به تجلی می رسانیم. زیرا هر چه از خدا می طلبیم پیشاپیش به صورت آرمان، تفکر و اندیشه ای در ذهن الهی یا در عقل کل وجود دارد. و آرزوی از صمیم قلب، تصور مورد نظر را عینیت می بخشد. آرمان و آرزوی پرنده در «ذهن الهی» تصویری از پرواز است. ماهیان به آن پی برده اند و آرزو کردند که پرنده شوند.

حالا باید توجه داشته باشید که آیا آرزوهایتان بالی برای شما به ارمغان می آورد؟ همه ی ما باید به چیزهایی که ظاهراً غیرممکن هستند عینیت دهیم. یکی از جمله های تاکیدی که همیشه تکرار آن را توصیه می کنم این است که: «یک خوشی غیرمنتظره پیش می آید تا آرزوهای ظاهراً محال برآورده شوند.»

هرگز موانع را بزرگ جلوه ندهید و توجه خود را به بزرگی و عظمت خداوند معطوف نمایید و در واقع قدرت خدا را بزرگ کنید!

یک فرد عادی خود را سرگرم دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و برطرف کردن موانعی می کند که مزاحم عینیت یافتن خیر و صلاح او هستند.

به هرچه توجه بیشتری کنید با آن یگانه می شوید. پس اگر مرتباً به مشکلات و موانع توجه کنید برای شما بزرگ تر خواهند شد.

همه ی توجه و فکر خود را به خداوند معطوف نمایید و هنگام رویا رویی با مشکلات و موانع بگویید :

«راه های خداوند خردمندانه و راه کارها و چاره های او حکیمانه است. قدرت خداوند شکست ناپذیر است. «مرا بخوان و تو را اجابت خواهم کرد و از چیزهای بزرگ و پنهانی که هیچ اطلاعی از آن نداری باخبر خواهم ساخت» .

برای به عینیت درآوردن خیر و صلاح نباید به ظاهر مخالف امور توجه کنید «برحسب ظاهر قضاوت نکنید بلکه به راستی داوری و قضاوت نمایید.» جمله ای را مرتباً تکرار کنید که به شما احساس اطمینان و آرامش می دهد. مثلاً: بازوی بلند خداوند همه ی اوضاع و شرایط را در بر می گیرد و به گونه ای مهار می کند که از خیر و صلاح من محافظت و حمایت کند !

روزی از من خواستند تا برای مردی که به دنبال کار بود دعا کنم. باید برای واگذاری کار مصاحبه ای انجام می شد و قرار بود مردی بی رحم و خشن آن را انجام دهد. من کلام لازم را بر زبان آوردم و بعد مشخص شد که درست همان لحظه ای که آن کلام را گفتم راستی و عدالت در آن شرایط، حاکم شد .

در کتاب مقدس می خوانیم: «امیدی که در آن تعویق باشد موجب بیماری دل است. ولی کسب مراد درخت زندگی و حیات است» .

در آرزویی که از صمیم قلب باشد، و به دور از هیچ نگرانی و اضطراب خواسته شود با آن یگانه می شویم و بنابراین، در عرصه ی عینی تحقق می یابد. «خداوند آرزوهای قلبی درست تو را عینت می بخشد.» آرزوهای خودخواهانه و آرزوهایی که موجب صدمه زدن به دیگران می شود، همواره به خود شخص بازمی گردند و به او آسیب می رسانند .

«ولی آرزوهای درست را می توان طنین ندای الهی دانست. و پیشاپیش آرمانی کامل در ذهن لایتناهی است.» همه ی مخترعین دارای آرمان خاصی هستند که با

همان یگانه می شدند. در کتابم بازی زندگی و راه و رسم این بازی ، بارها از این موضوع سخن گفته ام که «تلفن» به دنبال «بل» می گشت. اغلب دو نفر هم زمان اختراعی انجام می دهند زیرا در یک موضوع یگانه شده اند .

ولی مهم ترین هدف در زندگی عینیت بخشیدن طرح الهی است. همان طور که تصویر درخت بلوط در دانه آن است. طرح الهی زندگی شما نیز در هشیاری برترتان نقش بسته است. و شما با ید آن الگوی کامل را در امور خود به عینیت درآ ورید. در این صورت حیاتی سحرآمیز به دست می آورید. زیرا در «طرح الهی» همه ی اوضاع و شرایط عالیند .

وقتی مردمان در برابر خیر و صلاح خود خفته اند با «طراح الهی» زندگی خود به پیکار برخاسته اند .

مثلاً خانمی که دوست داشت تا ظهر در رختخواب دراز بکشد و مجله بخواند می بایست برای مجلات مطلب می نوشت. ولی عادت او به تنبلی نمی گذاشت آرزوی او برای پیشرفت کاریش عینیت یابد .

ماهیان آرزومند پرواز، زنده و هشیار بودند و روزهای خود را در اقیانوس ها به خواندن وگ و هارپر بازار به سر نمی بردند.

ای که خوابیده ای بیدار شو، برخیز و عینیت خود را در یاب!

«مرا بخوان و تورا اجابت خواهم کرد. و از چیزهای بزرگ و پنهانی که هیچ اطلاعی از آن نداری با خبر خواهم ساخت.»

اکنون عینیت خود را در می یابیم زیرا قبل از آن که بخوانیم پاسخ می شنویم .

رودهایی در هامون

اینک چیز جدیدی ایجاد می کنم و به ظهور می رسانم. آیا آن را نمی دانید.
به درستی که راهی در بیابان ها و روها در هامون قرار خواهم داد.
(اشعیا ۴۳:۱۹)

در باب چهل و سوم کتاب اشعیا، آیات شگفت انگیزی درباره ی قدرت مقاومت
ناپذیر خرد لایتناهی و حمایت او برای نجات در زمان نیاز وجود دارد. رهایی و نجات
از هر اوضاع و شرایطی باوجودظاهر مشکل و سخت و غیرممکن را «عقل کل» می
داند، و امکان پذیر می نماید .

وقتی انسان به خداوند توکل می کند از هر قید و بندی رها و با عالم مطلق یگانه می
شود. پس بیایید این قدرت نهفته را که در هر زمان می توانیم با آن یگانه شویم ،
فعال نماییم .

باخرد لایتناهی (الوهیت باطن) ارتباط برقرار کنید تا ظواهر مخالف امور از بین برود.
زیرا شر، حاصل «افکار بیهوده» خود انسان هاست .

در کلاس «پرسش و پاسخ» از من می پرسند: «چگونه باید با آن قدرت شکست
ناپذیر ارتباط برقرار نمود؟» و من پاسخ می دهم: «باکلام خود.» «از سخنان تو بر
تو حاکم خواهد شد».

یوزباشی به عیسی مسیح گفت: «فقط کلامی بگو تا خادم من صحت یابد.»
«چون مرا بخواند او را اجابت می کنم.» به کلمه «بخواند» دقت کنید، وقتی جمله
ی تاکید می همراه با حقیقت را تکرار می کنید. در واقع «خداوند» یا «قانون» را می
خوانید .

ولی همان طور که تاکنون بارها گفته ام جمله ای را تکرار کنید که بیشتر به دلتان می
نشیند یعنی همان که به شما اطمینان و آرامش بیشتری می دهد.
مردم مرتباً در چنگال آرمان ها و اندیشه های فقر و فقدان محبت و عشق، یار وهمدم
،سلامت،صمیمیت کامل....

انسان ها در وضعیت عدم تکاملند، آن ها در رویاهای خود بیدار نیستند آدم ابوا لبشر (مظهر انسان) از درخت وهم خورد و به جای یک قدرت: قدرت خدا دو قدرت خیر و شر را دید. رسالت مسیح این بود که چشم انسان ها را به حقیقت باز کند تا فقط یک قدرت را ببیند: آن هم قدرت خدا. «ای که خوابیده ای بیدار شو و برخیز!» اگر هنوز چیز نیکویی هست که آرزویش را دارید ولی آن را به دست نیاورده اید بدانید که در برابر آن بیدار نیستید .

ولی پس از صدها سال خواب در اندیشه دنیا چگونه می توان از رؤیاهای آدم گونه اضداد بیدار شد؟

عیسی مسیح گفت: «هرگاه دو نفر از شما درباره ی به دست آوردن آن چه روی زمین است متفق باشید هر آینه از جانب خدا که در آسمان هاست برای شما همان خواهد شد.» این است قانون اتفاق! تقریباً غیرممکن است که خود به تنهایی بتوانید خیر و صلاح خود را به وضوح بینید. این جا است که لازم است دوست به یاریتان آید .

چه بسیار انسان هایی که کاملاً موفق بوده اند و دلیل اعتقاد کامل همسرشان به آن ها بوده است .

در یکی از روزنامه ها با «والتر پی کرایسلر» مصاحبه کرده بودند. مصاحبه را کاملاً خواندم. او گفته بود: «در سراسر عمرم هیچ چیز بیش از اعتقادی که همسرم از ابتدا به من داشت برایم رضایت بخش نبود. انگار جز او به هیچ کس دیگری نمی توانستم بفهمانم که چقدر جاه طلبم. ولی وقتی به او می گفتم فوراً سرش را به علامت تأیید تکان می داد. حتی به راحتی جرات کردم به او بگویم می خواهم روزی استاد مکانیک شوم. او نیز از جاه طلبی من پشتیبانی کرد و من موفق شدم.» تا حد امکان درباره ی کارهای خود کم تر صحبت کنید. و با کسانی در مورد آن ها می گویند که به شما دلگرمی و الهام می دهند. زیرا دنیا پر از انسان هایی است که می گویند «محال است!» یا این که «زیاد بلند پروازی می کنی!» ولی به محض این که به حقیقت پی می برند با کلمه ای راهی برای موفقیت خود می گشایند .

البته کتاب مقدس از مقام خاصی از آگاهی و شناخت دل می گوید. ولی وقتی

هماهنگ نباشید، وقتی عصبانیت و خشم یا انزجار و شکست و تردید دارید در واقع گرفتار بیابان و آواره صحرا شده‌اید. دودلی و عدم قاطعیت در تصمیم‌گیری دلیل بسیاری از بیماری‌ها است .

روزی سوار اتوبوس شده بودم خانمی آن را متوقف کرد و پرسید این اتوبوس کجا می‌رود. کمک‌راننده نیز پاسخ او را داد. ولی زن هم چنان شک داشت و هنوز اتوبوس حرکت کرده بود که دوباره پیاده شد. پس از چند دقیقه دوباره سوار شد. آخر راننده اتوبوس به او گفت: «خانم تصمیم خودت را بگیر!» این گفته درباره بسیاری از افراد صادق است .

انسان شهودی هرگز دودل و نامصمم نیست: رهنمودها و الهام قلبی وی تردیدها را در او از بین می‌برند. پس بی‌باکانه پیش می‌رود و مطمئن است که در راهی سحرآمیز گام برمی‌دارد. به هنگام سلوک در حقیقت برای هدایت، رهنمودی مشخص بطلبید. و مطمئن باشید که اگر این کار را انجام دهید، هدایت از راه می‌رسد: گاه به صورت شهودی و گاه از عالم بیرونی .

یکی از شاگردانم به نام «آدا» از خیابانی عبور می‌کرد ولی کاملاً با شک و تردید از خیابان پایین می‌رفت و نمی‌دانست که به مکان مورد نظرش برود یا خیر؟ رهنمودی مشخص طلبید. دو زن جلوی او راه می‌رفتند. ناگهان یکی از آن‌ها به دیگری رو کرد و گفت: «آدا» چرا آن‌جا نمی‌روی؟ «این تشابه اسمی رهنمودی برای «آدا» بود. شاگردم فوراً تصمیم گرفت به آن‌جا برود. چرا که رهنمود مشخص خود را گرفته بود و از رفتن به آن‌جا نیز بسیار خوشحال شد. زیرا نتیجه خوبی برایش داشت .

اگر گوش‌های شنوا و دیدگانی بینا داشته باشیم، زندگی سحرآمیز و شگفتی خواهیم داشت. زیرا با هدایت و رهنمودهای خاصی همراه خواهیم بود .

البته در این حالت دیگر به عقل کاری نداریم و با هشیاری برتر (الوهیت باطن) خود ارتباط برقرار کرده‌ایم که به ما می‌گوید: این کار را بکن. مصحلت در این است! « در این حالت، هرچه باید در آن مورد بدانی بر تو آشکار خواهد شد و هرچه را که لازم داری به تو عطا می‌شود. خداوندی که آب‌های دریا را شکافت و راهی در آن

باز کرد، می گوید: «گذشته و آن چه پیش آمده به یاد نخواهد آمد و به خاطر نمی گذرد.» کسانی که در گذشته زندگی می کنند، ارتباط خود را با حال از دست می دهند. خداوند فقط زمان «حال» را می داند. «اکنون زمان موعده مقرر است. امروز روز نجات است.»

چه بسیار انسان هایی که به احتکار و اندوختن مال سرگرمند و نگران از مصرف آن چه دارند، فقر را به سوی خود می کشانند .

مثلاً زن فقیری بود که بینایی چشمانش کم شده بود و جایی را درست و واضح نمی دید. او در شهر کوچکی زندگی می کرد یکی از دوستان مهربانش او را به چشم پزشکی برد و عینکی برایش خرید. چند روز بعد این زن را دید که بدون عینک در خیابان راه می رود با تعجب پرسید: «پی عینکت کو؟» او پاسخ داد: «عینک به این گرانی را می خواهی هر روز استفاده کنم؟ فقط یکشنبه ها از آن استفاده می کنم.»

با ید کاملاً در زمان «حال» زندگی کنید. و از فرصت های خود کاملاً استفاده نمایید. «اینک چیز جدیدی ایجاد می کنم و به ظهور می رسانم. آیا آن را نمیدانید. به دوستی که راهی در بیابان ها و رودها در هامون قرار خوا هم داد.»

این سخن برای همه ی انسان هاست. حال فکر کنید که مشکلات شما چیست؟ مطمئن باشید که خرد لایتناهی «راه» برطرف کردن آن را می داند. زیرا او به همه چیز علیم است و قبل از آن که بخوانید، او پاسخ می دهد. عرضه همیشه قبل از تقاضا ست .

خدا هم بخشاینده و هم موهبت است. و اکنون تدبیر شگفت انگیر خود را به وجود می آورد. وقتی از خداوند عینیت بخشیدن طرح الهی خود را خواهمید، از هر چه که در طرح الهی نیست مصون و محافظت نخواهید شد.

ممکن است به نظرتان برسد خوشبختی شما بسته به این است که حتماً به چیز خاصی برسید و آن را به دست آورید، ولی بعداً خدا را شکر می کنید که آن را به دست نیاوردید.

گاهی وسوسه می شوید که به ذهن استدلالی یا عقل خود رجوع کنید و طبق آن عمل نمایید و با شهود خود به مبارزه پردازید. ولی ناگهان دست تقدیر، شما را به بحای درست می گشاند. همان جاکه شهودمی خواست به آن جا بروید و خود را در راه سحرآمیزی می بینید.

اکنون در برابر خیر و صلاح خود کاملاً بیدار و شنوا هستید. گوش می شنوید که رهنمودهای شهودی خود را شنیده و دیدگانی که آن چه رهگشای شماست را می بینید.

نبوغ درون من به ظهور رسیده، هم اکنون تقدیرم را به انجام می رسانم!

مفهوم واقعی داستان سفید برفی و

هفت کوتوله

از من در خواست کردند تا در مورد افسانه سفید برفی و هفت کوتوله نوشته ی گریم تفسیری ما بعد الطبیعه بنویسم.

من ابتدا تعجب کردم که چگونه این فیلم که قصه ای افسانه ای است-با وجود کارگردانی چون والت دیسنی -نه تنها دل مردم نیویورک مشکل پسند بلکه دل تمام این سرزمین را به دست آورد.

این فیلم در اصل برای کودکان ساخته شد،ولی مردان وزنان نیز سالن سینما را پر کردند.زیرا افسانه های پریان از ایران و هند می آیندواز آن ها رایحه حقیقت بر می خیزد.

سفید برفی ،شاهزاده کوچکی بود که زن پدر بی رحمی دارد که به او حسادت می ورزد وتصویر زن پدر بی رحم در سیندرلا نیز ظاهر می شود.

معمولا کسی نیست که زن پدر ظالم وبی رحم نداشته باشد،«زیرا زن پدر همان اندیشه های منفی است که در ذهن نیمه هشیار تان حک کرده اید».

زن پدر بی رحم سفید برفی به او حسادت می کند.همیشه او را بد لباس ودر بدترین شرایط نگه داری می کند واورا از همه ی خوبی ها دور می کند

همه ی اندیشه های منفی با انسان اینگونه عمل می کنند.

زن پدر بی رحم هرروز از آینه ی سحر آمیز می پرسید: "زیباترین زن کیست؟" وهرروز پاسخ می شنید: "تو ای ملکه".

عاقبت روزی آینه به او پاسخ داد: "ای ملکه هر چقدر که زیبا وظریف باشی اما سفید برفی از تو زیبا تراست".

ملکه از این پاسخ عصبانی شد وتصمیم گرفت سفید برفی را ازبین ببرد.پس او را به جنگل فرستاد.تا به دست یکی از خدمتکارانش کشته شود.ولی هنگامی که سفید

برفی التماس کنان از خدمتکار خواست که او را نکشد خدمتکار دلش به رحم آمد و او را در جنگل رها کرد. اما جنگل پر از حیوانات وحشی و خطرناک است. سفید برفی از شدت وحشت بر زمین می افتد و در همین لحظه اتفاق غیر منتظره ای پیش می آید. حیوانات کوچک و زیبایی دور تا دور او را محاصره می کنند. پرندگان زیبا کنار هم بالای سرش حلقه می زنند. خرگوش ها سنجاب ها و آهو ها و دیگر حیوانات نیز دست به دست هم دور او حلقه می زنند و می رقصند. سفید برفی چشمانش را باز می کند و به آن ها سلام می کند. آن ها موجودات بسیار دوست داشتنی به نظر می رسند داستان خود را برایشان تعریف می کند. آن ها هم او را به خانه کوچک قدیمی در جنگل هدایت می کنند تا در آن راحت و آسوده باشد.

این پرندگان حیوانات زیبا و دوست داشتنی و صمیمی، همان رهنمود های شهودی یا الهامات قلبی ما هستند که همواره آماده اند تا ما را نجات دهند.

ولی بعداً معلوم می شود که این خانه متعلق به هفت کوتوله است. خانه بسیار کثیف و نا مرتب بود. سفید برفی با کمک دوستانش به جمع آوری و مرتب کردن آن جا می پردازند. سنجاب ها با دم های خود زمین را جارو می کنند. پرندگان با نوک خود چیز ها را از روی زمین بر می دارند و سر جایش می گذارند و از شاخ گوزن به جای جالباسی استفاده می کنند. وقتی هفت کوتوله از حفاری معدن بر می گردند همه چیز عوض شده است و سفید برفی را که روی تخت خواب خوابیده بود پیدا می کنند. صبح سفید برفی داستان خود را برای آنها تعریف می کند و برای خانه داری و آشپزی در خانه می ماند و هفت کوتوله بسیار خوشحال می شوند.

هفت کوتوله نشان دهنده ی نیروهای محافظ و حمایت کننده اطراف ما هستند.

در این هنگام، زن پدری رحم باز از آینه همان سؤال را می پرسد و دوباره آینه جواب می دهد:

بالای تپه ها زیر سایه ی جنگل، آنجا که هفت کوتوله خانه دارند. سفید برفی پنهان شده والبته که او از تو زیبا تر است".

این پاسخ دوباره ملکه را عصبانی می کند و این بار تصمیم می گیرد خود به کشتن او اقدام کند.

پس سیب زهر آلودی بر می دارد و خود را شبیه به پیرزنی در می آورد و به خانه

هفت کوتوله می رود، سپس سفید برفی را فریب می دهد تا او از آن سیب

بخورد. پرندگان و حیوانات کوچک اطراف اوسعی می کنند تا سفید برفی را از خوردن

آن منع کنند ولی موفق نمی شوند و سفید برفی نمی تواند در مقابل آن مقاومت

کند. پس گازی به سیب می زند و با اولین تکه بیهوش بر زمین می افتد پرندگان

و حیوانات به سراغ هفت کوتوله می روند

تا آن ها را با خبر کنند. ولی وقتی آن ها رسیدند دیگر دیر شده بود و سفید برفی

مرده بود. همه ی حیوانات و هفت کوتوله از ناراحتی سرشان را پایین انداختند. پس از

مدتی ناگهان شاهزاده وارد می شود و او را می بوسد و سفید برفی چشمانش را باز می

کند و دیگر باز زنده می شود. آن دو با هم عروسی می کنند و تا آخر عمر خوشبخت

می شوند. طوفان وحشتناکی ملکه یا زن پدر بد جنس را با خود می برد.

و بدین ترتیب اندیشه منفی تا ابد نابود می شود. شاهزاده نشان دهنده ی

طرح الهی زندگی شما ست و هر گاه که بیدارتان کند تا ابد در خوشبختی

خواهید بود .

این افسانه پریانی است که در دل نیویورک و همه ی افراد این سرزمین جا باز کرده

است .

حال ببینید که چگونه زن پدر بی رحم و بدجنس شما بر ذهن نیمه هشیار تان غلبه

کرده است. این اعتقادات منفی است که بر همه ی امورتان سایه انداخته است .

مردم می گویند: خیر و مصلحت من همیشه دیر به سراغم می آید. "یا" فرصت های بسیاری را از دست داده ام که قابل شمارش نیست. باید همه ی این افکار و اندیشه های خود را معکوس کنیم و مرتباً تکرار کنیم.

من در برابر خیر و صلاح و مصلحت خود بیدارم و هر گز فرصتی را از دست نمی دهم..

ما باید با تلقین هلی آزار دهنده (زن پدر بدجنس) را نابود کنیم. و هشیاری جاودانه بهای نجات از شر این اندیشه های بد و منفی است.

هیچ مانعی نمی تواند سر راه طرح الهی زندگی من قرار گیرد و یا ظهور آن را به تأخیر بیندازد.

نور همه ی نورها به راهم می تا بد تا "راه نوفیق و کامیابی" را به من نشان دهد.

نفوذ کلام

فلورانس اسکاول شین

تهیه و تنظیم: حامد ص.

حربه های نا شناخته-۳

اینک به تو قدرت می دهم-۱۰

قوی باش و نترس-۱۷

عظمت خداوند-۲۶

آرامش و دولت‌مندی-۳۳

موقعیت بی نظیر شما-۳۹

مضطرب و نگران نباشید-۴۷

بی باکانه-۵۶

پیروزی و کامیابی-۶۵

حربه های ناشناخته

من حربه ها، راه ها و روش هایی دارم که تو ان را نمی شناسی. حربه هایی شگفت، روش هایی اعجاب آور، و راه هایی حیرت انگیز. زیرا پروردگار معجزات خود را به گونه ای اعجاب انگیز به انجام می رساند. مشکل اغلب مردم این است که می خواهند پیش از موعد مقرر از راه ها و روشها با خبر شوند. می خواهند به پروردگار بادرایت بگویند که چطور دعاهایشان را مستجاب کند. ان ها به خرد و تدبیر جان لایتناهی اعتماد و توکل نمی کنند.

هنگام دعا، می خواهند برای پروردگار تعیین تکلیف کنند و بگویند که چطور آرزوی قلبی آن ها را مستجاب کند.

به این طریق، آن ها به خدای بی همتا توهین می کنند و برای او محدودیت قائل می شوند.

عیسی مسیح می فرماید: «هنگام دعا، یقین داشته باشید که آن چیز را دارید و آن چیز به شما خواهد رسید».

دیگر راحت تر و ساده تر از این چه می توان گفت. هم چنین می فرماید: «هر آینه به شما می گویم تا مثل طفل کوچک نباشید و برنگردید هرگز به ملکوت آسمان داخل نخواهید شد».

می توانیم این آیه را چنین تفسیر کنیم و بگوییم: اگر مثل طفل کوچکی امید داشته باشی آرزوهایت برآورده و دعایت مستجاب می شود. همیشه کودکان باامیدی سرشار از شادی برای گرفتن هدیه ی شب عیدشان منتظر می مانند .

مثلاً، پسر بچه ای که در شب عید آرزوی داشتن طبلی را داشت از فکر این که آیا بالاخره صاحب طبل می شود یا خیر، شب را بیدار نمی ماند .

به تخت خواب رفته و بلافاصله خوابش می برد. صبح روز بعد شاد و سر حال به امید در پیش داشتن روزی خوب از جا بر می خیزد و از رختخواب بیرون می پرد و در کمال تعجب آن چه که آرزویش را داشته مقابل خود می بیند. ولی انسان های بالغ ، در رویا رویی با موقعیت های مشقت بار، شب تا صبح نمی توانند بخوابند. مثلاً این

فرد به جای طبل ، پول کافی خواسته است؟ او به هیچ کدام از راه های رسیدن به موقع این پول ، فکر نمی کند. هرچند که همواره می گوید به خداوند ایمان کامل دارد. ولی آن چه که اومی خواهد این است که بداند چطور و از چه راهی به آرزویش می رسد. پاسخ این است: من حربه هایی دارم که تو از آن ها بی خبری. راه های من خردمندانه و روش هایم قابل اعتماد است .

«به پروردگار توکل کن و طریق خود را به خدا بسپار که آن را انجام خواهد داد. »
برای بسیاری از افراد سپردن امور به خداوند خیلی سخت است. البته ، برای سپردن اموره خداوند باید پیروشهودباشی. زیرا، شهود همان راه کوتاه یا شگفت انگیزی است که شما را به مقصد می رساند. شهود نیرویی معنوی و برتر از عقل است .
شهود همان آوازی ملایم و آهسته است که به اصطلاح به «دل» می افتد و می گوید که این کار را بکن و راه این است .

از آن جاکه شهود مهم ترین بخش پیشرفت معنوی است ، من خیلی در مورد آن صحبت می کنم و به آن ارجاع می دهم. به عبارتی ، شهود هدایت الهی و الوهیت باطن است. راهنمایی است که چرتش نمی برد و نمی خوابد .

«شهود از هیچ چیز غفلت نمی کند. همواره به آن توجه کن و آن را بشناس که تو را به راه است هدایت می کند.» به یاد داشته باش که حتی کوچک ترین چیز ها را نادیده نگیری. ولی برای شخصی که همواره پیرو ذهن استدلالی بود ، خیلی دشوار است که یک دفعه آن را رها کند و پیرو شهود شود. به خصوص افرادی که ذهن استدلالی را عادت معنوی و همیشگی شان می خوانند .

این افراد به یک روند معمول در زندگی خوگرفته اند که هر ساعت را به یک کار خاص اختصاص دهد. سر ساعت غذا می خورند بیدار می شوند و به رختخواب می روند و هرگونه اخلال یا تغییری در این روند آن ها را آزار می دهد .

البته ما در امور خود حق انتخاب داریم ، اگر بخواهیم می توانیم پیرو راه شگفت انگیز شهود شویم، یا می توانیم با پیروی از ذهن استدلالی راه دراز و سخت تجربه را بپیماییم. قطعا اگر پیرو هشیاری برتر باشیم ، به بالاترین مقام می رسیم ، زیرا فقط به اعتبار شهود می توانیم تصاویر جوانی ابدی و حیات ابدی را مشاهده و بر مرگ

غلبه کنیم. ما این قدرت و توانایی را داریم که با تصویر «جوانی ابدی» «حیات جاودانی» بر ذهن نیمه هشیار خود اثر بگذاریم .

ذهن نیمه هشیار، قدرت محض وبدون جهت گیری خاصی است. از این رو تابع اندیشه است و می تواند جسم ها را به جسمی باقی و فناپذیر تبدیل کند. در فیلم افق گمشده تا حدی صحت این ایده را می بینیم. در این فیلم شانگریلا تصویری نمادین از «دنیای شگفتی ها» است یعنی همه ی شرایط در آن جا کامل و بی عیب است .

بدن و امور هر فردی، مدل معنوی خاصی یا الگوی معنوی خود را دارد. همین این الگو را «طرح الهی» می نامیم. این «طرح الهی» در هشیاری برتر هر فرد آرمان یا اندیشه ای کامل است. اغلب مردم از بیان آرمان الهی، در مورد جسم و امور خود فاصله گرفته اند و تصاویری کاملا مخالف با «آرمان الهی» نظیر بیماری، کهولت و مرگ را در ذهن نیمه هشیار خود مجسم کرده اند .

به پیروی از آن آرمان ذهن نیمه هشیار نیز بادقت فرامین را دریافت و به انجام می رساند. پس باید نحوه ی فرمان دادن خود را عوض کنیم: «هم اکنون، آرمان الهی را در ذهن، جسم و امور مان جاری می کنیم» اگر با تکرار این جمله «بر ذهن نیمه هشیار خود تان بگذارید، از تغییراتی که بلافاصله می بینید تعجب می کنید. شما با اندیشه ها و آرمان های جدیدی روبرو می شوید. حتی بدن تان تغییری بنیادی به وجود می آید و محیط زندگی تان به طرز مطلوبی تغییر می کند. خیلی سریع در طرح الهی زندگی تان گسترده می شوید. و در همان موقعیتی قرار می گیرید که مطلوب و همه ی اوضاع و شرایط کاملا بر وفق مراد است .

اینک «ای دروازه ها سرهای خود را بلند کنید و ای درهای جاودانی و همیشگی برافراشته شوید تا پادشاه جلال وارد شود. پادشاه جلال کیست؟ خداوند (یا قانون) مقتدر و جبار. همان خداوندی که همواره شکست ناپذیر است.» به یاد داشته باشید که در کتاب مقدس درباره ی مراتب و مقام های هشیاری ضمیر باطن سخنانی گفته شده است. مفهوم این آیه عبارت است از هجوم آرمان های کامل ذهن نیمه هشیار به ذهن هشیاری برتر آدمی، که به لطف آن دروازه ها سر بلند می کنند و

«پادشاه جلال» به آن وارد می شود .

ولی «پادشاه جلال کیست؟ خداوند مقتدر و جبار. خداوندی که هرگز شکست نمی خورد.» و این پادشاه جلال حربه هایی دارد که آدمی آن ها را نمی شناسد و لشکر دشمن را (که همان افکار منفی است که سالیان سال در آگاهی تونقش بسته است) نابود می کند. این اندیشه های منفی، همواره چون مانع و سدی مانع رسیدن شما به خواسته هایتان بوده است و نمی گذاشتند به آرزویتان برسید. این ها همان تلقین هایی اند که چون مدام به آن ها فکر کرده ای در هشیاری تو، نقش بسته است. خودت، این عقاید منفی را به وجود آورده ای و تلقین کردی که «زندگی سخت و دشوار است.» پس از این که با تجربیاتی این چنین روبرو می شوی تعجب نکن. «تصورات غلط را از خودت دور کن تا بامقوله های مطلوب زندگی روبرو شوی.»

«طریق من، طریق شادمانی است.» همه ی ما انسان ها باید در ذهن هشیار خود «تصویری از آرامش» زیبایی و کمال را مجسم کنیم و ایمان داشته باشیم که قطعاً روزی همه ی این ها محقق خواهند شد. هر از گاهی ممکن است آمال و آرزوهایی در زندگی داشته باشید که فکر می کنید دستیابی به آن ها خیلی دور است. واقعاً افراد کمی هستند که به آن چه تقدیرشان است و برایشان مقدر شده، می رسند. تقدیر یعنی آن موقعیت و جایگاهی که تعیین شده تا در آن قرار گیرند. ما در طول زندگی برای تحقق طرح الهی زندگی خود کاملاً مجهزیم. هنگام مواجهه با هر وضعیتی توانمان فراتر از آن است که از عهده ی آن بر بیایم. اگر توانایی این را داشتیم که حقیقت و رازی را که در پی این کلمات نهان است درک کنیم بی درنگ دروازه ها سربلند می کنند و راه ها در مقابل مان هموار می شوند. در آن زمان می توانیم نجوای رسالت الهی خویشتن را بشنویم، زیرا آن گاه می توانیم با آن خرد لایتناهی شکست ناپذیر ارتباط برقرار کنیم. از موقعیت هایی غیرمنتظره، چه فرصت هایی نصیبمان نمی شد. تجلی مشیت الهی در کارهایمان نمودار می شد. و اندیشه و آرمان الهی به جریان می افتاد .

خداوند عشق و محبت محض است. ولی قوانینی دارد. اگر مرا دوست دارید، به اموری عمل کنید که شما را فرمان می دهم. دکتر ارنست ویلسون ، به من گفت که

اولین بار با خواندن کتاب تمرکز اثر امرسون ، در معنویت پیشرفت کرده و متوجه مفهوم شده است. او می گوید: تمرکز یعنی توجه محض به عشق و غرق شدن در آن. و دیده ایم که کودکان چگونه در بازی ، غرق می شوند. فقط در اموری موفق می شویم که به آن خیلی علاقمندیم .

مخترعان بزرگ هرگز از کار خود خسته نمی شوند. و گرنه، هرگز نمی توانستند به اختراعات بزرگ دست یابند. هرگز تلاش نکنید تا کودکی را مجبور به شنیدن چیزی کنید که نمی خواهد. چون در غیر این صورت خودتان شکست می خورید. اولین گام برای کسب موفقیت این است که از آن چه هستید خوشحال باشید. بسیاری از مردم از خودشان خسته شده اند، آن ها هیچ اعتماد به نفسی برای خود باقی نگذاشته اند و پیوسته می خواهند شخص دیگری شوند .

در لندن، مردی را دیدم که ترانه ی جدیدی را با نام «مردم از خنده که من خودمم» می فروخت. با خودم فکر کردم، چه ایده ی جالبی. پس بیایید از این که خودتان هستید لذت ببرید ، در این صورت می توانید با سرعتی باور نکردنی در طرح الهی زندگی تان گسترده شوید و آن چه را برایتان مقدر شده تحقق ببخشید. یقین داشته باشید که فقط طرح الهی زندگی تان می تواند شما را به شادمانی و کامیابی برساند. آن وقت است که دیگر نه به کسی حسادت می ورزید و نه مأیوس و ناامید می شوید. در روزنامه مقاله ای درباره ی اوماها ، اسب مشهور مسابقات سوار کاری خواندم که بسیار تحت تاثیر آن قرار گرفتیم. «اوماها حتماً باید قبل از این که سرعتش زیاد شود یک مایل بدود. « بی تردید، در این دنیا اوماها های بسیاری هستند که می توانند در امور معنوی و معنویت سرعت بگیرند و خیلی سریع در مسابقه پیروز شوند .

«به مشیت الهی راضی باش و به خداوند توکل کن که مراد دلت را خواهد داد. « همچنین می توان گفت: «از قانون من راضی باشی و چشم امیدداشته باش تا به مرادت برسی. »

به قانون توکل کردن و از آن راضی بودن یعنی همان احساس رضایت و خرسندی از محقق شدن یک آرزو و خواسته. رضایت از توکل به خدا یعنی احساس رضایت از

راهنمایی های شهودی. ولی اغلب می بینم که بسیاری از مردم می گویند: «خدایا، بازهم که باید پول در بیاورم.» یا این که: «جرأت این را ندارم که از آن چه به دلم افتاده پیروی کنم.» همه ی مردم از بازی گلف یا تنیس می توانند لذت ببرند ولی چطور نمی توانیم از بازی زندگی لذت ببریم؟ شاید دلیلش این است که در بازی زندگی، با نیرو های غیبی بازی می کنیم حال آن که در بازی گلف و تنیس می توانیم هدف را ببینیم و آن هدف با چشم غیرسلح قابل رؤیت است. اما بازی زندگی تا چه حد مهمتر از بقیه بازی ماست؟ در این جا هدف طرح الهی زندگی است. یعنی همان موقعیتی که در آن همه اوضاع و شرایط کاملاً جور و زندگی بر وفق مراد است.

در همه ی راه های خود او را بشناس و به او یقین داشته باش که راه ها را هموار خواهد کرد.» تاکنون مردم بسیاری را دیده ایم که درمشگلات زندگی راهشان را گم کرده اند و نمی دانند چطور از عهده ی مشکلات خود برآیند، زیرا این افراد به جای این که بگذارند «شهود» راه صحیح را نشان دهد، مدام در پی آنند که از راه عقل موضوع را حل کنند.

مثلاً خانمی را می شناسم که ادعا می کند به حقیقت و کار آن کاملاً آگاه است. ولی به محض این که بامشکلی روبرومی شود به استدلال و چاره جویی در مورد آن موضوع می پردازد. او هیچ گاه نتوانسته از این طریق مشکلش را حل کند، چون همین که از استدلال استفاده می کنی دیگر نیروی شهود غیب می شود. زیرا شهود نیرویی کاملاً معنوی و فراتر از استدلال است و هرگز چیزی را نادیده نمی گیرد. و از پشت سر خود، آوایی می شنوی که به تو می گوید راه این است و این کار را بکن «شخصی از من پرسید: «اصلاً کار برد ذهن استدلالی چیست؟ و آیا کاربردی هم دارد؟» گفتم: «اصلاً همواره باید به آن بی توجه باشی.» اگر به حکم الهی توجه و توکل کنی، فوراً به مرادت می رسی.

صرفاً سهم انسان این است که باید پذیرنده ی خوبی باشد. پس برای دریافت برکت آماده شوید و شادمان باشید و خدارا شکر کنید که به مراد دلتان خواهید رسید.

من حربہ هایی دارم کہ تو آن را نمی شناسی؛ راه ها و روش هایی کہ تو از آن ها
حیران می شوی.

اینک به تو قدرت می دهم

اینک به تو قدرت می دهم (انجیل لوقا- ۱۰:۱۹)

هدیه ی خداوند به آدمی قدرت است؛ و تسلط بر تمامی مخلوقات و جسم و روح و امور خود. فقدان قدرت سبب بروز همه ی ناکامی ها و ناخشنودی هاست. هنگامی که فردی خود را ضعیف و قربانی شرایط بیندارد، آن گاه عواملی را موجب شکست خود می داند که از دستش خارج بوده اند. قطعاً آدمی به خودی خود قربانی شرایط است ولی اگر به قدرت خدا بپیوندد دیگر هیچ چیز برایش ناممکن نیست.

از طریق دانش مابعد الطبیعه چگونگی این پیوند را درک می کنیم. شما با کلام خودتان با این قدرت ارتباط پیدا می کنید. سپس به طرز معجزه آسایی، هر باری سبک می شود. و هر جنگی به پیروزی می رسد. مرگ و زندگی تحت کنترل قدرت زبان خودتان است. بنابراین، مراقب کلام خویش باش که ثمره ی کلام خودت سرنوشت ساز توست. «و هر که بر کیام خود غلبه و اوامر مرا اجرا کند، به او قدرت تسلط بر امت هارا می دهم.» البته مراد از غلبه کردن یعنی فائق آمدن بر شک و تردید منفی نگری. انسانی که در شرایط آرامش و تعادل کامل باشد می تواند به خواسته ها و آرزوهایش برسد و تمام افکار منفی را از بین ببرد. عیسی مسیح می فرماید: «من حربه هایی را می شناسم که می توانم بهشت را به زمین بیاورم.» پس خدا را شکر که این امر قابل تحقق است؛ شر حقیقت ندارد و تاثیر آن خنثی شدنی است. قدرت الهی در وجود خودتان و در هشیاری برتر شما قرار دارد. هشیاری برتر، از یک سو عرضه ی الهام و مکاشفه، و از سوی دیگر، عرصه ی شگفتی و معجزه هاست.

در اثر این هشیاری، امور به ظاهر ناممکن بی درنگ در جهت خیر و صلاح تو جاری می شوند. جایی که دری نیست دری گشوده می شود. و از راه هایی غیبی و تصورناپذیر، نعمت و برکت جاری می شود. زیرا خداوند حربه هایی دارد که تو آن ها را نمی شناسی.

اما اگر می خواهی از قدرت خداوند بهره مند شوی، باید خودت را به او بسپاری و

دیگر به ذهن استدلالی ات توجهی نکنی. زیرا مادام که بطلبی دانای کل راه تحقق آن را می داند. در قبال آن ، نقش انسان شکر گزاری ، سرور و ایمان است .
روزی زنی مشهور در انگلستان تجربه شخصی اش را با من در میان گذاشت. او گفت: از صمیم قلب خواهان تقرب به خدا بوده است. این کلمات به او وحی شد: «طوری عمل کن که گویی من حضور دارم و یقین داشته باش که همواره با تو هستم. » این درست همان چیزی است که من بارها تکرار کرده ام. زیرا فقط ایمان فعال بر ذهن نیمه هشیار اثر می گذارد و تا وقتی که بر ذهن نیمه هشیار اثر نگذاری نتیجه ای به دست نمی آوری .

اینک مثالی می آورم تا به شما نشان دهم چگونه این قانون اجرا می شود. یک بار خانمی نزد من آمد و گفت آرزوی قلبی اش این بوده که ازدواج موفقی داشته باشد و خوشبخت شود. او عاشق مردی شده بود که کنار آمدن با او کار آسانی نبود. آن مرد پس از لطف و محبت های فراوانی که این خانم به او نثار کرده بود ناگهان تغییر کرده و غیبش زده بود. در چنین شرایطی این خانم بسیار ناراحت غمگین ، و ناامید بود. به او گفتم: «اکنون وقت آن است که خودت را برای خانه و زندگی مطلوب آماده کنی! شروع کن به خرید لوازم کوچک خانه و طوری رفتار کن که گویی نباید هیچ فرصتی را از دست بدهی » . آن خانم در حالی که ظاهر امور در آن موقع کاملاً مخالف خواسته اش بود، به خرید لوازم برای خانه و زندگی اش علاقمند شد. هم چنین به او گفتم: «باید از این فرصت برای رسیدن به کمال خودت استفاده کنی. تا از هر انزجار و شکست ایمن باشی.» و به او توصیه کردم این جمله را تکرار کند: هم اینک از هر آ زردگی و خشمی به دور هستم؛ زیرا موقعیت من بر صخره ای استوار بنا شده که در آن روح الهی وجود دارد.» و گفتم: «هر وقت بتوانی بر آ زردگی و انزجار درونی ات غلبه کنی ، مصون می شوی و این مرد یا همتای او به تو می رسد.» چند ماه بعد، یک روز عصر به دیدنم آمد و گفت: من نسبت به این مرد مهربان ترین و صمیمی ترین احساس را دارم. ولی اگر مصلحت خدا نیست که او با من باشد، مشکلی وجود ندارد و من از این امر خوشحالم. چندی بعد، به طور کاملاً تصادفی آن مرد را دیدم.

آن مرد واقعا از طرز رفتار خود در گذشته متاسف بود. از این خانم خواست تا او را ببخشد. مدتی بعد هم ، با یگدیگر ازدواج کردند و زندگی شاد و خوشبختی ای که حاصل ایمان فعال زن بود تحقق یافت. دشمنان شما در درون خودتان هستند. دشمنان این خانم «آرزوگی» و «انزجار» بودند و واقعا این دشمنان «مار رسمی» و «عقرب» هستند و چه زندگی های بسیاری که به دست این دشمنان از هم باشیده شده اند. ولی به محض پیوستن این خانم به قدرت الهی ، هر نوع تضاد و ناهماهنگی در زندگی اش از بین رفت و دیگر هیچ چیز نمی توانست سبب آزارش شود . همواره به زندگی ای فارغ از هر نوح تجربه ی ناخوشایند فکر کنید که تنها از طریق ارتباط آگاهانه و بیوسته با قدرت خدا ممکن است .

کلمه ی «قدرت» به کرات در کتاب مقدس تکرار شده است. «خدای را به یاد آور چرا که فقط اوست که به تو قدرت می دهد تا دولتمندی یابی».

انسانی که هشیاری حقیقی دارد نیز فقر را به خود جذب می کند. افراد زیادی را دیده ام که با داشتن این حقیقت، با پیوند برقرار کردن با قدرت الهی درونی بدون هیچ اعتنایی به هرگونه منبع بیرونی، ناگهان از هر نوع فقر و محدودیتی رها شده اند. توکل به خدا، نیرویی به انسان می دهد که تسلیم نا پذیر است، زیرا فقط خرد لایتناهی است که راه هر چیز را می داند. با توکل به خدا، آن کار انجام خواهد شد . کل دانش ما نسبت به حقیقت این است که خدا یگانه قدرت و حضور و تقدیراست. به محض این که به قدرت بی همتای خداوند ایمان آ وردید دیگر هر امر به ظاهر شری از زندگی تان خارج می شود. برای نتیجه گرفتن باید فقط به یک قدرت متکی بود. شرزاییده ی خیالات بی اساس انسان است .

اگر قدرت شر را از آن جدا کنید دیگر قدرتی ندارد که به شما آسیب برساند و سبب رنجش خاطر شما شود .

برای درک این قانون مثالی می آورم. روزی با یکی از دوستانم به رستوران رفته بودم که ناگهان چیزی روی لباسش ریخت. مطمئن بود که آن چیز روی لباسش لکه می اندازد. گفتم: «مشکلی نیست. الان درشش می کنیم.» گفتم: «شر حقیقت ندارد و هیچ اثری از خود باقی نمی گذارد».

همچنین گفتم: «دیگر به لباس نگاه نکن و نتیجه را به خدا بسپار». حدودیک ساعت بعد که به لباسش نگاه کردیم دیدیم که هیچ لکه ای وجود ندارد. بنابراین آن چه در مورد امری جزئی صحت دارد، پس در مورد امور بزرگ نیز عادت است. این جمله را برای خطاها یا بدشانسی های گذشته نیز می توانید تکرار کنید. سپس در سایه ی الهی می بینید که اثرات آن چنان محو می شود که ذره ای از آن باقی نمی ماند.

خیلی از افراد، به جای توکل به خدا، از قدرت خودشان کمک می گیرند، که در این صورت جز حاصلی نامطلوب چیزی به دست نمی آورند.

قدرت شخصی یعنی اعمال زور از راه اراده ی شخصی. به عنوان مثال: خانمی را می شناختم که چندی پیش با آقای ازواج کرده که شغلش تصویرگری طنز برای روزنامه ای بود. برای کشیدن این تصویرها با دید از تسلط بر زبان عامیانه استفاده می کرد و گاهی نیز در گفتار خود آن زبان را به کار می برد.

ولی خانم اصرار داشت که همسرش به زبان روشنفکران صحبت کند، آثار کلاسیک را مطالعه کند و به دانشگاه برود. پی از مدتی به شهری رفتند که دانشگاهی در آن بود.

ابتدا همسرش مدتی مقاومت کرد ولی سرانجام خودش نیز علاقمند شد. مدتی نگذشت که چنان به آثار کلاسیک علاقمند شد که دیگر جز درباره ی افلاطون،

ارسطو و نظیر آن ها از چیزی سخن نمی گفت. او می خواست غذایش مانند آن ها طبخ شود یا همان غذای ساده ای را بخورد که آن ها می خوردند. زندگی این خانم

به جهنمی تبدیل شده بود. او بعد از این تجربه دیگر هرگز نخواست کسی را عوض کند. تنها فردی که با دید عوضی شود خودتان هستید. وقتی خودتان را تغییر دادید،

همه ی اوضاع و شرایط اطرافتان نیز تغییر می کند. مردم هم عوض می شوند. اگر از اوضاع و شرایط نرنجید، آن وضعیت بدی و نامطلوبی خود را از دست می

دهد. زندگی هرفردی، تصویری عینی است از آن چه که در ذهن نیمه هشیارش تصور کرده است. پس هر جا برود، همان اوضاع و شرایط تصویر شده را با خود می

برد. با توکل به قدرت و توان خدا، بسیار توانمند و قدرتمندم. قدرت یعنی تسلط یافتن و تسلط یافتن یعنی کنترل کردن. انسان با آگاهی به قانون

معنویت می تواند اوضاع و شرایط را کنترل کند. فرض کنید مشکل شما فقر و تنگدستی است و نیاز مبرم به پول دارید. به قدرت الهی درون خویش بپیوندید و برای وفور نعمتی که بی تردید نصیبتان می شود، شکر گزار باشید. اگر آن قدر مشکل تان جدی است که دیگر تو انایی تشخیص و تصمیم گیری ندارید، یا اگر درون تان پر از شک و تردید و اضطراب است ، حتماً به نزد مشاور، روانکاو و یا دوستی بروید که می تواند به وضوح مشکل تان را درک کند و شک را از دلتان برهاند .

روزی مردی به من گفت که یک بار به یکی از مراکز حقیقت در پترزبورگ رفته و از دیگران چیزهای زیادی راجع به من شنیده است. او از آن ها پرسیده بود: «این فلورانس اسکاول شین کیست؟» در جواب او یکی گفته بود: «اونویسنده ی بازی زندگی است. و اگر نامه ای بر ایش بنویسی ،بی شک معجزه ای برایت اتفاق می افتد.» آن مرد هم بی درنگ نامه ای برای من نوشت و به یکی از آرزوهایش رسید . عیسی مسیح می فرماید: «هرگاه دو نفر از شما خواستار چیزی باشید، بی شک آن چیز به شما می رسد.» اگر نمی توانید به روشنی از خیر و صلاح خود مطع شوید، هرگز در کمک خواستن از دیگران کوتاهی نکنید و بلافاصله از کسی کمک بخواهید تا راه خیر را نشانتان دهد. عیسی مسیح به وضوح شفا یافتن افراد را می دید و هرگز به آن ها نمی گفت که خودشان شفا دهنده ی خویش شوند. هر چند که می تو انید به مرحله ای تکامل یابید که دیگر نیازی به کمک دیگران نداشته باشید. ولی این امر تنها در صورتی امکان پذیر است که به قدرت و مشیت خداوندی اعتقاد راسخ داشته باشید .

ما هرگز نمی توانیم به زور برکتی را از خرد لایتناهی بگیریم. بلکه ،برکت باید به صورت هدیه به ما بخشیده شود. نقش آدمی این است که صرفاً دریافت کننده ای شاکر باشد. «بردشمنان خود غلبه خواهی کرد، سرسخت ترین آن ها راشکست می دهی. زیرا به من توکل کرده ای و معتقدی که تنها از طریق اتکا، به من سربلند و پیروز می شوی. « در روایت دیگری می خوانیم: «کنترل امور خود را به او سپردی و همه چیز مرا زیر پای او نهادی، از گوسفندان و گاوانت گرفته تا چهارپایان صحرا.» ا

این گونه آرمان خدا برای انسان فرستاده می شود؛ ولی آرمان انسان برای خود بحزشکست و محدودیت ثمری ندارد. گویی تنها در شرایط بحرانی است که انسان از تسلط و قدرت خود آگاه می شود.

تا زمانی که انسان در شرایط سختی قرار نگیرد، از قدرتی که درونش وجود دارد بی خبر است و تنها در این موقع بی درنگ قدرتی را که پیشاپیش به او عطا شده نشان می دهد. افراد زیادی را می شناسم که اغلب نگرانند و همواره آرزوی این را دارند که هنگام مواجهه با شرایط غیر عادی، عکس العملی معقول از خود نشان دهند و بسیار قدرتمند و متعادل عمل کنند.

«گوش فرا دهید! ای مردمان اکنون زمان جنگ شما نیست. فقط بایستید و به نجات الهی که همراه شما خواهد بود، بنگرید.» مردم اغلب می پرسند: «معنای این سخن چیست که بایستیم و کاری انجام ندهیم؟»

ایستادن شما به این معناست که تعادل و آرامش خود را حفظ کنید. به مردی عصبی و نگران گفتم: «سخت نگیر و نجات الهی را ببین.»

او پاسخ داد: «این سخن شما بسیار به من کمک کرد.» بسیاری از مردم زیادی تلاشی می کنند. به جای آن که بار خود را به دست خدا بسپارند خودشان بار سنگینی را حمل می کنند بنابراین، همیشه در اضطراب و تشویش به سر می برند و هرگز آن چه را که می خواهند به دست نمی ورنند و هرگز نمی توانند بر شرایط غلبه کنند. حال کنار بایستید و نجات الهی را بنگرید. می توانیم آیه ی بالا را به این صورت تفسیر کنیم: «تو در این جنگ، با جنگیدن پیروز نمی شوی. آن را کاملاً به خداوند واگذار کن تا خودش آن را به انجام برساند.»

با پیروی از راه شگفت انگیز شهود، از هر نوع مشکل و درگیری رهایی شوی و فوراً به آرزوی قلبی ات می رسی. به خاطر داشته باشید که به ما گفته اند هرگز از کوچک ترین امور غافل نشوید. ممکن است ذره ای غفلت، پشیمانی بزرگی به بار آورد. به عنوان مثال، روزی برای خرید قلم چینی از خانه بیرون رفتم. نزدیک خانه ام دو فروشگاه است که معمولاً یکی از آن ها اجناس خود را با قیمت بیشتری می فروشد. و دیگری همان جنس را با قیمت کم تر. ذهن استدلالی ام می گفت: برو به

وشگاهی که ارزان فروش است. اما شهود می گفت: برو به فروشگاهی که گران فروش است. سپس من راه شگفت انگیز شهود را دنبال کردم. در فروشگاه به فرو شده گفتم که چه می خواهم. او گفت: اتفاقاً امروز این جنس یکی بخر و دوتا ببر است، زیرا صاحب این کالا می خواهد برای اجناسش تبلیغ کند. در نتیجه، مشهود مرا به جای درستی هدایت کرده بود. هر چند تفاوت قیمت چندان زیاد نبود، ولی همیشه شهود از منافع ما مراقبت می کند. اگر به مغازه ی ارزان فروشی می رفتم باید دو برابر پول می دادم. پس، از امور حزئی درس بگیرید، تا در کنترل امور بزرگ تر آماده باشید.

با بررسی دقیق کتاب مقدس متوجه می شویم که هدیه ی خداوند به انسان قدرت است. بلافاصله پس از این که حقیقت را درک کنی، اوضاع و شرایط هماهنگ می شود. خداوند به آدمی قدرت ترقی کردن، شفا یافتن، دور کردن شیطان و تسلط بر همه ی امور را عطا کرده است.

ولی آن ها که به خداوند توکل می کنند، نیرویی مضاعف دریافت می دارند و چون عقاب پرواز خواهند کرد. آن ها می دوند و خسته نمی شوند و همواره سرفرازند و هرگز درمانده نمی شوند.

پس بیایید ایمان بیاوریم که این نیروی شکست ناپذیر همواره در اختیار همه ی ما قرار دارد. «چون مرا خواند. اجابتش می کنم.» بنابراین «کلام» آدمی می تواند او را به پروردگار مطلق پیوند دهد.

برداشتن هر بار و جنگیدن در هر جنگی برای خرد لایتناهی کار ساده ای است.

همه ی قدرت ها در اختیار من قرار گرفته تا آسمان را بر زمین بیاورم.

قوی باش و نترس!

قوی باش و نترس تنها دشمن انسان ها ترس است. هر وقت ترس به خود راه دهید حتماً شکست می خورید. و بدانید که هرگاه از چیز هایی نظیر فقر شکست از دست دادن انتقاد، و شخصیت بعضی افراد بهر اسید حتماً به آن دچار می شوید. ترس، قدرت و توانی برایتان باقی نمی گذارد. زیرا وقتی می ترسید، ارتباط خود را با منبع راستین قدرت الهی از دست می دهید. «ای کم ایمانان چرا می ترسید؟!» ترس یعنی ایمان منحرف شده، ایمان وارونه. وقتی می ترسید به همان چیزی که از آن می ترسید دچار می شوید. گویی آن را به سوی خود می کشید. وقتی می ترسید، در افکار منفی که هیچ پایه و اساسی ندارند، غرق می شوید .

دانیال در چاه شیران هیچ آسیبی ندید زیرا به خداوند به عنوان قدرت نیرومندتر از آن ها یقین داشت. خداوند نیز شیرها را به گربه های بی آزاری تبدیل کرد. بنابراین، همواره بر شیر خود حمله ور شوید تا با چشم خرد ببینید که آن شیر هیچ قدرتی ندارد. شاید در تمام طول عمرتان از شیر خاصی گریزان بوده اید، و همین گریز و هراس زندگی تان را تباہ و موهای سرتان را سفید کرده است. روزی خانم آرا یشگری به من گفت زنی را می شناسد که موهای سرش خاکستری بوده، ولی همین زن به محض این که از دلشوره و نگرانی دست برداشت دوباره موهایش سیاه شده اند. خانمی به من گفت: «اصلاً نمی ترسم ولی خیلی نگرانم و اضطراب دارم.» ترس و نگرانی هردو از یک جنس اند. بنابراین اگر از چیزی نترسید، پس نسبت به آن چیز نگران هم نیستید .

شاید باید بگوییم: «ای کم ایمانان، چرا نگرانید؟» فکر می کنم ناگوارترین ترس ها، ترس از دست دادن است. شاید در زندگی همه چیز داشته باشید ولی اگر آن شیر ترس و نگرانی در مقابل شما ظاهر شود و با غرش بگوید: «عالی تر از آن است که

ابدی باشد.» این چندان پایدار نیست؟ اگر آن شیر بتواند نظر شما را جلب کند ،
بی شک دچار نگرانی می شوید. پس نسبت به آن بی اعتنا باشید .

چه بسا افراد زیادی که در طول زندگی خود حیزهای با ارزشی را با قیمت ناچیزی
از دست می دهند. تنها حربه ای که با آن می توانید شیرها را از بین ببرید، کلام
خودتان است. کلام تو عصای معجزه گر توست ، و همواره همین کلام توست که
قدرت نفوذ دارد و شگفتی آفرین است. عصای معجزه گر خود را در برابر شیرهای
ساختگی خود حرکت دهید و آن ها را به بچه گربه های بی آزاری تبدیل کنید. ولی
اگر در برابر این شیرها نایستید همین طور شیر باقی می مانند. شاید این سؤال
پیش آید که: «حطور می توانیم در برابر شیرها بایستیم ؟ »

موسی به قوم خود فرمود: «قوی باشید و نترسید ! بایستید و نجات خداوند را
ببینید که امروز آن را برای شما خواهد کرد و نجات خواهید یافت. زیرا مصریان که
شما را می آزرند تا ابد نابود خواهند شد. خداوند از جانب شما می جنگد و شما
خاموش باشید.» واقعا تدارکی اعجاب آورتر از این وجود دارد .

خرد لایتناهی به راه خروج و راه برآوردن هر آرزو واقف است و فقط باید بر او توکل
کرد. توکل یعنی تعادل خود را نگه داشتن و از سر راه خداوند کنار رفتن. افراد
زیادی هستند که از دیگران می ترسند. یا این که از اوضاع و شرایط نامطلوب
خود گریزانند. هر چند که هر جا می روند آن شرایط هم به دنبال آن ها می رود.
مزمور بیست و هفتم یکی از مزامیری است که مژده ی فتح و ظفر می دهد: «خداوند
نور و سبب نجات من است ، پس از که بترسم؟» همچنین مزموری است موزون
و خوش آهنگ. سراینده ی آن دریافته است که هیچ دشمنی نمی تواند به او آزار
برساند، زیرا خداوند نور و سبب رستگاری او است. حال به یاد آورید که دشمنان
شما، همه در درون خودتان هستند. کتاب مقدس از اندیشه های خصمانه سخن می

گوید: شک‌ها و تردید‌ها و ترس‌ها و نفرت‌ها و پیشگیری‌های منفی خودتان. هر وضع نامطلوبی که در زندگی خودتان پیش آید، تجلی اندیشه‌ی منفی خودتان است و حاصل تخیالات نادرست. اما این وضع نمی‌تواند در برابر نور حقیقت تاب بیاورد. پس بی‌باکانه با وضعیت روبرو شوید و بگویید: «خداوند نور و سبب نجات من است، پس از که بترسم؟»»

عیسی مسیح بزرگ‌ترین استاد مابعد الطبیعه بود و قواعدی معین برای مهار اوضاع و شرایط به ما آموزش داد که از طریق کلام و اندیشه عملی می‌شوند و به اجرا در می‌آیند. «تو مرا از دشمنانم داناتر کرده‌ای.» بنابراین، باید در مرحله‌ی اول از اندیشه‌ی دشمنان خود لشکر بیگانگان خردمندتر باشید.

باید با کلامی قاطع و استوار در مقابل هر اندیشه‌ی منفی بایستید و نگذارید این اندیشه بر شما غالب شود. لشکر بیگانگان نغمه سر می‌دهد که: «کسب و کار کساد و پول دست نیافتنی است.» بلافاصله پاسخ دهید: «روزی من دست خداست و همین حالا مثل قارچ یک شبه می‌روید.» زیرا در ملکوت اعلی، ناراحتی و تالم وجود ندارد. شاید هم مجبور شوید که مثل آواز بچه گانه‌ی «کتی» مداوم با خود

تکرار کنید: «کتی آن کار را کرد، کتی آن کار را نکرد.» برای مدتی به این آواز ادامه دهید، ولی یقین داشته باشید که بالاخره پیروز می‌شوید. زیرا حقیقت با ید همواره غالب باشد و شما باید لشکر بیگانگان را مغلوب کنید. اگر کار نگهبان خود را متوقف کنید، لشکر بیگانگان دوباره نغمه سر می‌دهد: «هیچ کس قدر تو را نمی‌داند. تو هیچ گاه پیروز نمی‌شوی.» پس بلافاصله بگویید: «خدا قدر مرا می‌داند، در نتیجه افراد دیگر هم قدر مرا میدانند و هیچ چیز نمی‌تواند در رساندن موفقیت‌م از جانب خدا دخالت کند.» به یقین بدانید که بالاخره لشکر بیگانگان مغلوب می‌شود، زیرا بی‌اعتنایی آن را به هلاکت می‌رساند. بنابراین، بابتی اعتنایی به لشکر بیگانگان می‌

توانید بر آن غلبه کنید و نترسید و ایمان خود را با عمل نشان دهید، چرا که شیران از ترس تو جسور می شوند و با شنیدن صدای تپش قلب تو غرش می کنند. شما هم مانند دانیال ساکت بایستید و فقط نظاره گر فرشتگانی باشید که به کمکتان می آیند .

رسالت عیسی مسیح بیدار کردن مردم از خواب غفلت بود. «ای انسان غافل ، برخیز و بیدار شو!» در آن هنگام مردم در رویایی وارونه نظیر آدم خفته بودند، و عواملی چون فقر، شکست ، گناه، بیماری و مرگ را حق خود می پنداشتند. داستان آدم به این صورت بود که او از درخت وهم خورد و به خوابی عمیق فرو رفت و در خواب خیر و شر را تصور کرد .

برنارد شاول در کتاب بازگشت به متوسلاح می گوید: «آدم قتل ، تولد و مرگ را اختراع کرد و سبب پوشاندن اوضاع و شرایط منفی شد.» معنای کلام او گسترش ذهن استدلالی انسان است ، زیرا انسان در باغ عدن ، فقط در حیطة هشپاری برتر عمل می کرد. بنابراین، بی درنگ تمام نیازها و آرزوهایش در اختیارش قرار می گرفت. ولی به تدریج با پرورشی ذهن استدلالی ، سقوط کرد. زیرا با استدلال فقر، محدودیت و شکست را به خود تحمیل کرد و به جای این که به روزی مقدر الهی توکل کند، روزی خود را با زحمت به دست آورد .

اما پیغام عیسی مسیح ، هشپار کردن مردم از خواب غفلت و بازگرداندن مردم به عالم «بعد چهارم» یا هشپاری نسبت به باغ عدن بود. در باب چهارده انجیل یوحنا، خلاصه ای از آموزه های او آمده است. او آن را «بشارت» یعنی «مژده های خوب» نامیده است. و با صراحت و سادگی شگفت انگیزی به مردم گفت اگر هنگام خواستن چیزی یقین داشته باشند که به آن رسیده اند حتما به آن خواهند رسید. ولی همواره باید خداوند را صاحب قدرت محض و یقین بدانند که خدا بخشنده است و

انسان دریافت کننده. پس خردلایتناهی، تمام نیازها و آرزوهای انسان را فراهم کرده و آن را به او می بخشد.

عیسی مسیح صحت این کلام خود را از طریق معجزات و پیشامد های عجیب ثابت می کند.

یکی از شگفت انگیزترین معجزه های او شفای آن مرد نابینای مادر زاد بود. مخالفان عیسی مسیح به امید این که کلامی بر ضد او بشوند از آن مرد سؤالاتی پرسیدند. آن مرد در جوابشان گفت: «فقط یک چیز را می دانم، آن هم این است که نابینا بودم و اکنون بینا شده ام.» این عبارتی شگفت انگیز است

که شما نیز می توانید همواره آن را تکرار کنید. شاید در برابر نیروی مصلحت خود نابینا بوده اید و شاید هم فرصت هایی را که داشته اید نمی دیدید و چه بسا شهود خود را نادیده گرفته اید، یا دوستان را دشمن فرض کرده اید.

ولی اگر از خیر و مصلحت خود آگاه باشید، متوجه می شوید که دشمنی وجود ندارد و همواره خداوند هر فرد و هر موقعیتی را در جهت خیر رسانی شما به کار می گیرد تا آنچه خیر و صلاحتان است، به شما برسد. آن گاه، تمام موانع و سختی ها هموار می شود و مانند شن به هنگام عبور از رودخانه زیر پایتان قرار می گیرد. هر که با خدا همراه شود شکست ناپذیر می شود.

من اغلب تکرار این جمله ی خیلی تاکیدی را به شاگردانم سفارش می کنم: «قدرت بی شکست و مطلق خدا هر مانعی را از سر راهم بر می دارد تا من بتوانم سوار بر موج ها به ارض موعود خوش برسم.» در آن هنگام، سوار بر موج ها و بدون خطور هیچ اندیشه منفی ای به ذهن به مقصد خود می رسید. زیرا اندیشه های منفی شما را از اوج موج ها به پایین می افکند. همواره اندیشه و آرزوهای تان همانند گردونه ای، شمارا به سوئی می کشاند. برنیس مو لفورد می گوید:

آرزویی که از دل نرود یا به عبارتی آرزوهای قلبی نیرومندی که یک لحظه از آن

غافل نیستید بذری است که در ذهن تان ریشه دارد؛ پس همیشه زنده است و هرگز روییدن آن متوقف نمی شود. زیرا قانونی حیرت آور در ذات آن نهفته است، قانونی که اگر به آن توجه و از آن غافل نشوید و به خدا توکل کنید، به نتایج عالی و بی نظری دست می یابید. اگر با هشیاری پیرو این قانون باشید، خوشبختی و کامیابی تان چندین برابر می شود. ولی اگر کورکورانه از این قانون پیروی کنید، دچار بدبختی می شوید.

معنای آن این است که آرزو نیروی عظیم متحرک است که باید به راستای مناسب هدایت شود. بنابراین، همواره این جمله را تکرار کنید: «من فقط آن چه را می خواهم که خدا برایم بخواهد. من فقط خواهان آن حقی الهی ام که خرد لایتناهی به لطف خود، به گونه ای خوب برایم مقدر کرده است.»

آن وقت است که دیگر خواهان تحقق آرزوی نامناسبی نیستید. مشیت خدا جایگزین اراده ی خودتان می شود، زیرا همواره آرزوهای ناگوار انسان ها به طرز ناگواری هم برآورده می شوند و نیز برآورده شدن آرزوهای عجولانه خیلی دیر یا به گونه ای نامطلوب تحقق می یابد. چه بسیارند تجربه های ناخوشایندی که فقط نتیجه ی آرزوهای ناگوار یا بی صبرانه بوده اند .

مثلاً خانمی با آقای ازدواج کرد. این خانم هر شب باید همراه آقا به مهمانی می رفت. خانم که دیگر از این همه مهمانی خسته شده بود، هر شب بی صبرانه آرزوی در خانه ماندن و کتاب خواندن را داشت. این آرزو چنان از صمیم قلب بود که تحقق یافت و شوهرش به دنبال زن دیگری رفت و در نتیجه این خانم هم دیگر فرصت داشت که در خانه بماند و مطالعه کند. ولی حمایت همسرش را از دست داد. در زندگی هیچ اتفاقی سرزده و ناگهانی به سراغ شما نمی آید .

پرنسیس مولفورد راجع به «کار» نیز نظریه جالبی ارائه داده است او می گوید: «برای کسب موفقیت در کار هنری، بازرگانی یا هر شغلی دیگر، باید مدام آن را مانند هدفی پیش روی خود ثابت نگه دارید. در آن هنگام، نهایت تلاش خود را به کار بندید تا مثل بازی یا کار فوق العاده ای به سمت آن هدایت شوید. زیرا به محض این که کاری به نظرتان سخت و دشوار باشد، یعنی در آن پیشرفتی ندارید.»

وقتی در دنیای هنر تجربه های گذشته ام را مرور می کنم می فهمم که این موضوع کاملاً صادق است. مثلاً، هشت مرد تقریباً هم سن و سال ، از دانشکده هنرهای زیبای فیلادلفیا فارغ التحصیل شدند. سپس هر هشت نفر هنرمندانی مشهور شدند، به طوری که در هنر معاصره نام «هشت تن» معروف شدند. هیچ یک از آن ها اهل کار و تلاش زیاد نبودند. آن ها نه از سبک هنرهای سنتی پیروی می کردند و نه از شیوه ی مدرن دانشگاهی. واقعا از آن لذت می بردند و آن کار برایشان مثل سرگرمی بود! راجع به یکی از آن ها که در کشیدن تصاویر منظره بسیار ماهر بود و به خاطر آن جوایز و مدال های فراوانی کسب کرده بود، حکایت تعجب آوری شنیدم. او در نیویورک ، در گالری بزرگی ، نمایشگاهی انفرادی گذاشته بود و خودش سرگرم خواندن روزنامه بود. در همان حین خانم علاقمندی با ذوق و شوق از او پرسید: آیا می توانید درباره ی آن هنرمند چیره دستی که این آثار را خلق کرده چیزی بگویند؟ او پاسخ داد :

«مطمئناً. من خودم این مزخرفات را کشیده ام!» زیرا او برای دل خودش نقاشی می کرد و اصلاً نظر مردم برایش مهم نبود .

با وجود این که نابینا بودم ولی هم اینک می توانم کار درست و بیان کامل نفس خویش را ببینم. با وجود این که نابینا بودم ولی اکنون می توانم به وضوح « دطرح الهی» زندگی خویش را ببینم. با وجود این که نابینا بودم ولی حالا می توانم ببینم که قدرت الهی یگانه قدرت و مشیت او تنهامشیت است. با تفکر مادی ، ایمان فردی به ایمنی را از دست می دهید .

«ای انسان غافل، برخیز و بیدار شو!» خداوند تنها سبب امنیت ابدی روح و جسم و امورتان است. افسرده نشوید و هراسان نباشید. اگر به خیر و صلاح خود آگاه باشید، دیگر ترس و هراس مفهومی ندارد. همین که به این حقیقت واقف شوید که در ملکوت اعلی فقر و تنگدستی شکست و از دست دادن وجود ندارد، دیگر سختی ها و ناملایمات زندگی در نظر تان بی معنی می شود و همه ی آن ها از بین می روند زیرا آن تجربیات صرفاً حامل توهمات بی اساس و پوچ خودتان است .

برای تبیین عملکرد این قانون یکی از تجربیاتم را نقل می کنم. چند سال پیش ،

زمانی که در لندن بودم از یکی از فروشگاه های ژاپنی قلم زیبایی خریدم. مارک قلم «نامی کی» و بسیار هم گران قیمت بود. فروشنده ی آن به من ضمانت نامه ای داد که دوام آن را سی سال ضمانت می کرد. واقعاً قلمی عالی بود و من بسیار دوستش داشتم. هر سال نیز پرسش نامه ای برایم می فرستادند تا از درست کارکردن آن باخبر شوند. آن ها طوری رفتار می کردند که گویی اسبی خریده ام. واقعاً یک قلم معمولی نبود و خیلی از آن راضی بودم و همیشه همراهم بود تا این که یک روز آن را گم کردم. بلافاصله شروع به انکار از دست دادن آن کردم و گفتم: «در ذهن الهی از دست دادن وجود ندارد. پس امکان ندارد که من قلم نامی کی خود را گم کنم. حتماً همان قلم یا همسنگ آن به من باز می گردد.» پس از آن به هر مغازه ای که در نیویورک رفتم، نتوانستم نظیر آن را پیدا کنم و رفتن به لندن برایم امکان پذیر نبود. ولی به خدا توکل داشتم. پس امکان نداشت قلم نامی کی خود را از دست بدهم .

تا این که یک روز که سوار اتوبوس بودم و داشتم از خیابان های بالای شهر می گذشتم ناگهان چشمم به ویتترین فروشگاهی افتاد. هرچند روی نام ویتترین فروشگاه نور افتاده بود و من از آن فاصله نمی توانستم به راحتی نام فروشگاه صنایع شرقی را بخوانم ولی به دلم افتاد که همان موقع پیاده شوم و سراغ قلم نامی کی را بگیرم . پس همان ایستگاه پیاده شدم و به آن فروشگاه رفتم و پرسیدم که قلم «نامی کی» دارند یا نه. خانم فروشنده پاسخ داد: «بله داریم: مجموعه ی کامل آن را هم داریم. البته قیمتش ارزان شده و به قیمت دودلار و نیم کاهش یافته است.» در همان موقع از صمیم قلب از خداوند تشکر کردم و سه قلم خریدم. من در یکی از جلساتم این تجربه ی شخصی را نقل کردم. نتیجه ی آن هم این شد که قلم های به آن مارک خیلی سریع به فروش رفت و همه ی مردم برای خرید آن به همان فروشگاه رفته بودند. صاحب سه قلم «دنامی کی» شدن کارکرد عجیب این قانون بود. و دلیل آن این بود که من نیز به خیر و مصلحتم آگاه بودم و هرگز نگذاشتم افکار منفی مانع راهنمایی شهودیم شوند .

شاگرد حقیقت می داند که هر روز باید جنبه ی کاربردی این قانون را اثبات کند:

«در همه ی راه های خود خدا را بشناس و خداوند تو را به راه راست هدایت و راهنمایی می کند.» عیسی مسیح می گوید: «آمین، آمین! به شما اطمینان می دهم که هر کس سخن مرا بپذیرد و به آن چه می گویم ایمان بیاورد، می تواند کارهایی کند که خودش هم باورش نمی شود.» واقعاً چه ایمان قوی را عیسی مسیح به بندگان تعلیم می داد. هر چند که او هم بنده بود ولی از نسل بعد خود نیز خبرداشت.» و «هر چه را از من بطلبید آن را اجابت می کنم تا قدرت و بخشش خداوند را به شما نشان دهم.» او مردم را مطمئن کرد که در پر تو عنایت و بخشش الهی قرار دارند. خداوند می بخشد و انسان دریافت می کند .

« آیا یقین ندارید که من از جانب خداوند آمده ام؟ هر چه که به شما می گویم از خود نمی گویم و همه از جانب خداوند است. » به قوم خود گفت که: «اول از همه ملکوت اعلی را بطلبید (که عرصه ی آرمان های الهی در آن نهفته است) که این همه سبب فزونی خواهد شد.» به راستی که عیسی مسیح قوم را بیدار کرد .

«با وجود این که نابینا بودم، ولی اکنون می توانم ببینم، از چه می هراسم. هیچ قدرتی که توان آزار رساندن داشته باشد وجود ندارد. به وضوح راه هموار خوشبختی و سعادت را در مقابلم می بینم. هیچ مانعی در راهم نیست .

او را بر امور شخصی خود مسلط نمودی! و اختیار همه چیز را به او دادی.

عظمت خداوند

در فرهنگ لغت، کلمه ی «عظمت» با واژگانی نظیر شکوه و جلال تعریف شده است. «دیدگانم نور الهی را دیده است.» این عبارت به معنای دیدن قانون به هنگام عمل است. ما نمی توانیم خدا را ببینیم، زیرا خداوند، «ذات مطلق»، قدرت کل و بصیرت برتر است. ولی همواره از نشانه های او می توانیم به وجود ذات اقدسش پی ببریم. «پروردگار عالم چنین خطاب می کند؛ از طریق ان چه که در درونتان است مرا ثابت کنید. آیا دریچه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و نعمت هایم را یکی پس از دیگری نثارتان نخواهم کرد که ظرفیتی برای آن نخواهد بود، هنگامی که از شهود درونی پیروی می کنیم، در واقع داریم به قدرت خداوند گواهی می دهیم. هم چنین، هرگاه آرزویی تحقق یابد، وجود قدرت ثابت می شود. اگر هنوز به آرزوی قلبی خود نرسیده اید، قطعاً «درست نطلبیده اید» یا به عبارتی «درست دعا نکرده اید». همیشه همان چیزی را نصیب می بری که هنگام دعا بر زبان می آوری و طلب می کنی. همواره آرزوهای ناگوار به انسان به طرز ناگواری بر آورده می شود. و هم چنین برآورده شدن آرزوهای عجولانه اش مدت ها با تأخیر می افتد. فرض کنید که از فقر و تنگدستی و زندگی در خانه ای کوچک و از هر گونه محدودیت و فشاری تنفر دارید و از صمیم قلب آرزو می کنید: «زندگی در خانه ای بزرگ و مجلل را، شاید پس از مدتی سریدارخانه ای مجلل و بزرگ شوید و خودتان از چنین نعمتی بی نصیب بمانید. هنگامی که روزی از مقابل باغ و خانه ی آندرو کارنگی در خیابان های بالای شهر می گذشتم، متوجه این حقیقت شدم. در ورودی خانه قفل بود و کرکره ی همه ی پنجره اتاق سرایدار در زیرزمین باز بود. واقعاً که چه تصویر ناگواری! بنابراین همواره با حمد و ستایش پروردگار آرزوهای خود را بطلبید تا شکوه و عظمت این قانون را در عمل با چشم خود ببینید.» در طلب هیچ چیز مکث نکنید، با دعا و نیایش و شکر از

خدا خواسته های خود را بطلبید».

زندگی موجی از نفحات است. همواره با آن چه که فکر می کنید، یکی می شوید. یا به عبارتی، به هر چه توجه کنید و با آن هم طیف شوید به همان می پیوندید. مثلاً اگر با بی عدالتی و تنفر هم نوا شوید، در هنگام فکر می کنید که چه دنیای ظالم و سختی است و فکر می کنید که همه عوامل بر ضد شما بسیج شده اند. هر میس

تریس مگیسوس هزاران سال پیش گفته بود: «برای دگرگونی در حال خود باید حرکت موج طیف خود را تغییر دهید.» در جهت اندیشه ی خود جریان را عوض کنید تا بلافاصله در عالم واقعیت تغییرات را ببینید. فرض کنید تا حالا قصور می کردید که از مردم متنفرید و آن ها قدر شما را نمی دانند. این جمله تأکیدی را تکرار کنید: «خداوند قدر مرا می داند. پس دیگران هم قدر مرا می دانند و خودم هم قدر خودم را می دانم.» پس از تکرار این جملات بلافاصله از شما قدردانی خواهد شد.

حالا دیگر خودتان استاد شده ای و می دانید که ابزار کارتان کلام خودتان است. فقط اطمینان داشته باشید که به طور سازنده ای عمل می کنید و در جهت مشیت الهی. قاضی ترووارد گفت: «انسان حامل قدرت الهی است ولی خالق آن نیست» در مرموز هشتم روایت شده که: «پس نقش انسان چیست که او را به یاد می آوری؟» و آدمی که از او دلجویی می کنی و مقام او را بر کارهای مربوط به خودت مسلط کردی و همه چیز را در اختیار فهم و درک انسان نهادی.

اکنون داریم وارد مرحله فهمیدگی می شویم. دیگر ایمان انسان های عادی را نداریم. و صاحب ایمانی توأم با درک و فهمیدگی هستیم. آن گاه که سلیمان می گفت: «حکمت و فهم را کسب کن»، منظورش آگاهی به عمل قانون معنویت بود تا بتوانیم نیروهای درونی خویش را به طرز مناسبی منتشر و مصرف کنیم.

قانون قانون ها این است که آن چه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران هم

مپسند. زیرا هرچه به دیگران کنی، همان عیناً به تو باز می‌گردد و با هر دستی بدهی با همان دست می‌گیری. پس خانمی که از دیگران انتقاد نمی‌کند، در واقع خودش را از ملامت رها می‌کند. سرزنش‌کنندگان همواره مورد سرزنش قرار می‌گیرند، زیرا در آن هاطیف انتقاد زندگی می‌کنند. این افراد به بیماری روماتیسم هم مبتلا می‌شوند، زیرا اندیشه‌های اسیدی‌شان سبب می‌شود که در خونشان اسید تولید شود. و همین سبب درد مفاصل می‌شود. در روزنامه‌ای مقاله‌ی جالبی خواندم، پزشکی راجع به یکی از بیمارانش تجربه‌ی عجیبی داشت. او گفته بود: «هرگاه مادر شوهر بیمار برای ملاقاتش می‌آمد، آن زن جوش می‌زد. هرچند از نظر من این موضوع چندان عجیب نیست زیرا هر موقع که زن از درون حرص می‌خورد و به جوش می‌آمد، سطح خارجی بدن او هم جوش می‌زد. البته این موضوع شامل حال همه‌ی مادرشوهرها نیست. مادر شوهرهای بسیاری را می‌شناسم که وجودشان نعمت و برکت است و فقط سبب آرامش و هماهنگی‌اند. ناراحتی‌های پوستی حاکی از آن است که زیر پوستشان ناراحتی شخصی وجود دارد. یعنی شخصی سبب رنجش شما شده، یا شمار از عصبانی‌کرده است. جال می‌بینیم که این خود آدم است که جهت دهی و مسیر این قدرت الهی را تعیین می‌کنیم. اگر با این قدرت هم طیف شود، همه چیز زیر پایش قرار می‌گیرد.» همه‌ی گوسفندان، گاوآرد و چهارپایان صحرا و تمام مرغ‌ها و نیز ماهیان دریا و هرچه در جهان وجود دارد، در اختیار توست.» پس می‌بینیم که چه قدرت و شکوهی برای آدمی تصور شده است.

بشر بر همه‌ی عناصر قدرت و تسلط دارد. فقط باید بتواند «برخیزد، امواج و باد هارا تویخ کند تا آرامش کامل پدید آید.» ما باید بتوانیم قحطی و خشکسالی را از بین ببریم. یک بار در روزنامه‌ای خواندم که از مردم ناحیه‌ای که به خشکسالی دچار

شده بودند خواسته شده تا دیگر «آواز باران نمی بارد» را نخوانند. زیرا آن ها با آگاهی اندکی که این از دانش مابعدالطبیعه، به نفوذ کلام پی برده بودند. و فکر کرده بودند که این خشکسالی باید به کلام خودشان ربط داشته باشد. ما باید بتوانیم از سیل و امراض مسری جلوگیری کنیم. چون انسان قدرت این را دارد که بر خود مسلط شود. پس هر بار به که به آرزویی می رسیم، قدرت تسلط خود را ثابت می کنیم. قبل از ورود پادشاه عظمت باید از لحاظ آگاهی برخیزیم! هر بار این عبارت را تکرار می کنیم: «اگر چشم بصیرت داشتی، آن گاه تمام بدنت نورانی و روشن می شد.» آن گاه گویی از نوری درونی آکنده می شویم. چشم بصیرت داشتن، یعنی فقط خوبی ها را دیدن و از ظاهر مخالف امور آزرده نشدن.

عیسی مسیح می فرماید: «طبق ظاهر امر قضاوت نکنید بلکه با توجه به حقیقت قضاوت کنید.» یکی از قوانین فوق العاده، بی اعتنایی است که عیسی مسیح به آن آگاه بود. او هم چنین می فرماید: «هیچ یک از این ها مرا منحرف نمی کند.» یا به عبارت دیگر، می توانیم بگوییم: «هیچ امری اسباب رنجش مرا فراهم نمی آورد.» همچنین، خودخواهی و اراده ی شخصی سبب شکست و ناکامی می شود. «اگر خداوند خانه ای را بنا نکند بنیانش زحمت بیهوده می کشند.» قوه تخیل، قدرتی خلاق است. اگر تصویر ترس را در ذهن خود مجسم کنید، بی شک همان چیزی که از آن می ترسید نصیبتان می شود. و آن نتیجه ی خیال واهی و مخرب خودتان است. ولی با چشم بصیرت، انسان ها فقط می توانند حقیقت را ببینند. زیرا در آن صورت فقط ماورای شر را می بینند و یقین دارند که خیری در آن نهفته است. آدمی از این طریق بی عدالتی را به عدل تبدیل می کند و با خیرخواهی خود، دشمن را از پا در می آورد. صاحب چشم بصیرت، به سربازان غیبی قدرت دلگرم است. چون در آن صورت جز پیروزی چیز دیگری نمی بیند.

در اسطوره شناسی سیکلوپ یکی از غول هایی است که در سیسیل زندگی می کرده است. ما درباره ی این غول ها شنیده ایم که آن ها همه صاحب یک چشم در وسط پیشانی، میان ابرو هایشان، یعنی درست در جای قوه تخیل بوده اند. این غول اسطوره ای همه نمادی از این ایده بودند. قطعاً اگر شما فقط «صاحب یک چشم» بودید، می توانستید بسیار قدرتمند شوید.

عیسی مسیح که آموزگاری ماهر و چیره دست بود بارها فرموده: «اکنون همان زمان موعود است. اکنون روز نجات و کامیابی است.» چند روز پیش در فیلمی بیهودگی تلاش برای زندگی در ایام گذشته یا برگرداندن آن ایام را دیدم. این فیلم فرانسوی به نام زندگی به حرکت ادامه خواهد داد. داستان دختری است که در سن شانزده سالگی، برای اولین بار به مجلس مهمانی رفته بود. و حالا بیوه ای سی و پنج ساله بود. او برای پول عروسی کرده بود و هرگز در طول زندگی اش خوشبخت نبوده است. وقتی داشت نامه ای مربوط به ایام گذشته را در آتش می انداخت، چشمش به کاغذ کهنه ای افتاد که روی آن دعوت به مهمانی با شش تن از پسران هم کلاسش شده بود. همه ی آن پسران قسم خورده بودند که تا ابد به دوستی با او وفادار بمانند و قدرش را بدانند. وقتی با آن کاغذ کهنه، در دست، کنجی نشست، تمام خاطرات آن مجلس یکی پس از دیگری جلوی چشمش آمدند. یاد صحنه هایی افتاد که چگونه با دوستان و همکلاسانش غرق در شادی بود. ولی حالا زندگی زن خالی او تنها بود. او تصمیم می گیرد که دنبال تک تک آن مردها برود تا ببیند هر یک چه سرنوشتی دارند. دوستش به او می گوید: «به دست آوردن جوانی سپری شده محال است. اگر در گذشته زندگی کنی، امروز را نیز از دست می دهی!» اما زن قبول نمی کند و باز به دنبال آن ها می رود در پایان این، این کار او جز «توهم» حاصلی برایش ندارد. زیرا حتی یک نفر از آن ها هم او را نمی شناسند. وقتی از آن می پرسد: «مرا به یاد می

اورید؟ من کریسین هستم.» آن پاسخ می دهند: «کریستین؟» برخی از آن مردان دیگر صاحب خانواده شده بودند. سر انجام او به شهر دوران کودکی اش می رود، تا آخرین مردی که در آن جا زندگی می کرده بیابد. آن مرد یک آرایشگر شده بود و آن زن را شناخت. با سرحالی و نشاط از ایام گذشته صحبت می کرد و می گفت: «فکر نمی کنم تو هم اولین مجلس مهمانی خود را به یاد بیاوری. آن درست همین جا، در همین شهر بود و امشب هم در آن مجلس مهمانی برپاست، بد نیست با من بیایی. تو را با یاد روزهای قدیم می اندازد.» زن نیز به مجلس ولی همه چیز به نظرش مسخره و سبک بود. به نظر او افراد آن جا خیلی بد لباس و جلف بودند. آواز نوازنده می خواهد تا آهنگ محبوبش را بنوازد. همان آهنگ جوانی گمشده اش. ولی آرایشگر که همراه اوست می گوید مردم دیگر از این آهنگ قدیمی لذت نمی برند. ولی به هر حال نوازنده آن آهنگ را می نوازد. ولی با تضاد شدیدی روبرو می شود. او بی درنگ متوجه می شود که مجلس مهمانی را که به یاد آورده هرگز این طور نبوده، و تصور او چیز دیگری بوده است و برگشتن به آن هم توهمی بیش نبوده و سرانجام متوجه می شود که برگرداندن ایام گذشته محال است.

می گویند آن دو راهزنی که بالای صلیب رفتند نماد دزدان و راهزنان زمان هستند. یکی از آن ها «گذشته» و دیگری «آینده» را به تاراج می برد. عیسی مسیح می فرماید: «هر دم به تو می گویم که اینک بامن در بهشت خواهی بود و امروز همان روز موعود است. در یک شعر قدیمی سانسکریت گفته شده: «به امروز خوب نگاه کن! درود سپیده دم چنین است!» ترس و نگرانی نیز راهزنان زمان هستند.

قانون اسرار آمیز بی اعتنایی، شگفت انگیز ترین قانون است. زیرا برای اجرای قانون الزاماً باید به مقام بصیرت رسید. یعنی مرحله و مقامی که دیگر عالم خارج ذره ای بر کار ذهن اثر ندارد. بنابراین، بی درنگ می تواند با ذهن الهی متحد شود. زندگی اغلب

مردم توالی آشفته‌گی‌ها و اختلالات است و مواردی نظیر فقر و تنگدستی، از دست دادن، محدودیت، مادر شوهر، مادرزن، صاحب خانه، بدهی، بی‌عدالتی‌ها را ردیف کرده‌اند. زمانی این جهان به نان «دره اشک‌ها» مشهور بود. زیرا مردم نمی‌توانست مشکلات خود را حل کنند و خودشان در نبردهایشان می‌جنگیدند و بارها را به دوش می‌کشیدند. اگر قضاوت انسان بر اساس ظاهر امر باشد، مدام خود را در میدان نبرد می‌یابد، میدانی که هم شرایط بدی قرار گرفته‌اند و مدام باید با فقدان و محدودیت دست و پنجه نرم کنند. «اگر چشم سوم داشته باشی (یعنی همه‌ی شرایط را منفی و مخالف خود تصور کنی) تمام جسمت در تاریکی فرو می‌رود. بنابراین اگر نو ظلمت در تو جاری شود، آن‌گاه دچار چه ظلمت عظیمی خواهی شد.» نور وجود یعنی همان داشتن چشم بصیرت یا قوه‌ی تخیل. پس اگر چشم بصیرت داشته باشی (و فقط از یک مجرا بنگری) فقط یک قدرت و یک طرح را می‌بینی و تمام وجود و اعمال مملو از نور می‌شود. هر روز چنین تصور کنید که در نور خدا حمام کرده‌اید. این نور درونی، قدرتی بی‌همتا و تسلیم‌ناشدنی است که هر چه در آن طرح در آن طرح الهی نباشد، از بین می‌برد. هر آن‌چهار که ظاهر بیماری، فقر، محدودیت و فقدان داشته باشد از میان بر می‌دارد. و هر اوضاع و احوال مخالفی یا هر سلاحی را که به سوی شما نشانه گرفته، نابود می‌کند

اگر چشم بصیرت داشته باشیم، این نور در خدمت خودمان خواهد بود. ولی باید یاد بگیریم که نور را می‌توانیم با همان اطمینانی که چراغ برق را روشن می‌کنیم، در درون خود روشن کنیم. «نخست ملکوت‌اعلی و عدالت او را بطلبید تا همه چیزهای خیر برای شما فزونی یابد.» یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «آدم عاقل دوخت لباسش را به دست خیاط ماهر می‌سپارد.» شما هم طرح زندگی خود را به دست طرح الهی بسپارید تا همیشه اوضاع و شرایط بر وفق مرادتان شود.

آرامش و دولت‌مندی

آرامش در خانه ات باشد و دولت‌مندی در کاخ هایت.

در این عبارت از مزمور 122 متوجه می شویم که آرامش و دولت‌مندی با هم توأمند و یکی لازمه ی دیگری است. افرادی که در فقر و تنگدستی زندگی می کنند همواره در حال ترس و نگرانی اند. آن ها نمی توانند به خیر و مصلحت خود دست یابند. بنابراین، مدام فرصت ها و موقعیت های عالی زندگی شان را ازدست می دهند. ولی انسان آرام ، همیشه هشیار و آگاه است پس همیشه بی درنگ عمل می کند و هیچ موقعیتی را ازدست نمی دهد .

افراد بدبخت و ناکامی را دیده ام که یکباره وضعیتشان تغییر کرده است. برای اثبات این قانون، ماجرای خانمی را تعریف می کنم که یک بار ناراحت و افسرده نزد من آمد. او خیلی غمگین به نظر می رسید، از بس گریه کرده بود چشم هایش پف آلود شده بود و صورتش هم خیلی تکیده و درهم به نظر می رسید. او گفت، مردی که دوستش داشته او را ترک کرده و رفته است. آن لحظه که او را دیدم، در نظرم افسرده ترین و بی جاذبه ترین آدم دنیا می رسید. در چهره اش دقیق شدم. چشمانی درشت و با فاصله و چانه ای کشیده داشت. من سال ها نقاش بوده ام و عادت دارم مردم را از دید یک هنرمند نگاه کنم و هریک از صورت ها اثر یکی از نقاشان را برایم تداعی می کند. همان طور که به صورت درهم و نگران او خیره شده بودم ، به نظرم رسید که چهره اش شبیه آثار بوتیچلی است. اغلب چهره ی مردم مرا به یاد آثار رامبراند، سرجوشوا رینولدز و دیگران می اندارد. برای زن شفاعت کردم و کتابم بازی زندگی را به او دادم. پس از چند هفته ، زنی زیبا و جذاب نزد من آمد. چشمانش از زیبایی می درخشید. به نظرم رسید که چهره اش تداعی کننده ی آثار بوتیچلی است. بلافاصله متوجه شدم که او همان زن است. واقعاً چه اتفاقی افتاده بود؟ او پس از

گفتگو با من و خواندن کتابم آرام شده بود. «آرامش در خانه ی تو باشد.» این جا مراد از خانه همان هشیاری خودتان است .

عیسی مسیح به آرامش جان تاکید می کرد. «ای خستگان و ای کسانی بایدبارهای سنگین را به دوش بکشید، نزد من بیایید تا به آرامش برسید.» او همواره از مسیح درون ما و از هشیاری برتر خودمان سخن می گفت و می فرمود در هشیاری برتر بارها سبک شده و دیگر جنگ و نزاعی وجود ندارد. زیرا ترس ، نگرانی و افکار منفی فقط در ذهن نیمه هشیار جای دارد .

چندسال پیش وقتی که داشتم با هوا پیمای از کالیفرنیا به نیویورک برمی گشتم، در اوج آسمان ، میان ابرها، احساس آرامش و رهایی عجیبی به من دست داد. در اوج آسمان ، با خود و همه ی موجودات جهان در آرامشیم. وقتی در اوج آسمان هستیم ، همه ی مزرعه ها سفید و آماده ی درو به نظر می رسند. ولی هیجانان باعث ناکامی و نافرجامی در دستیابی به خرمن توفیق، شادمانی و آرامش اند. در کتاب مقدس روایت شده است: «و سال هایی را که ملخ ها از بین برده بودند به شما بازمی گردانیم.» این عبارت را می توانیم به این صورت تعبیر کنیم که: «من سال هایی را که هیجان ها سبب نابودی آن شده اند به تو بازمی گردانم.» انسان ها از چیزهایی می هراسند که حاصلی جز بدبختی و شکست و نا آرامی برایشان ندارد . در روزنامه ای خواندم که قوانین ذهنی در حال بررسی و تشخیص است. مثلاً دریافته اند که شدیدترین ترس ، ترس از شکست است و حداقل هفتاد و پنج درصد از افرادی که تحت آزمون روانشناسی قرار گرفتند، از شکست می ترسیدند. البته ترس از شکست عبارتت از: ترس از دست دادن سلامتی، ترس از ناکامی در شغل و حرفه، امور مالی ، عشقی ، موفقیت و غیره. ترس های مهم دیگری هم هستند که از جمله ی آن ها می شود: ترس از تاریکی، تنهایی و ترس از حیوانات را برشمرد. برخی افراد

از این که دیگران تعبیر غلطی نسبت به آن ها داشته باشند می ترسند و برخی دیگر از این که کنترل ذهنی خود را از دست بدهند، واهمه دارند. ترس مزمن و مداوم ، بر غدد بدن انسان تاثیر می گذارد و سبب سوء هاضمه می شود و معمولا عوارض و فشارهای عصبی فراوانی به همراه دارد. بنابراین، سلامتی و نشاط را از بین می برد و سبب می شود تا فرد دیگر احساس آرامش نکند .

ترس بدترین دشمن بشر است، زیرا از هرچه می ترسید به همان مبتلا می شوید. در حقیقت ، وقتی از چیزی می ترسید، گویی آن را به سوی خود فرامی خوانید. ترس یعنی ایمان معکوس. در واقع ترس ، ایمان به شر به جای ایمان به خیر است «ای کم ایمانان، از چه می هراسید؟» ذهن نترس، بدون هیچ محدودیت و مانعی فقط خیر و نیکویی ها را به سوی خود می کشد. «آن چه که آرزوی آن را دارید یا نیازمند آن هستید از پیش بر سر راهتان قرار می دهیم.» ، «قبل از آن که طلب کننده اجابت می کنم » .

این آیه از کتاب مقدس را می توانیم چنین تعبیر کنیم که « هرچه را آرزومند یا خواهان آن هستید پیشاپیش در مسیرتان قرار دارد. » گا هی یک کلام جدید سبب تحولاتی در شما می شود. یا اگر به اطلاعاتی نیاز داشتید، بلافاصله آن را کسب می کنید. روزی یکی از دوستانم، نمونه ای از کارکرد حیرت انگیز این قانون را تعریف کرد. او گفت که در حال ترجمه ی متن قدیمی ایتالیایی درباره ی یکی از پادشاهان ایرانی بوده که هیچ منبع انگلیسی ای در مورد آن پیدا نکرده است. یک شب که در رستوران اتومات شام می خورده ، مشغول صحبت با مردی بر سر آن میز می شود و حرف از ترجمه ی متن قدیمی ایتالیایی می شود. آن مرد که دانشجو و محقق بود و بیش از این خانم از موضوع اطلاع داشت ، ناگهان داوطلبانه تمام این اطلاعات را در اختیارش گذاشت و گفت که « قطعاً برای انتشار این متن به در دسر می افتید » زیرا

عقاید این پادشاه ایرانی با عقاید دولت فعلی هماهنگی ندارد. او به اطلاعات لازم در رستوران اتومات دست یافته بود، در حالی که دستیابی به چنین اطلاعاتی فقط در بایگانی برخی کتابخانه های عمومی امکان پذیر است. **خداوند معجزات خود را در جایی خارج از انتظار به ثمر می رساند.** زن نگران دستیابی به آن اطلاعات بود، ولی هنگامی به اطلاعات موردنیازش دست یافت که در نهایت آرامش و شادمانی بود. در مزمور صد و بسیت و دوم می خوانیم که: «ای اورشلیم، پاهای ما درون دروازه هایت خواهد ایستاد.» در این جا، «اورشلیم» نماد آرامش و «پا» نماد فهم و درک است. پس فهم و درک ما را به سوی دروازه ی آرامش می برد. ولی هنگامی که همه ی زندگی انسان چیزی جز اضطراب و نگرانی نباشد، چطور می تواند به آرامش برسد؟ شاید با تکرار یک جمله ی تأکیدی نتوانید به آرامش برسید ولی حداقل می توانید اختیار کلام خود را به دست بگیرید و در نهایت کلام پیروز می شود. اغلب مردم به این دلیل اوضاع و شرایط نامطلوب را به سوی خود جذب کرده اند که خود در میدان های نبرد جنگیده و بارهایشان را به دوش کشیده اند. ما باید یاد بگیریم که چطور از سر راه خدا کنار برویم تا او اوضاع و شرایطمان را بهبود بخشد و آن را هماهنگ کند. واژه ی «هماهنگی» بهترین واژه ی ممکن برای شرایطی ناهموار که هموار شده یا کجی هایی که راست شده اند است. آن هم تحت شرایطی ناممکن که تصور آن را هم نمی توان کرد. اگر از سر راه، عقل کل کنار روید و اختیار امور خود را به او بسپارید، آن گاه خواست ها و نیازهایتان پیشاپیش در اختیارتان قرار خواهد گرفت. فقط کافی است که کاملاً بر او توکل کنی، زیرا اگر بررسی یا به آن شک کنی، ارتباط خود را با این نیروی لایتناهی از دست می دهی. بنابراین اگر هنوز شک و تردید داری باید کاری کنی تا ایمانت را نشان دهی، زیرا ایمان بدون عمل بی فایده است. ایمان توأم با عمل به دلیل ایجاد امید و انتظار بر ذهن نیمه هشیار

تأثیر می گذارد و سبب می شود که شخص ارتباط خود را با خرد لایتناهی از دست ندهد. همان طور که وال استریت (خیابانی که نبض تجارت نیویورک در آن می زند) مدام مراقب بازار است، مانیز باید همیشه مراقب بازار ایمان خودمان باشیم. زیرا اغلب اوقات بازار ایمان بی رونق است و گاه این کساد و رکود چنان طول می کشد که سبب ورشکستگی می شود. ورشکستگی ناگهانی یعنی همان وضعیت نامطلوبی که اگر جلوتر و به موقع دست به کار می شدیم می توانستیم مانع آن شویم و متوجه می شویم که در آن مدت به جای پیروی از شهود همواره از عقل خود پیروی کرده ایم.

یک بار خانمی ماجرای از زندگی خود را تعریف کرد و گفت برای این که راه معینی را دنبال نکند، جد شهود قلبی را نادیده گرفته است و همین سبب مشکلات بسیاری در زندگی اش شده است. قطعاً شهود راهنمای بی خطای ماست. اگر پیروی از شهود را در موارد جزئی تمرین کنید آن گاه در امور مهم تر و کلی هم می توانید به آن اطمینان کنید. یکی از دوستانم خیلی به شهود اعتقاد دارد و گاهی به من تلفن می زند و می گوید: «همین الان به دلم افتاد که به تو تلفن بزنم بینم با من کار داشتی؟» خیلی جالب است که همیشه هم من با او کاری داشتم.

واقعا، ما زندگی شگفت انگری داریم او در زندگی به طور ناخود آگاه راهنمای و هدایت می شویم.

مادامی که به این نظام شگفت انگیز که خرد لایتناهی برایمان تدارک دیده اعتقاد بیاوریم، ترس و تشویش تا ابد در زندگی مان محو می شود. اگر مثل پیشینیان خود معتقد بودیم که: «خداوند پیشاپیش شما می رود و می جنگد و پیروز می شود.» دیگر از هیچ چیز نمی ترسیدیم و از ظاهر مخالف امور آزرده نمی شدیم.

روزی یکی از دوستانم ماجرای خیلی جالبی را برایم تعریف کرد. آقای که در

شهر کالامازوی ایالت میشیگان تاجر کاغذ بود، هزاران جلد از کتاب های من را به کارکنانش هدیه داده است. او تجارتش را با سرمایه ی کمی شروع کرده و از هر نوع داوری و استدلال دست برداشته و با پیروی از شهودها و الهام های قلبی تجارتي دو ازمده میلیون دلاری آغاز کرده است و اکنون همه ی کارکنان او نیز به قوانین ما بعدالطبیعه ایمان دارند .

آقای دیگری که تجارتش را بر اساس قانون کسب و کار بنا نهاده است ، به چنین موفقیت عالی ای دست یافت. او با سرمایه ی اندکی که داشت به شهر فیلادلفیا رفت و دفتر نشر مجله ای خرید. تمام آرزویش این بود که در قبال هزینه ی کمی مطالب فراوانی در اختیار مردم بگذارد. او به قانون « بخشندگی »

اعتقاد داشت و پس از چندی مجله اش از معروفیت بسیاری برخوردار شد. او بهترین مقالات و تصاویر را به مردم عرضه می کرد و بیشترین حقوق را به کارمندانش می داد. او هرچه بیشتر به دیگران می بخشید خودش بیشتر به دست می آورد. « آرامش در خانه ات باشد و دولتمندی در کاخ هایت » آرامش و دولتمندی با یگدیگر توام و هم جهت اند. « کسانی که توکل به تو را قبول دارند، به آرامش عظیم دست می یابند. مراد از توکل ، قانون عدم مقاومت است » . نگذار بدی بر تو غلبه کند، بلکه همیشه تلاش کن تا بدی بر نیکویی مغلوب شود.» تا بتوانی هر شکست و ناکامی را به موفقیت و هر تنگدستی و فقر و محدودیت را به وفور و فراوانی و هرچه ناسازگاری و پریشانی است به آرامش و صلح تبدیل کنی .

موقعیت بی نظیر شما

شما فقط یک قاضی دارید، آن هم کلام خودتان است. عیسی مسیح می فرماید: «اکنون به شما می گویم که هر کلام بیهوده ای که مردم بگویند با ید در روز حسابرسی حساب آن را پس دهند. زیرا براساس کلام خودتان درباره ی شما قضاوت می شود و از همین کلام خودتان است که بر شما حکم می شود.»

هر روز، روز قضاوت است. در حالی که تاکنون فکر می کردیم در آخرین روز دنیا مورد مواخذه قرار می گیریم. به زندگی خود در گذشته بنگرید تا متوجه بشوید که چگونه با کلام خود سعادت یا شقاوت را به سوی خود کشیده اید. ذهن نیمه هشیارشوخی سرش نمی شود. افراد به طرز ناجوری در مورد خود شوخی می کنند و ذهن نیمه هشیار هم آن را جدی می گیرد. هنگامی که کلامی بر زبان تان جاری می شود، بلافاصله تصویر ذهنی آن را مجسم می کنید، که همان بر ذهن نیمه هشیارتان اثر می گزارد و سپس در دنیای بیرونی تان ظاهر می شود. فردی که به قدرت نفوذ کلام آگاه باشد، همواره مراقب کلام خویش است، زیرا فقط کافی است که به واکنش کلام خود توجه کند، آن گاه بی درنگ متوجه می شود که هرگز کلامش بی ثمر بر نمی گردد.

افرادی که هنگام عصبانیت یا نفرت صحبت می کنند، دست به بزرگ ترین اشتباه می زنند، زیرا عقوبت کلامشان بسیار ناگوار است. از آن جاکه کلام قدرت و نفوذی طیف گونه دارد، هرچه بر زبانتان جاری می شود همان به خودتان بازمی گردد.

افرادی که مدام از بیماری صحبت می کنند، بیماری را به طرف خود می کشند.

همواره نیروهای غیبی در خدمت مردم اند و اختیار امور مردم به دست همین نیروهاست، حتی اگر خود انسان به این امر واقف نباشد. در کتاب مقدس می خوانیم که: «مرگ و زندگی در قدرت کلام است.» با این وجود، اغلب مردم از صبح

تا شب به طرز مخربی سخن می گویند. زیرا سرزنش ، شکایت و ملامت برای آن ها عادی شده است و مدام مشتاق اند از بدشانسی هایشان سخن بگویند و خودشان را نزد اقوامشان حقیر کنند. بنابراین ، پس از مدتی دوستانشان از مصاحبت با آنان دلزده می شوند و از آن ها دوری می کنند. آن ها، در واقع با کلام خویش خود را گرفتار مشکلات می کنند. اکنون که به قدرت نفوذ کلام پی برده ایم، چرا از آن استفاده نکنیم؟ ما از امکاناتی نظیر رادیو، تلفن و هواپیما به بهترین شکل استفاده می کنیم ولی در کلام خود ترجیح می دهیم از حصار استفاده هاکنیم .

هم اینک علم و دین دارند به یکدیگر نزدیک می شوند. علم نیروی درون اتم را کشف می کند و مابعدالطبیعه نیز نیروی اندیشه و کلام را آموزش می دهد. زمانی که با کلام سروکار داریم ، در واقع گویی با ماده ای پویا و فعال روبرو هستیم. مثلاً، به قدرت نفوذ کلام در شفابخش فکر کنید. کلامی به ذهنتان می آید و کنش و واکنش هایی شیمیایی در بدنتان برقرار می شود .

یکی از دوستانم به شدت بیمار بود. دکتر، بیماریش را برونشیت مزمن تشخیص داده و گفته بود که احتمال ذات الریه دارد. دخترانش از او مراقبت می کردند و پرستاری نیز برایش استخدام کردند. چندین هفته سپری شد و حال او بهتر نشد. او شاگرد حقیقت بود، ولی حدود یکسال بود که در جلسات شرکت نمی کرد و دیگر مطالعه را کنار گذاشته بود. روزی به من تلفن زد و گفت: «بیا و شفاعتم را بکن. کلامی جاری کن و من را از این وضعیت نجات بده ، زیرا دیگر تحمل ندارم. من اصلاً بیمار نیستم، فقط طاقتم تمام شده و به تنگ آمده ام. این همه کلام و اندیشه ی منفی، تقریباً زمین گیرم کرده است.» او از طریق کلام خویش و تکرار جمله ی تأکیدی حقیقت بلافاصله شفا یافت .

ناگهان به دلش افتاد که از خانه بیرون برود، با وجود این که چندین بار به او توصیه

کردند که این کار خطرناک است. ولی این بار از شهود الهی کمک می گرفت و پیروی می کرد. واقعا چه اتفاقی افتاده بود؟ کلام حقیقت سبب دگرگونی در ذهن او شده بود. بنابراین، در بدنش کنش و واکنش هایی برقرار کرده بود که سبب شفای او شد. چنین روایت شده که اگر یقین داشته باشیم و ذره ای شک و تردید نداشته باشیم می توانیم به کوه بگوییم: بلند شو! تا کوه در دریا ناپدید شود .

نیروی بی حد و مرز انسان ها فقط از طریق خیرخواهی حاصل می شود. اگر فردی نترسد و از ظاهر مخالف امور رنجیده نشود و خیرخواه همه ی افراد و ملت ها باشد می تواند به کوه نفرت و خصم بگوید: «بلند شو! تا مثل روز اول نا پدید شوند.»

انزجار و تنفر، نیروی انسان را از او می گیرد. باید همه جا در کوچه و خیابان این تابلو را به دیوار نصب کنیم که: «مراقب کلاهت باش!»

پس حال بیایید در جهت دهی به این نیروی فعال درونی دقت کنیم. باید خیلی بکوشیم تا آن را در جهت شفا بخش ، برکت و دولتمندی هدایت کنیم. زیرا امواج این طیف، در تمام جهان هدایت می شوند و با وجود این که بسیار قدرتمند است ولی سروصدا ندارد. این نیرو می تواند تمام موانع را از سر راهتان بردارد و شما را به آرزوی قلبی تان برساند .

واقعا، حاصل شما از این جهان چیست؟ پاسخ این است: «ملکوتی که از ازل برای شما تدارک دیده شده است. « تحقق تمام آرزوهای به صلاح و درست به بشر وعده داده شده است. در کتاب مقدس، سه هزار وعده به انسان داده شده است. ولی فقط در صورتی می توانیم از این موهبت برخوردار شویم که ان هارا ممکن بدانیم. زیرا همه چیز از طریق خودتو حاصل می شود و خودت باید دنبال آن بروی. از ان جا که زندگی فقط تموج طیف است ، پس احساس ثروتمندی کنید تا ثروت را به سوی خود بکشید. احساس کامیابی کنید تا موفق شوید.

پسر بچه ای را می شناختم که در روستایی محروم به دنیا آمده بود ولی اغلب احساس موفقیت می کرد و معتقد بود که وقتی بزرگ شود، هنرمندی مشهور خواهد شد. هیچ کس نمی توانست او را مأیوس کند، زیرا تمام فکر و ذهنش سرشار از حس موفقیت شده بود و در سرش جز موفقیت فکر دیگری نبود و از وجودش پرتو موفقیت ساطع می شد. در نوجوانی روستا را ترک کرد. و به شهر بزرگی رفت و بدون هیچ تجربه ی قبلی، به عنوان روزنامه نگار در شاخه ی هنر مشغول کار شد. ولی هرگز به ذهنش خطور نکرد که برآورده شدن آرزویش محال باشد. سپس به هنرستان رفت و یک شبه ره صد ساله پیمود. او قبل از این هرگز تحصیلات آکادمیک را طی نکرده بود. هرچه را یک بار می دید به خاطر می سپرد. پس از چند سال به شهر بزرگ تری رفت و هنرمندی مشهور شد.

به این دلیل موفقیت را به سوی خود کشاند که همیشه خود را موفق می دید. «تمام این زمینی را که می بینی به تو خواهم بخشید».

به قوم یهود نوید داده شده بود که می توانند صاحب تمام زمینی باشند که می بینند. کتاب مقدس، کتابی در باره علم مابعدالطبیعه و طرف صحبت او با تمام جهانیان است. «همه ی زمینی را که می بینی به تو خواهم بخشید.» پس با چشم بصیرت خود چه می بینید و چه تصاویری را به زندگی خود دعوت می کنید؟ قوه ی تخیل را قیچی ذهن می خوانند پس اگر به شکست و ناکامی فکر می کنید، بلافاصله جهت تفکر خود را به سمت موفقیت بازگردانید.

این کار خیلی ساده به نظر می رسد، ولی اگر عادت کردید که فقط به شکست فکر کنید، برای از بین بردن این عادت نیاز به تلاش و همت بسیاری دارید. هر چند همیشه نمی توانید اندیشه خود را کنترل کنید، ولی اختیار کلام خود را که می توانید به دست بگیرید و در نهایت کلام بر ذهن نیمه هشیار تأثیر گذارده و پیروز می

شود. فکر می کنید،

اگر منفی نگر هستید، مدام این جمله را تکرار کنید: «به آینده با شگفتی می نگریم!»
تکرار این جمله انتظار وقوع موقعیتی شگفت انگیز در آینده را خلق می کند. همواره یقین داشته باشید که سرانجام موقعیتی شگفت انگیز پیش رویتان قرار خواهد گرفت. باید این احساس را در خود پرورش دهید که همین الان معجزه ها و شگفتی ها در راه هستند. یا به عبارتی امید و ایمان به موفقیت را در خود پیروانید .

گروه کمی از افراد در زندگی صاحب آن چه می شوند که لیاقت آن را دارند. آن ها همیشه در حوالی آرزوهای قلبی خود پرسه می زنند و آرزوی خود را فراتر از تحقق می بینند. در حالی که از دید انسانی که از لحاظ معنوی معتقد است، هیچ چیز آن قدرها عالی نیست که تحقق نیابد .

اگر مایلید به گفت و گوی افرادی گوش دهید که هنوز در خواب و خیال رویای آدم به سر می برند، سری به یک آرایشگاه بزنید. در رویای آدم بودن یعنی توهم اضمحلال. آدم پس از خوردن از میوه ی درخت وهم ، به خواب عمیقی فرو رفت. البته، مراد از آدم در این جا، جنبه عام یعنی نوع بشر است. آدمی عموماً، بدون هیچ دلیلی فقر، تنگدستی ، شکست ، گناه ، بیماری و مرگ را تصور می کند. ولی انسان آگاه فقط یک قدرت را می شناسد، آن هم قدرت خداست. و فقط یک وضعیت را قبول دارد، آن هم خیر و خوبی است. حال دوباره به آرایشگاه برمی گردیم. آن چه در آن جا می شنویم تقریباً شبیه همین

چیزی است که من شنیدم و نقل می کنم . خانمی کنارم نشستهبواصدای بلندی گفت : «این جا خیلی گرمه ، یا یک چیزی را روشن کنید یا دری را باز کنید. » شاگرد آرایشگر از او پرسید: «امروز حالتون چطوره خانم س؟ زن آهی کشید و گفت: «خوبم. ولی باید خیلی زجر بکشم تا خوب باشم!». سپس از خانمی که مانیکور می

کرد پرسید: «چرا عینک نمی زنی؟» آن خانم پاسخ داد: «آخر چرا وقتی چشمم ضعیف نیست باید عینک بزنم؟» زن گفت: «چون همه عینک می زنند، لابد اگر تو هم به چشم پزشکی مراجعه کنی، متوجه می شوی که چشم های تو هم ضعیف است.» وقتی که زن داشت آن جا را ترک می کرد، گویی همه حالشان بد بود و داشتند از حال می رفتند. آن ها تازه به این فکر فرو می روند که نکند حالشان بد است و خودشان بی خبرند. این زن از خود تأثیر بیم و یاس و ناامیدی به جای می گذارد. این مثالی از نوع گفت و گویی است که تقریباً در هر آرایشگاهی ممکن است با آن مواجه شویم. و اغلب مردم همین طور صحبت می کنند. وقتی به قدرت کلام آگاه می شویم و می فهمیم با کلام خود چه چیزی را جذب می کنیم، آن گاه دیگر تمام هوش و حواسمان را به کار می گیریم تا چیزی نگوییم که بدبختی و بیماری را به سوی خود جذب کن به هرچه زیاد توجه کنید با آن یکی می شوید. بنابراین، هرگز در مورد چیزهای مخرب صحبت نکنید، زیرا سرانجام به همان وضع دچار می شوید.

واقعاً نقش و سهم شما چیست؟ برکتی که نصیبتان می شود، فقط از طریق کلام جاری شده بر زبانتان، یا سکوت خودتان حاصل می شود. یعنی هرچه با چشم بصیرت خودتان می بینید، نصیب شما خواهد شد. فقط ترس، شک و تردید و نفرت خودتان، شما را از کامیابی و مصلحتتان دور می کند. اگر از وضعیتی متنفرید، در عمل آن را به خودتان جذب می کنید و از هرچه می ترسید می آید، سرتان خو اهد آمد. مثلاً کسی سر شما را کلاه گذاشته یا نسبت به شما بی انصافی کرده؟ شما به قدری از او منزجرید که نمی تو انید او را ببخشید. پس از مدتی، دوباره شخص دیگری همان کار را نسبت به شما تکرار می کند. علت آن است که تصویر بی عدالتی را در ذهن نیمه هشیار خود زنده نگه داشته اید. این موضوع آن قدر پی در

پی برایتان اتفاق می افتد که فکر می کنید دچار سحر و جادو یا نفرین بدشانسی شده اید. برای ازبین بردن این وضعیت فقط یک راه حل وجود دارد. آن هم این است که نسبت به تمام بی انصافی ها و افرادی که به شما بدی کرده اند، بی تفاوت باشید و خیر آن ها را بخواهید. مدام این جمله ی تأکیدی را تکرار کنید: «خیرخواهی ام چون دژی مستحکم مرا فرا می گیرد و همین حالا همه ی دشمنانم را به دوست و تمام ناهماهنگی ها را به هماهنگی و نیز همه ی بی انصافی ها را به انصاف تبدیل می کنم.»

بی درنگ از کار کرد این قانون شگفت زده می شوید. یکی از شاگردانم با تکرار همین جمله ی تأکیدی به وضعیت کاری نابسامانش ، هماهنگی و نظم بخشید . به گذشته و روزگار سخت فکر نکنید. زیرا دوباره به همان وضعیت گرفتار خواهید شد. برای طلوع روزی نو شکرگزار باشید و در رویارویی با هر موقعیت ناامیدکننده ای از ظاهر مخالف امور آزرده نشوید و ایمن باشید.

هرچه را که آرزومند یا نیازمند آن هستید، از پیش بر سر راهتان قرار دارد. ولی باید از مصلحت خود آگاه باشید تا بتوانید فوراً آن را به دست آورید. بنابراین ، پس از تکرار عبارت مملو از حقیقت به بصیرتی آنی خواهید رسید و احساس می کنید که دیگر افکار منفی گذشته در زندگی تان ناپدید شده است.

یک بار به خانمی گفتم : «اینک تمام دیوارهای تنگدستی و تاخیر فرو می ریزند و تو به لطف الهی به ارض موعود خود وارد می شوی.» خانم بلافاصله دید که دیواری فرو ریخت و او از دیوارهای خراب شده به خارج گام برداشت. پس از چندی زندگی این خانم کاملاً متحول شد و به ارض موعود فراوانی خود وارد شد .

زن دیگری را می شناختم که آرزوی دخترش این بود که صاحب خانه و زندگی شود. دختر این خانم در جوانی نامزدی داشت که از او جدا شده بود. هر وقت که احتمال

وقوع ازدواج پیش می آمد، مضطرب و هراسان می شد که مبادا باز هم کارش به جدایی بکشد. چندین بار، این وضعیت را تجربه کرده بود. روزی مادرش نزد من آمد، تا برای ازدواجی مناسب برای دخترش که دیگر هیچ نیرویی هم نتواند آن را بهم بزند، شفاعتی کنم. مادر حین گفت و گو مدام می گفت: «نلی بیچاره: نلی بدبخت.» گفتم: «دیگر هرگز، دختری را نلی بیچاره خطاب نکن. زیرا با این کار به قدرت جاذبه ی او صدمه می زنی. به جای این که او را نلی بیچاره خطاب کنی، به او بگو «نلی خوشبخت» و «خوش شانس». زیرا درگام نخست باید یقین داشته باشی که اکنون هنگامی است که خداوند آرزوی او را تحقق می بخشد.» پس از آن، مادر و دختر هر دو به تکرار جملات تأکیدی حقیقت ادامه دادند و حال نلی به آرزویش رسیده و «بانو نلی» است و کابوس وحشتناک ترس برای همیشه در زندگی اش ناپدید شده است.

در کتاب مقدس، جملات شگفت آوری درباره ی از بین بردن افکار منفی آورده شده است. «قدرت روح قادر است که قلعه های متحکم را از بین ببرد.» ذهن بشر توانایی مقابله با افکار منفی را ندارد مگر این که با توکل بر نیروی درونی خویش با هشیاری برتر، کامیابی و پیروزی را از آن خود سازد.

«ای برادران به هر چه حق است و به هر چه ستوده، پاک، عادل زیبا و نیک است و نیز به هر فضیلت و برتری ای فکر کنید و تنها به این موارد بیاندیشید.»

(مزمور ۴:۸)

واقعاً اگر مردم از جمله ی فوق پیروی می کردند، برای مدت ها بایکدیگر سخن می گفتند تا ابتدا یاد بگیرند که چطور فقط درباره ی مسائل خوب و سازنده صحبت کنند.

مضطرب و نگران نباشید

در کتاب مقدس به کرات توصیه اکید شده که نگران ودلواپس چیزی نباشیم . ذخیره و احتکار نکنیم. زیرا هر فردی برای برآوردن نیازهایش صاحب قدرتی نامحدود و بی کران است. ولی ازسوی دیگر گفته اند که اگر به این نیرو اعتقاد نداشته باشیم ، هرگز نمی توانیم از آن استفاده کنیم. «فقط کافی است که ایمان بیاوری ، دسترسی به هر چیزی برای مؤمن امکان پذیر است. « هرچند ایمان آوردن به این نیرو کمی دشوار است ، زیرا تاکنون ایمان ورزی را به او یاد نداده اند و فقط «بی ایمانی» را به او تعلیم داده اند. زمانی تصور می کردند نهایت خردمندی این است که فردی بگوید: «فقط آن چه را که می بینم ، قبول دارم.» زیرا در دنیای بیرون زندگی می کردیم و تنها ظاهر امر را می دیدیم و فکر می کردیم که همه ی امور تصادفی اتفاق می افتند و از این که هر معلول علتی دارد، بی خبر بودیم. همچنین ، می اندیشیدیم که خودمان آغازگر حرکت دستگاهی هستیم که خوبی یا بدی را در مسیر زندگی مان قرار می دهد .

از این که کلام و اندیشه نوعی دینامیت اند که باید با احتیاط و در نهایت آگاهی به آن نزدیک شویم ، بی خبر بودیم. هنگام عصبانیت ، تنفر یا دلسوزی، هر کلمه ای را که از ذهنمان می گذشت فوراً بر زبان جاری می کردیم ، تازه بعد هم تعجب می کردیم که چرا این قدر بدشانسیم و زندگی بر وفق مرادمان نیست .

حال چرا ایمان نیاوریم و قدرت آن را نسنجیم؟ بیایید بر این قدرت غیبی توکل کنید و «هیچ چیز شما را نگران و مضطرب نکند» و «با دعا و نیایش و در کمال شکرگزاری خواسته هایتان را از خدا بطلبید.» آیا راحت تر و بهتر از این هم راهی هست؟ اضطراب و عادت به آن برای افراد امری عادی و همیشگی شده است. مدل های فکری کهنه ای که برای خود نهاده اید و در ذهن نیمه هشیارتان حک کرده

اید، مانند جانوران نرم تنی که به زیرکشتی می چسبند و از آن جدا نمی شوند، به ذهن شما چسبیده و شما را رها نمی کنند. ولی گاهی این کشتی ها را در حوضچه ی تعمیر قرار می دهند تا این موجودات را از ته آن جدا کنند. پس جانورانی هم که به ذهن شما چسبیده اند باید همین روند را پشت سر بگذارند. ولی آن گاه حوضچه ی تعمیر در مورد شما موقعیتی مهم است .

خانمی را می شناسم که تمام عمرش یک ترسوی به تمام معنا بود، به خصوص زمانی که می خواست در مورد امور مالی تصمیم بگیرد. او از صبح تا شب نگران پول و ثروت بود. سرانجام ، روزی به خودش آمد و متوجه این واقعیت شد که تاکنون با این طرز تفکر چقدر خود را محدود کرده و بی درنگ با جهشی بزرگ ایمان را جایگزین ترس کرد. او برای تأمین مخارجش به جای این که به نیرو های بیرونی توکل کند، به خدا توکل کرد. هر وقت که می خواست پولی خرج کند به ندای درونی خودش گوش می داد و از شهود درونی پیروی می کرد. بلافاصله هر لباسی را که به او حس فقر می داد، بیرون می انداخت و لباس نو می خرید تا احساس دولتمندی کند. هر چند دارایی اندکی داشت ولی یک دهم آن را صرف امور خیریه کرد. او در واقع با این کارهایش ، موج جدیدی از خود را تدارک می دید. پس از مدت کمی ، وضعیت بیرونی او هم تغییر کرد و از زنی که فکر آن را هم نمی کرد و فقط یکی از دوستان خانوادگی اش بود، هزار دلار به ارث برد. چند ماه بعد هم یک هزار دلاری دیگر به دستش رسید. از آن به بعد ، دروازه ی عظیم دولتمندی بر او گشوده شد و هزاران دلار به دست آورد. زیرا او با خزانه دار غیبی دولتمندی ار تباط برقرار کرده بود و برای تأمین ، برکت و نعمت فقط به خدا چشم دوخته بود. برای همین ، تمام راه ها باز شدند. در واقع ، او پس از این که اضطراب نسبت به مسائل مالی را در خود از بین برد، صاحب همه چیز شد. به عبارتی، وقتی اعتقادی راسخ را در ذهن نیمه

هشیار خود به وجود آورد که خداوند روزی رسان است، سپس روزی اش از راه رسید و هیچ مانعی بر سر راه خود نداشت .

انسان ها همانند ابزاری اند که در دست عقل کل قرار گرفته اند و عقل کل نیز از طریق آن ها مشیت خود را آشکار می کند. مشیت الهی برای انسان موفقیت ، کامیابی ، دو لتمدی و خوش اقبالی است و بیان کامل نفس .

اگر می خواهید نمونه هایی از ایمان بی ترس را ببیند به سیرک بروید. سیرک بازان ، به این دلیل می توانند کارهای شگفت انگیز انجام دهند که ایمان دارند می توانند آن کارها را انجام دهند و خود را در حال انجام دادن آن می بینند. ایمان هم یعنی این که بتوانید خود را در حال داشتن آن چه می خواهید: «همه این زمینی را که می بینی به تو خواهم بخشید» .

تا زمانی که نتوانید خود را در حال انجام کاری ببینید، محال است بتوانید آن را انجام دهید. و نیز تا موقعی که خود را در جایی یا موقعیتی که محال است که بتوانید صاحب آن مکان یا مقام شوید. مراد از این حرف ، صرفاً مجسم کردن و تصویر ذهنی آن نیست (زیرا تصور و تجسم ، فرایندی ذهنی است که اغلب نتایج نادرست و محدودی دارد). بلکه مراد ایمان تمام و کمال و دریافتی معنوی است. یعنی تصور کنید که پیشاپیش آن جا هستید یا در آن موقعیت قرار دارید. به عبارتی دیگر، تصور کنید که در امواج طیف خواسته ها و آرزوهایتان قرار دارید .

داستان زندگی فوتبالیست معروفی که شهرت جهانی داشت و قهرمان جهان بود، مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد. روزی در آفتاب دراز کشیده بود و بی خیال درنویس چرت می زد. ناگهان مربیش با چشمانی اشک آلود نزد او آمد و گفت: «جیم ، تو را به خدا به خاطر محبتی که نسبت به من داری و به خاطر عشق به کشورت بلند شو از نو بیا بیرون و کاری کن!» در آن آفتاب شدید، جیم به سختی یک چشمش را

باز کرد و گفت: خودم هم داشتم در این مورد فکر می کردم و می خواستم دنبالت بفرستم.» مربی گفت: «بسیار خوب» حالا می خواهی چه کار کنی؟ جیم پاسخ داد:

«لطفا هفت متر آن طرف تر روی زمین علامتی بگذار.» مربی این کار را کرد و پرسید: «بعد چه؟» جیم گفت: «همین دیگه!» سپس چشمانش را روی هم گذاشت و شروع به آب خوردن کرد. پس از پنج دقیقه، چشم هایش را باز کرد و چند لحظه به علامت خیره شد و دوباره چشم هایش را بست. مربی با فریاد گفت: «منظورت چیه؟ چه کار داری می کنی؟» جیم نگاهی ملامت بار به او انداخت و گفت: «دارم پرش طول تمرین می کنم.» او در حالی که در نانو دراز کشیده بود تعلیم دید: با دیدن خود در حال پرشی طول!

«جایی که رویا نیست قوم گردنکشی می کند.» یعنی بدون داشتن رویا مردم به دلیل محدودیت و فقدان هلاک می شوند. شما ممکن است خیلی تلاش کنید ولی باز هم به آن چه می خواهید نرسید. علت این است که رویای آن را در سر نداشتید. منظور از رویا این است که به وضوح ببینید کجا می روید. به عبارتی، چشم خود را به هدف بدوزید و فقط به آن خیره شوید. همه ی افرادی که امور خطیری انجام داده اند یا صاحب شهرت و آوازه در امری عظیم شده اند، همین کار را کرده اند.

جیمز جی. هیل «سازنده ی خط آهن شمال» گفته است قبل از این که خطوط راه آهن را بسازد، با گوش باطن خود، صدای تلق تولوق واگن های قطار و سوت آن را شنیده بود. هرچند، حین اجرای این پروژه با مشکلات فراوانی روبرو شده بود، ولی رویایی که در ذهنش پرورانده بود به قدری واضح بود که هرگز از آن مایوس نشد. یکی از خوش شانسی هایش هم این بود که همسرش نیز به او ایمان داشت.

آخرچنین گفته شده که برای تحقق رویا باید دو نفر به آن اعتقاد داشته باشند . هرگاه هنری مورد، در مورد مادر همسرش صحبت می کرد می گفت: «او زن خیلی خوبی بود و مرا همیشه باور داشت!» «هرگاه دو نفر از شما درباره ی آن چه که می خواهند متفق شوند، قطعاً آن چیز انجام خواهد شد .»

اگر به خودتان اعتقاد داشته باشید «دیگران نیز شما را باور خواهند داشت . اگر به خودتان، به قدرت الهی درونتان اعتقاد داشته باشید، بی درنگ ترس و اضطراب از شما دور می شود. در آن هنگام ،موجی از ایمان و یقین شما را احاطه خواهد کرد. ولی این موضوع فقط در مورد انسانی صدق می کند که به شهود ایمان دارد و هیچ الهامی را نادیده نمی گیرد. بنابراین ، چنین فردی ،همیشه در موقعیت و مکان درست قرار می گیرد. البته برای پیروی از شهود، باید خیلی شهامت داشت. برای دریانوردی در دریاها ی ناشناخته باید یک وا یگینگ دلیر بود. کلود براگدون معتقد است: «زندگی بر طبق شهود یعنی چهاربعدی زیستن. » این راه جادویی ، شما را از مصریا از سرزمین بندگی خارج می کند. پیروی از این راه جادویی ، در شغل و حرفه تان نیز بسیار ارزشمند است .

هرگذا افرادی که پیرو استدلال هستند ، شهودی را در میان نگذارید . افرادی که گوش شنوا دارند، به الهامات درونی خویش گوش می دهند و چون و چرا از آن پیروی می کنند.

«هرآن چه که از خداوند طلب کنید، بی درنگ اجابت خواهد شد.» این جمله در مورد همه چیز صدق می کند. ولی اگر همه ی ،برکات زندگی تا کنون نصیبمان نشده به دلیل این است که یا طلب نکرده ایم و یا این که «درست نطلبیده ایم.» کتاب مقدس قواتین معنویت را آموزش می دهد و همه ی ما باید این قوانین را بیاموزیم، و حین کاربرد همه ی زوایا و جوانب آن را در نظر بگیریم تا در طلبیدن و به دست آوردن مطلوب موفق شویم یا به عبارتی دستگاه عظم طلبیدن را به حرکت درآوریم، هر دستگاهی هنگامی خوب کار می کند که روغن کاری شود. اعتقادات نهال و امید و انتظار، دستگاه طلب و دریافت مطلوب را منظم می کند. موارد زیر نیز سبب بهتر کارکردن این دستگاه می شوند؛ این موارد عبارتند از: «وقتی برای چیزی

دعا می کنید، یقین داشته باشید که پیشاپیش آن را ستانده اید.» - «از هیچ چیز مضطرب و نگران نشوید!» - «بایستید تا نجات خداوند را ببینید.» - «به قدرت خدای بی همتا اهانت نکنید.» به محض درک این قوانین بلافاصله آن چه را طلب می کنید به دست خواهید آورد .

همواره با ستایش و شکرگزاری آن چه را می خواهید طلب کنید. برخی مردم در حالی دعا می کنند که وجودشان آکنده از حس نفرت و خشم است. روزی خانمی نامه ای برایم فرستاد و در آن نوشته بود: «همین الان با خداوند صحبت کردم و به او گفتم که چکار باید برایم بکند!» این خانم عادت داشت به اطرافیان خود امر و نهی کند و فکر می کرد خدا را هم می تواند به زور به کاری وادارد. تجلی پروردگار آن عقل و هشیاری برتر است که درون همه ی ما قرار دارد و ما برای پروردگار نظیر ابزارهایی هستیم که از طریق ما وجود خود را آشکار می کند. اگر واقعاتاً طلب خیر و صلاح خود هستیم باید مقاومت را کنار بگذاریم و آرام و هماهنگ عمل کنیم. باید همیشه به خاطر داشته باشیم که پروردگاربخشنده است و مادریافت کننده ایم و خود خدا بهتر می داند که از چه طریقی لطفش را شامل حالمان بگرداند. البته ، «درست دعاکردن» خودش یک هنر است. ما باید کاملاً به خدا توکل کنیم و خواسته ی خود و اجابت آن را به خودش واگذار کنیم. به محض این که مراد دل خود را به آن خرد لایتناهی می گوئید، او راه تحقق آن را می داند. ولی باید خودتان را از سر راهش کنار بکشید تا بتواند کار کند. اگر برای او تعیین تکلیف کنید که از چه راهی آرزویتان را برآورده کند، آن گاه راه چاره ی غیبی را محدود می کنید، بعد هم می گوئید: «نمی دانم چرا دعاهای من اجابت نمی شود.» ما باید همواره روش « آرزوی قلبی» را که همان «دعای از اعماق وجود» است ، فرا بگیریم . وقتی با تمام خلوص می گوئیم: «اگر مراد قلبی ام خواست خدا باشد بی شک برآورده می شود ، وگرنه معادل آن نصیبم خواهد شد.» هر اضطراب و هراسی از بین می رود. هرگز چیزی را به زور از خدا نخواهید. فقط آن چه را بطلبید که او صلاح می داند .

ما باید بدانیم وقتی که با قدرت خدا ارتباط می یابیم ، هیچ چیز ما را شکست نمی دهد. «راه های خدا ماهرانه و روش های او مطمئن است و هیچ چیز نمی تواند آن

را شکست دهد.»

مزامیر بیست و سه و صد و بیست یک، یکی از زیباترین مزمورهای کتاب مقدس اند. این مزامیر سبب احساس امنیت مطلق می شود زیرا به دست فردی نوشته شده اند که خودش کارکرد قانون معنویت را تجربه کرده بود.

اگر به خداوندی که درون ما ودیعه نهاده شده توکل محض کنیم مورد هدایت و حمایت قرار خواهیم گرفت و حتی جزئی ترین نیازهایمان را نیز در اختیار مان می گذارد. اغلب مردم به خاطر ترس از دست دادن است که محبوب ترین چیز زندگی شان را از دست می دهند، زیرا آن ها به جای این که به حافظ خود توکل کنند به مراقبت های بیرونی توکل می کنند. هرچه را که دوست دارید، در پناه خداوند به

قانون حمایت الهی بسپارید؛ یعنی آن را به خدا بسپارید تا در امان باشید. مهم ترین اصل تحقق یابی خواسته، ابراز ایمان جسورانه است. «من پیشاپیش تو گام برمی دارم و راه های ناهموار را هموار می کنم. حصارهای برنجین را می شکم و قفل های آهنین را خواهم برید.» البته کتاب مقدس دوباره ی مراحل شناخت و بصیرت صحبت می کند و مراد از درهای برنجین، و قفل های آهنین همان شک و

تردیدها، اضطراب ها و نفرت های خودتان است. حصارهای برنجین و قفل های آهنین زاینده ی توهمات و به عبارت دیگر ثمره ی خیالات بیهوده و اعتقاد خودمان به شر است. در مورد نگهداری تعدادی فیل وحشی حکایت است که گروهی می

خواستند این فیل ها را داخل حصار نگه دارند ولی نمی دانستند که چگونه این کار را کنند. سپس حصاری کشیدند و میله ای نصب کردند و دورتادور میله و حصار را طناب کشیدند. فیل ها از آن پس فکر کردند که دیگر نمی توانند از حصار

خارج شوند. در حالی که فقط کافی بود که پایشان را روی طناب بگذارند و آن ها را پاره کنند و بیرون بیایند. ولی آن ها خیال می کردند که طناب زندانی شان کرده است. این موضوع در مورد آدم ها نیز مصداق دارد. ترس و اضطراب همان طناب

هاست که خودشان پیرامون بصیرت و آگاهی شان کشیده اید و نمی گذارند از داخل حصار خارج شوند و با بصیرت تفکر کنند.

بصیرت آگاهانه نظیر فردی است که قطب نما دارد و می داند کدام سو برود. پس

بگذارید شهود، قطب نمای شما باشد تا بتواند شما را از اعماق جنگل خارج کند .

انسان اگر قطب نما هم نداشته باشد و فقط از شهودخویش پیروی کند، راه خود را در جنگل پیدا می کند. او می تواند دریانوردی کند، شهود به شما می گوید که چطور پای خود را آن سوی طناب بگذارید. واقعاً عجیب است که چطور مردم از مهم ترین توانایی خود یعنی شهود استفاده نمی کنند. اغلب، پیغام یا راهنمای انسان بر سر راهش قرار گرفته، حتی اگر بی اهمیت و دور از عقل به نظر برسد. با این وجود، اگر فردی کاملاً بر عقل خود توکل کند، بلافاصله از این موهبت بی بهره می ماند. ولی شاگردحقیقت گوش شنوا دارد که فوراً پیام های معنوی را می شنود و یقین دارد که او فرمان هایش را از حق تعالی می گیرد. کتاب مقدس ، اغلب از آن به عنوان « آوازی ملایم و آهسته» یاد می کند و می گوید هرچند این صدا واقعی نیست ولی با این وجود کلام واضح را در گوش باطن ثبت می کند .

هنگامی که راهنمایی می خواهیم و به ذهن استدلالی توجهی نمی کنیم ، در واقع باگنجینه ی کل معرفت ها ارتباط برقرار می کنیم. سپس هرچه لازم است بدانیم ، بر ما آشکار می شود. برخی مردم ذاتاً خیلی به شهود معتقدند و مدام در حال ارتباط با خرد لایتناهی یا عقل کل هستند. البته با تکرار جملات تاکیدی ، ارتباط آگاهانه برقرار می کنیم. گویی ، دعا تلفن شماست به خدا و شهود تلفن خدا به شماست. اغلب مردم وقتی خدا به آن ها تلفن می کند تلفنشان اشغال است و به همین دلیل نمی توانند پیام را دریافت کنند. به هنگام عصبانیت و یاس و نیز هنگامی که سرشار از نفرت و انزجارید، تلفن شما در حالت اشغال می ماند. لابد این اصطلاح را شنیده اید که می گویند: «از شدت عصبانیت خون جلوی چشمانم را گرفته بود و دیگر جایی را نمی دیدم.» این راهم باید به سخن آن ها بیافزاییم که: «به قدری عصبانی بودم که گوشم دیگر هیچ چیز را درست و حسابی نمی شنید.

اضطراب های منفی صدای شهود را ضعیف و خاموش می کند .

هنگامی که دچار یاس ، خشم، نفرت و انزجار هستید باید جملات مربوط حقیقت را تکرار کنید تا از جنگل محدودیت و یاس رها شوید. «طلب کند تا که شما داده شود، هرآن که از خدا بطلبد، بی شک اجابت می شود. بی گمان همواره راه چاره های هست،

راه را به من نشان بده؟»

باید از برنامه ریزی ، نقشه کشیدن و تدبیر دست برداریم و اجازه دهیم که خرد لایتناهی کار خود را انجام دهد. هرچند که قدرت خدا با حواس پنج گانه قابل درک نیست ، ولی کاملاً شکست ناپذیر است. کوه ها را از جا بر می کند و پستی ها را افراشته می کند و در کار اوشکست راه ندارد. نقش ما صرفاً این است که برای دریافت برکات و موهبت هایمان آماده باشیم و از الهامات شهودی خود پیروی کنیم .

هم اینک، از سر راه خرد لایتناهی کنار می رویم.

بی باکانه

ای کم ایمان ، چرا می ترسید؟

در تمام کتاب مقدس بارها به انسان توصیه شده که نترسید. ترس یگانه دشمن افراد به شمار می آید، زیرا ایمان وارونه است. عیسی مسیح می فرماید « ای کم ایمانان ، چرا می ترسید؟ » «اگر ایمان بیاوری ، مؤمن را همه چیز ممکن است.» با توکل بر خدا آدمی شکست ناپذیر می شود .

حکایت یهوشافاط که در عهد عتیق نقل می شود، داستانی بی نظیر است. او پیوسته دچار سختی و بلا می شده ولی همواره صدایی می شنیده که به او می گفت: «به خاطر این همه بلا و مصیبت نگران نباش و نترس، زیرا جنگ از آن شما نیست و از آن خداست. » حتی او وسپاهش را خطاب قرار می داده و می گفت که آن ها نیازی به جنگیدن در میدان جنگ ندارند.» «بایستید و نجات خداوند همراه شما است. » سپس ، یهوشافاط خوانندگانی را تعیین کرد تا نزد مسلحان روند و برای خداوند آواز بخوانند و به برشمردن صفات جمال الهی پردازند و بگویند: «حمد از آن خداست که رحمتش جاودانی است. » هنگامی که آن ها به میدان جنگ رفتند، متوجه شدند که دشمنان خودشان را هلاک کرده اند و دیگر لازم نیست که آن ها جنگ کنند . کتاب مقدس، همواره از مراتب آگاهی و بصیرت سخن می گوید .

درواقع ، دشمن شما، شک و تردید، ترس ، ملامت و نفرت است. هر اندیشه ی منفی ، یک دشمن خطرناک است. شاید ظاهراً مشکلات و گرفتاری های زیادی داشته باشید، ولی از آن ها نترسید زیرا جنگ از آن شما نیست و از آن خداست . فقط خدا راستایش کنید که رحمت او جاودانه است .

شما نیز با بهره گرفتن از داستان یهوشافاط این جمله ی تاکیدی را تکرار کنید:

«حمد از آن خداست که رحمتش جاودانه است.» یهوشافاط هرگز به دشمن و به ضعف و ناتوانی خود فکر نمی کرد. او صرفاً بر خدا توکل کرد و وقتی شروع به حمد و ستایش پروردگار کرد، خدا وندکمین هایی برای دشمن او نهاد و آن ها متفرق شدند و خودشان یکدیگر را هلاک کردند. زمانی که شما به تکرار جمله ی تاکیدی می پردازید، درواقع دارید اندیشه های نامناسب و دشمن را دور می کنید. هنگامی که آن ها دور می شوند، ظاهر مخالف امور هم ناپدید می شود .

هنگامی که یهوشافاط و سپاهیش به دیده بانی بیابان رسیدند، به کارزار نظری افکندند و متوجه شدند که همه ی آن ها نابود شده اند. «دیده بانی بیابان» بلندترین مرتبه ی آگاهی ایمان بی باکانه و جایگاه امن شماست. همان جایی که بر فراز هرچه اوضاع و شرایط مخالف است می ایستید و خداوند فاتح - جنگ است .

هنگامی که یهوشافاط و سپاهیانش برای جمع آوری غناوم رفتند به قدری چیز های ارزشمند یا فتنده نمی توانستند آن ها را گرد آوری کنند و سه روز در حال جمع آوری غنائم بود. این بدان معناست که وقتی کار خود را کاملاً به خدا می سپارید، حتی از هر وضعیت ظاهراً نامطلوب و مخالفی، برکات زیادی نصیبتان می شود .

«خداوند مصیبت را به برکت تبدیل کرد چون تو را دوست داشت.» کارهای خداوند عظیم و شگفت انگیز است. زیرا او خرد لایتناهی است و هرگز نمی گذارد در کوچک ترین تدبیرش دخالت کنند. برای افراد عادی، ایستادن و نظاره کردن، بسیار دشوار است. مراد از ایستادن و نظاره کردن این است که فرد مداخله نکند و بگذارد عقل کل در موقعیت عمل کند و اداره ی امور را به دست او سپارد. مردم دوست دارند که به میانه کارزار بروند و خودشان شخصا امورشان را به دست بگیرند و البته جز شکست چیزی عاید شان نمی شود. «بر شما نیست که جنگ بایستید و نجات خداوند را که از آن شماست، ببینید و یقین داشته باشید که آینده از آن

شماست. « این بدان معناست که هرگز از موقعیتی که در آن قرار دارید نگریزید. بدون ترس و وا همه به پیش بروید و با شیری که در سر راهتان قرار گرفته روبرو شوید تا آن شیر به سگ کوچگ بی آزاری تبدیل شود. « شاعری می گوید :

«شهامت یعنی عنصری مملو از نبوغ ، سحر، جادو و قدرت » .

در کتاب دانیال نبی می خوانیم که دانیال را به حکم داریوش پادشاه به چاه شیران انداختند . ولی چون دانیال ذره ای نترسید و به خدای خود توکل کرد، خداوند دهان شیران را بست. همان طور که دانیال در چاه شیران بود، داریوش از او پرسید آیا خداوند تو می تواند تو را از این جا نجات دهد. او پاسخ داد :

«خداوند فرشتگان خود را فرستاد و دهان شیران را بست تا به من صدمه ای نرسد.»

در این داستان دیدیم که شیران رام و مطیع قدرت معنوی دانیال شدند و از درنده خوئی دست برداشتند و با ملایمت رفتار کردند. منتها برخی از مردم با قدرت های درونی خویش در تماسند و برخی دیگر از قدرت هایی که خداوند به آن ها عطا کرده نا آگاهند. اغلب شیری بر سر راه افراد قرار دارد .

این شیرها عبارتند از :

« شیر فقر، شیر ترس، شیر بی عدالتی، شیر محدودیت، و شیر منفی نگری، شیر بزدلی و هزاران شیر دیگر؛ تنها راه چاره این است که بدون هیچ تردیدی به هدف وضعیتی که از آن وا همه دارید، بتازید. چرا که از آن وضعیت بهر اسید و فرار کنید، همیشه به دنبالتان خواهد آمد و سر راهتان قرار خواهد گرفت .

اغلب مردم آن چه را که برایشان محبوب است از دست می دهند، زیرا مدام از نداشتن آن می ترسند. آن ها برای حفظ آن چه برایشان مهم است به هر چاره ی بیرونی متوسل می شوند. در حالی که تنها علت از دست دادن آن ترس است که سبب ایجاد تصویر ویرانگری در ذهن می شود برای محفوظ ماندن آن چه که

دوست دارید یا برایتان مهم است باید ایمان داشته باشید که آن‌ها در پناه الهی قرار دارند. در نتیجه هیچ چیز نمی‌تواند به آن‌ها صدمه بزند. خانمی را می‌شناختم که عاشق مرد زیبایی بود که زنان زیادی شیفته‌ی او بودند. این خانم بسیار کوشید تا آن مرد با زنی که از آشنایانش بود، روبرو نشود. چون مطمئن بود که آن زن هرکاری می‌کند تا او را از آن خود کند. یک روز عصر به تاتر رفت ولی در کمال تعجب دید مردی که عاشقش بود، با آن زن دارد قدم می‌زند. گویی آن دو در یک مهمانی با هم آشنا شده بودند. حقیقت این بود که ترس و واهمه‌ی خود زن سبب خلق این وضعیت شده بود .

خانم دیگری را می‌شناختم که هفت فرزند داشت، ولی همیشه ایمان داشت که هر هفت تای آن‌ها در پناه الهی هستند. اتفاقاً هر هفت تای آن‌ها بی‌هیچ شکلی بزرگ شدند. یک روز یکی از همسایه‌گانش مضطرب آمد و گفت :

«بچه‌ها یت را صدا کن دارند از درخت بالا و پا پین می‌روند، اگر صدایشان نکنی حتماً خودشان را به کشتن می‌دهند. خانم بی‌تفاوت پاسخ داد: «آن‌ها دارند قایم موشک بازی می‌کنند. اگر آنها را زیر نظر نگیری هیچ اتفاقی نمی‌افتد» او نیز همانند دانیال پشتش را به آن‌ها کرد تا خدا از آن‌ها مراقبت کند .

آدم‌های عادی مدام در حال انزجار، مقاومت و پشیمانی‌اند. از تمام کسانی که می‌شناسند یا نمی‌شناسند کینه به دل دارند و از آن‌ها متنفرند. آن‌ها پیوسته در حال جنگ و نزاع با اطرافیان خود هستند. از تمام کرده‌ها و نکرده‌های خود پشیمان‌اند و سبب رنجش دوستان خود می‌شوند. زیرا آن‌ها در زمان حال شگفت‌انگیز زندگی نمی‌کنند. بنابراین، همه‌ی فرصت‌های خطیر بازی زندگی را می‌بازند .

بی باکانه زیستن و مدام در زمان حال زندگی کردن، یعنی در بهشت زیستن. باید در استفاده از آن چه که داریم بی باک باشیم و یقین کنیم که فراوانی های جهان حامی ماست. اکنون می دانیم که ایمان بی باکانه و کلام جاری شده، این خزانه ی عظیم را می گشاید. مردم مصر از هزاران سال پیش به قدرت کلام و نفوذ آن اعتقاد دارند .

در کتاب مقدس روایت شده: «اکنون همه چیز را تازگی می بخشیم.» به برکت کلام «حقیقت» می توانیم بر جسم و ذهن و امور خود تاریکی ببخشیم. وقتی تمام ترس ها را از میان برداریم، می توانیم به طریقی شگفت انگیز زندگی کنیم .

آن گاه چون یهوشافاط بی باکانه به پیش می تازیم و می خوانیم: «حمد و ستایش از آن خداست که رحمتش جاودانه است.» سپس در محل دیده بانی خود، ساکت می ایستیم و نجات پروردگار را به چشم خود می بینیم .

دین مسیحیت بر اساس ایمان بنا نهاده شده است. ایمان به بشر یقین می دهد که جز خیر و صلاح او چیزی وجود ندارد. شاید بشر ظاهراً دچار مصیبت ها و گرفتار های

زیادی شده باشد، ولی اگر یقین کاملی داشته باشد، ایمان او بر ذهن نیمه هشیارش تاثیر میگذارد و راهی در جهت سلامتی، دولت مندی، سعادت، خوش اقبالی و غیره برای او می گشاید. هر فردی دارای خزانه ی غیبی عظیمی است: «پیش از آن که طلب کنند، آن را اجابت می کنم. و قبل از آن که کلامی بگویند، خواهم شنید.»

این خزانه، با ایمان و کلام جاری شده ی خودت، فزونی و برکت می یابد. در این صورت، می فهمیم که عیسی مسیح دانشی بسیار صحیح را تعلیم می داده است . در یک نمایشگاه بین المللی، در ساختمان ادیسون، منظره ای از غروب خورشید در شهر نیویورک را نمایش می دادند. وقتی چراغ ها روشن می شدند، هزاران نقطه نورانی پدید می آمد. مرد راهنما می گفت: «همه ی شهر با فشار یک کلید و با یک

حرکت دست روشن می شوند. « ادیسون فردی بود که به قانون جریان الکتریسته معتقد بود. او معتقد بود که اگر بتواند این نیرو را هدایت کند می تواند به کارهای زیادی دست بزند. انگار ادیسون می دانست که الکتریسته هوش منحصریه خود را دارد. او پس از تحمل مشکلات فراوان در طی سال های متوالی ، توانست دینامی اختراع کند که توسط آن جریان الکتریسته تولید شود. حال این نیرو کل جهان را روشنی می بخشد زیرا جهت داده و هدایت شده است .

عیسی مسیح نیز مانند ادیسون به جهت دهی و هدایت اندیشه ی آدمی پرداخت. او معتقد بود که ترس به اندازه ی نیروی الکتریسته کنترل نشده، خطرناک است. بنابراین کلام و اندیشه را باید با آگاهی و بینش به کار برد. نیروی تخیل کارخانه بشر است. پس ما همانطور که نمی توانیم بر اسبی سرکش سوار شویم ، هم چنین هرگز نمی توانیم به اندیشه ها و افکار آشفته ی خود که تصاویر یأس و ترس را به وجود می آورند، اعتماد کنیم .

ما در عصر دودلی و دلهره به دنیا آمدیم و پرورشی یافتیم. به ما تعلیم داده بودند که عصر معجزات پایان یافته و باید منتظر بدتر از این ها باشیم و همیشه انسان های خوش بین را مسخره کرده اند. یکی از آن جملات متداول این بود که: «بدبین کسی است که با یک خوش بین زندگی کند.» یا جمله ی «اول سیب های لکه دار را بخور» از جملات خردمندان به حساب می آمدند. ولی آن ها نمی دانستند که با این کار هرگز نمی توانند سیب های سالم را بخورند، زیرا با گذشت زمان، آن وقت که سراغ سیب های سالم می روند، آن ها هم لکه دار شده اند .

اگر اضطراب و ترس از بین می رفت، چه دنیای زیبایی بود. این دو قلوب های ترس و اضطراب، شر را اسیر خود کرده و یغماگر سلامتی، ثروت و اقبالند . فقط از یک راه می توانیم از شر ترس خلاص شویم؛ آن هم این است که ایمان را به جای ترس

بنشانیم، زیرا ترس بر خلاف ایمان است. «ای کم ایمانان چرا می ترسید؟» این جملات پیوسته در قرون مختلف کاربرد دارد. عیسی مسیح به بشر آموخت که اگر ایمان داشته باشد، می تواند برای بهره مندی از هدایت و حمایت به خدای درون خود توکل کند. مسیح برای متقاعد کردن پیروان خود به دفعات متعددی قدرت الهی را نشان داد. از غیب، قرص های نآن و ماهی ها را بیرون آورد. مرده را زنده کرد. از دهان ماهیان پول گرفت، و به آن ها گفت: «هر که ایمان آورد، می تواند کارهای مرا انجام دهد و حتی بزرگ تر از آن را هم خواهد کرد زیرا من این کارها را از جانب پدر انجام می دهم.»

اکنون می دانیم که او علم کاملی را تعلیم می داد. علمی که مربوط به دانش ذهن و پیروی اندیشه و نفوذ کلام بود. پس باید ایمان بیاوریم زیرا ایمان آرمان را در ذهن نیمه هشیار ثبت می کند و بلافاصله پس از اینکه ثبت شد تحقق می یابد. به همین دلیل است که عیسی مسیح می فرمود، اگر بتوانید ایمان بیاورید، همه چیز امکان پذیر است.

ولی چطور می توان از شر این اضطراب که آن را ضدایمان می خوانند رها شد؟ برای از بین بردن آن فقط یک راه وجود دارد آن هم این است که به سوی آن چه می ترسیم، حمله ور شویم.

مردی همه ی دارایی خود را از دست داده بود. او در محله ی فقیرنشین زندگی می کرد و همه ی همسایگانش نیز فقیر بودند. او همیشه از خرج کردن پول ناچیزی که داشت، می هراسید زیرا فقط کل دارایی اش پنج دلار بود. هرچه تلاش کرده بود که کاری پیدا کند نتوانسته بود و به نوعی همه او را دست به سر کرده بودند. یک روز صبح که بیدار شد و خواست روز دیگری را در عالم فقر و ناامیدی سپری کند،

ناگهان به دلش افتاد که به مابته ی سوارکاری برود. البته این کار مستلزم این بود که

کل دارایی اش را خرج کند، ولی از شوو این که با ثروتمندان همنشین می شود، این کار را کرد. او دیگر از آن زندگی محدود خسته شده بود. بی باکانه کل دارایی اش را برای خرید بلیط اسب دوانی پرداخت. آن جا، یکی از دوستان قدیمی اش را دید. دوستش به او گفت «: سلام جیم! این همه وقت کجا رفته بودی!» و قبل از این که مسابقه تمام شود، دوست قدیمی اش شغلی در کارخانه ی خود به او داد، که بسیار برازنده اش بود. همان شهود دل و کشش بدون وا همه اش به ثروت ، او را در مسیر جدیدی از کامیابی قرار داد .

عادت کنید که همیشه با جهشی بزرگ به سمت ایمان گام بردارید» زیرا با نتایج شگفت آوری روبرو خواهید شد .

همان طور که قبلا اشاره کردم ، به سیرک بازان که حرکات شگفت آوری را انجام می دهند، با تعجب نگاه می کنیم. آن ها از این جهت می توانند، این کار را انجام دهند که به آن چه انجام می دهند ایمان دارند و مطمئنند که می توانند آن ها را انجام دهند .

محال است که بتوانید کاری کنید، بدون این که خود را در حال انجام آن نبینید. تمام کارهای شگفت انگیز نتیجه ی برقراری توازن ، تعادل و آرامش است. میزان موفقیت و کامیابی هر کس ، به طور مستقیم با میزان تعادل و آرامش او رابطه دارد. وقتی توکل به خدا داریم ، گویی بر روی سیم شل و انعطاف پذیری راه می رویم . ترس و اضطراب عامل ازدست رفتن تعادل و توازن و باعث می شود که به فقر و محدودیت دچار شوید. اگر اکنون نمی توانید، کاملا اختیار امور را به خدا بسپارید و بر او توکل کنید؛ باید آن را تمرین کنید، زیرا این کار و هم مثل سایر کارهای دیگر احتیاج به تکرار و تمرین دارد. این مهم نیست که شکست می خورید یا نه ، تلاش کنید و هر بار که شکست خوردید ، دوباره شروع کنید . پس از مدت کمی ، تعادل

و توازن و آرامش خود را به دست می آورید. سپس، کل عالم تحت اختیار تان قرار می گیرد، و باشادمانی درون ملکوت خود پای می نهید. گویی همه ی سیرک بازان بر خلاف سختی های مربوط به شغلشان عاشق آن هستند. آن ها به حرکات خود ادامه می دهند و مردم همه آن ها را تشویق و آن ها فقط آرام تبسم می کنند. ولی به خاطر داشته باشید که هنگام تمرین، هیچ کس آن ها را تشویق نمی کرد.

تعادل، توازن و آرامش، کلیدهای موفقیت و اقبالند. وقتی که ناهماهنگ عمل می کنید، خارج از طیف یادایره ی سعادت قرار می گیرید.

دربخش چهارم کتاب مقدس می خوانیم: «در خواستن چیزی تردید نکنید، بلکه برای دستیابی به هر چیز با دعا و شکرگزاری خواسته ی خود را از خدا بخواهید. بی شک، در این کار تدبیری شگفت انگیز و کاملاً در جهت نفع رساندن به بشر است. انسان رها از ترس و اضطراب، هر چه را که می خواهد با حمد و ستایش از پروردگار می طلبد و در نهایت آن چه به صلاح اوست به دستش می رسد.

بیروزی و کامیابی

پیروزی و کامیابی، دو کلمه‌ی شگفت‌انگیزند. وقتی از قبل بدانیم کلمات و تفکرات پرتوافکن اند و عینیت می‌یابند، کاملاً در انتخاب آن‌ها دقت می‌کنیم.

زندگی مانند جدول کلمات متقاطع است. کلمه‌ی درست، دقیقاً در جای خود قرار می‌گیرد. بسیاری از افراد، کلمات تخریب‌کننده‌ی را هنگام صحبت کردن خود به کار می‌برند. مثلاً می‌گویند: «بیچاره شدم. ورشکست شدم.» یا «مریضم، جانم به لب رسیده!» از این قبیل کلمات. ولی به یاد بیاورید که: «از سخنان خود عادل به شمار می‌آیی و از سخنان تو بر تو حکم می‌شود.» زیرا کلام بی‌ثمر بر نمی‌گردد و آن چه می‌گوئید به جا می‌آورد. پس آن را تغییر دهید تا دنیای شما متحول شود. زیرا کلام تان در دنیای شما بازتاب دارد. اکنون به این موضوع توجه کنید که همه‌ی مردم خوراکی‌ها را با دقت انتخاب می‌کنند زیرا انرژی آن‌ها در نظرشان مهم است و در مصرف خوراکی‌ها به میزان انرژی‌ای که کاملاً به آن آگاهند توجه می‌کنند. مثلاً کم‌تر از کیک و شیرینی و مواد نشاسته‌ای استفاده می‌کنند یا از دسر و بستنی و شکلات نیز به میزان کم‌تر، و برای صبحانه یک فنجان قهوه و نان کم‌تری مصرف می‌کنند. چنین وسواسی را در تغذیه خود بسیار به کار می‌برند. زیرا نتیجه‌ی این کار رامی‌بینند و از آن بهره می‌گیرند.

حال چرا در انتخاب کلمات خود وسواس نداشته باشیم. مگر ارزش تکرار جملات تاکیدی را لمس نکرده‌ایم؟ یعنی با دقت و تعمد آرزو و آرمان صحیح خود را تصویر کنیم. چه بسا ممکن است افکار شما تصاویر مخربی در بر داشته باشد ولی با تاکید عبارات حقیقت این افکار منفی از بین بروند. این تفکرات منفی از اندیشه‌های بیهوده‌ی خودتان نشات می‌گیرند. چه بسا از ابتدا به شما گفته‌اند زندگی سخت

است و خوشبختی ناپایدار و خوشی زودگذر است و دنیا بی وفاست و ...

این افکار در ذهن شما حک شده اند و اکنون عینیت می یابند. آن گاه می بینید که دنیا همان طور است که در ابتدای کودکی برای ما تصویر شده است. اما می توانید با علم بر حقیقت، آن را دگرگون کنید. زیرا فقط تصاویر پیش ساخته ی ذهنی هستند که با تغییر و تحول ذهن نیمه هشیار خود دگرگون می شوند .

هنگام صحبت کردن و گفتن کلمات، به نفوذ آن ها و قدرتشان توجه کنید. زیرا نوعی پرتوافکن هستند که بی حاصل نخواهند بود و آن چه را خواسته اید برآورده می کنند. گاهی مردم می پرسند: «واقعا همین طور به همین راحتی است؟» بسیاری از مردم دوست دارند مطالبی را بدانند که دشوار باشد، و هرچقدر این مطالب دشوارتر باشند، اشتیاق آن ها بیشتر می شود. شاید به همین دلیل گفته های عیسی مسیح که به طرز حیرت آوری ساده بود در این چندصدسال از یادها رفت. مردم به آیین ها و رسوم توجه و آن ها را مو به مو اجرا میکردند. درحالی که ممکن است فقط نیمی از آن را درک کنند. اما اکنون در قرن حاضر بسیاری از رازها فاش می شوند و ما مسیحیت اصیل نخست را باز می یابیم .

«آن چه در عبادت می خواهید اطمینان یابید که به آن رسیده اید و به شما عطا خواهد شد. می دانیم که اعتقادات یا امید و انتظارات انسان بر ذهن نیمه هشیارش اثر می گذارند و اجرا می شوند و نیز می دانیم اگر بدون ایمان واقعی بطلبید نخواهید ستاند. زیرا امید و ایمان یکی هستند یعنی، ایمان امید و انتظار به ارمغان می آورد. خرد لایتناهی را که انسان برکت خود را از خزانه ی او می ستاند، خداوند بخشنده و مهربان است که در درون یک یک ما جای دارد و رحمت خود را با اشتیاق فراوان به بندگانش ارزانی می دارد. «نترسید که خواست پروردگارتان است که ملکوت را به شما عطا فرماید. »

او به مردم آموخت که قانون خداوند همان قانون محبت و نیک خواهی است. «همسایه ی خود را همانند خویشان خود محبت کن» «آن چه بر خود نمی پسندی، بر دیگران مپسند.» زیرا هرگونه تخطی از قانون محبت خلاف جریان عمل می کند. و «راه خیانتکاران سخت است.» خداوند (قانون) است و تغییرنا پذیر. مشیت او دگرگون ناپذیر و ثابت است .

خانمی بسیار نگران و آشفته نزد من آمد و گفت سال هاست که این ترس در دلش افتاده که اگر حتی به آرزویش برسد، اتفاقی می افتاد که خواسته اش را از او می گیرد. به او گفتم: «مشیت الهی زندگی تو، آرمانی کامل است که در ذهن الهی جای دارد. پس هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد.» این جمله ی من گویی آبی بر تش بود و خاطرش آسوده شد و پس از چندسال برای اولین بار احساس سبکی و شادمانی کرد. حق الهی خود را بشناس تا تو را برهاند. وقتی درون خود این احساس را داشته باشی در بیرون نیز عییت می یابد .

خرد لایتناهی همان قدرتی است که به محض گفتن کلام لازم انسان با آنیکی می شود. عقل کل همواره در پس آن است که آرزوی انسان را برآ ورده سازد. هرچند که باید مانع نشوی تا به کار خود ادامه دهد .

اگر فعالیت الهی در بدن شما جریان یابد به سلامت کامل دست می یابید. فقط یک مرض واقعاً وجود دارد و آن هم احتقان است و با جریان یافتن درمان می شود. احتقان همان در باتلاق فرو رفتن است که آن هم با فکری نو و راهی جدید از با تلاق بیرون می آییم. پس باید خود را از با تلاق تفکرات منفی نجات دهیم .

کلمه ی (enthusiasm اشتیاق) در فرهنگ لغت به معنای «مجذوب و شیفته» است. اشتیاق، آتش الهی است که در وجود دیگران نیز رخنه می کند . برای این که فروشنده ی خوبی باشید باید برای فروش کالاهای خود شور و اشتیاق

داشته باشید وگرنه به زودی از آن خسته می شوید و دیگران نیز مشتاق آن نخواهند بود .

زنی برای موفقیت در کسب و کار خود نزد من آمد و گفت: «مغازه ای دارم که اغلب بدون مشتری است و دیگر رغبت ندارم از صبح زود آن را بگشایم، چه فایده ای دارد؟»

به او گفتم: «البته تا وقتی که این گونه فکر کنی فایده ای ندارد. زیرا مردم را با این فکر فراری می دهی. باید خودت برای چیزهایی که می فروشی شور و اشتیاق داشته باشی تا آن را به دیگران نیز منتقل کنی. در خودت نیز آن اشتیاق را به وجود بیاور. در این جا منظورم از اشتیاق آن قدرت الهی است که درون تو نهفته است. صبح زود بیدار شو و مغازه ات را باز کن. خواهی دید که چگونه مشتریان به مغازه ات رو می آورند!»

زن که دیگر امیدوار شده بود کاملاً هیجان زده شد و فوراً به مغازه اش شتافت و مردم نیز بیرون در منتظرش بودند و مرتباً به مغازه اش می رفتند و خرید می کردند.

اغلب شنیده ام که کسانی به من می گویند: «کسب و کارم بد است آن را درست کن.» و من می گویم: «نه! اول خودت باید درست شوی زیرا تو کسب و کارت را می سازی!»

نحوه ی فکر کردن شما علاوه بر کالای بر جزئیات شرایط فروش نیز تأثیر می گذارد. عیسی مسیح برای پیامی که باید به پدر درون هر انسان می رساند مالامال از شور و شوق بود. برای ایمان نیز اشتیاق کامل داشت. او به مردم یاد داده است که چگونه قانون معنویت را بشناسند و به آن ها آموخته که چگونه آن را رعایت کنند: « آن

چه در عبادت می طلبید، اطمینان یابید که یافته اید و به شما عطا خواهد شد.»
و «ای کم ایمانان چرا می ترسید؟»

پس از دوهزار سال بار دیگر آتش الهی او در دل آگاهی و شناخت . شاگردان حقیقت
رخنه می کند. می بینیم که صاحبان همه ی ادیان به نهضت حقیقت روی آورده
اند. زیرا با این وجود آن ها را از کلیسا یا معابد شان جدا نمی کند. چه بسیار
روحانیونی که همان مطالبی را یاد می دهند که معمولا استادان ما بعدالطبیعه
آموزش می دهند. و عیسی مسیح بزرگ ترین استاد ما بعدالطبیعه بود؟ زیرا اصول
خود را ثابت کرده بود و معجزات خود را به عنایت درآورده است. «و دوازده
شاگرد خود را طلبید و بر ارواح پلید غلبه کرد تا آن ها را بیرون کنند و بعد درد و
رنج و ناراحتی را شفا دهند.» نزدیک سیصد سال پیام او جاودان ماند ولی دیگر آتش
الهی او خاموشی شد و دیگر

کلام «او را شفا خواهم داد. « از کسی شنیده نشد و یک سری آداب و رسوم جای آن
را گرفت. اکنون بار دیگر می بینیم مردم به این مراکز حقیقت روی آورده اند تا شفا و
برکت یابند. اکنون مردم می آموزند که «درست دعا کنند» و ایمانی راسخ به آن
داشته باشند .

زنی برا یم تعریف کرد که چگونه دعایش مستجاب شد. از پسرش نامه ای رسیده
بود که در آن نوشته بود قرار است برای انجام کاری با اتومبیل خود به کالیفرنیا
برود. زن در روزنامه ی صبح خواند که آن جا سیل آمده است. پس فوراً دست به
دعابرداشت و حمایت و حفاظت خداوند را طلبید. پس از چند دقیقه پسرش به او
تلفن کرد که رفتن او به تأخیر افتاده است؟ زیرا کاری برایش پیش آمده است. اگر
پسرش به سفر می رفت در معرض خطر سیل قرار می گرفت. وقتی دعای ما
مستجاب می شود، اشتیاق الهی درونمان را فرا می گیرد که همان عینیت یافتن

حقیقت و رهایی از هر نوع محدودیت است .

در مزمور بیست و چهارم که یکی از پرشورترین مزامیر حمد و ثناست آمده است:
«ای درها و دروازه ناگشوده و برافراشته شوید تا پادشاه جلال وارد شود. این پادشاه
جلال کیست؟ خداوند مقتدر و جبار. او که در جنگ جبار است.» .

درها و دروازه ها، همان دانش انسان ها هستند. وقتی به شناخت کامل برسید درها
گشوده می شوند و با هشیاری برتر با صدای درونتان ارتباط برقرار کنید و پادشاه
جلال وارد می شود. این پادشاه جلال بارهای شما را از دوشتان برمی دارد و
مشکلاتتان را برطرف می کند و به آرزوهایتان می رسد .

شخص عادی نمی گذارد که پادشاه جلال وارد شود. زیرا شک و تردیدها و ترس های
درونی اش درها را بسته نگه می دارد و نمی گذارد خیر و صلاح عینیت یابند .
یکی از شاگردانم شرایطی را برایم بازگو کرد که با افکار منفی خود آن را به وجود
آورده بود. او به مهمانی در مجمع دوستانش دعوت شده بود و بسیار علاقمند بود که
به آن جا برود. از آن جاکه می خواست حتماً به دیدن دوستان قدیمی اش برود،
نگران این بود که مبادا اتفاقی بیفتد و مانع از رفتن او به آن جا شود. مرتباً به خود
می گفت: «ای کاش بتوانم در این مهمانی شرکت کنم.» .

سرانجام آن روز فرا رسید و با سردرد شدیدی از خواب بیدار شد. این سردرد های
اوگاهی به سراغش می آمد ولی مدت ها بود که او به آن مبتلا نشده بود. نگرانی و
اضطراب خودش منجر به سردردش شده بود. به من تلفن کرد و پرسید: «به نظرت
چه کار کنم تا سردردم برطرف شود و بتوانم به مهمانی بروم؟» گفتیم: «البته که هیچ
چیز نمی تواند مانع به اجرا درآمدن طرح الهی شود.» پس کلام را بر زبان آوردم و
برای او بهبودی کامل طلبیدم. پس از مدتی او برایم تعریف کرد که چه معجزه ای
روی داد .

او با این سردرد شدیدی که داشت ، خود را برای مهمانی آماده کرد. و با بی حالی و بی حوصله گی که داشت لباسش را اطو و جواهراتش را مرتب کرد و خلاصه همه ی کارهای خود را مرتب انجام داد. هنگام عصر ناگهان حالش دگرگون شد، گویی پرده بدحالی او برداشته شده بود و کاملاً خود را سرحال احساس می کرد. به مهمانی رفت و خیلی هم برای او جالب بود. البته شفای او بسیار سریع تر به او می رسید، ولی چون اومی خواست تا شب به بهبودی کامل برسد ، همان طور هم شد. پس این خودمان هستیم که برای خواسته های خود محدودیت تعیین می کنیم. او با ید می گفت: «می خواهم همین حالا به بهبودی کامل برسم.» و دیگر فوراً شفا می یافت. «زیرا از سخنان خود عادل به شمار می آیی و از سخنان تو بر تو حکم می شود.» مردی بود که هر جا می رفت مجلس گرم کن و پرشور و شوق بود و برای همه چیز از کفش و لباس گرفته تا هر چیز دیگر شور و شوق داشت. البته منفعت طلب و مادی نبود فقط طبیعتی پرشور و شوق داشت. این جمله را شنیده ام که بزرگی گفته است: «اگر می خواهید جالب توجه به نظر بیایید به چیزی علاقمند باشید .» «انسان علاقمند یعنی انسان پرشور و اشتیاق. اغلب شنیده ایم که مردم می پرسند: «به چه چیزی بیشتر علاقمندی؟» بسیاری از افراد به چیز خاصی علاقه ندارند ولی کنجکاوند که بدانند دیگران به چه چیزی علاقمندند .

این نوع افراد علاقه خاصی ندارند. فقط از صبح تا شب رادیو یا تلویزیون خود را روشن می گذارند. و به آن سرگرم می شوند. با سرگرمی فقط زندگی خود را سر می کنند و کارهای خودشان چندان برایشان جالب نیست .

روزی خانمی به من گفت: «من فقط دوست دارم ببینم دیگران چکار می کنند. » سرگرمی او فقط غیبت و خبرچینی بود و جملات او فقط باکلمات شنیدی که.....»؛

«می دونی؟ فهمیدم که...» یا «شنیدم که...» شروع می شدند .
او اکنون تاوان کارمایی خود را پس می دهد. زیرا به بلای بزرگی گرفتار شده و همه مردم از جزئیات زندگی او باخبر شده اند. نادیده گرفتن امور خود و کنجکاوی و دخالت در امور دیگران ثمره ای ندارد و کاری بسیار خطرناک (یعنی با نتیجه ای بسیار خطرناک) است. همه ی ما باید سرگرم کار خود و رسیدن به هدف خودمان باشیم و در کمال مهربانی به دیگران مهر و محبت بورزیم .
ناامیدی ها و دلسردی های خود را به شگفتی های شادی آور تبدیل کنید. هر قدر می توانید شکست ها را به موفقیت ، کینه ها را به محبت و بدی ها را به نیکی تبدیل کنید. سپس برای رسیدن به کمال آن قدر سرگرم و متوجه کارهای خود خواهید بود که دیگر فرصتی برای جست و جو در امور دیگران نمی یابید .
عیسی مسیح با معجزات خود در انسان ها شور و اشتیاق بسیار ایجاد کرد :
«قومی که در تاریکی به سر می بردند نوری بزرگ و باشکوه دیدند .»
به شاگردان خود که شکارچی بودند گفت: «از من پیروی کنید تا مردم را شیفته ی شما کنم .»

«او همه جا می رفت و مردم را پند و اندرز و بیماران را شفا می داد و البته نام او در همه جا مشهور شده بود که دیگر همه ی مریضان و دیوانگان را نزد او می آوردند تا ایشان را شفا دهد و گروهی بسیار به دنبال او روانه شدند. هنگامی که این آیات را می خوانیم آن شور و شوق گروه بزرگ را احساس می کنیم. برای او انجام هیچ کاری غیرممکن نبود زیرا یقین داشت که با پدرش یکی هستند.»

با دلی لبریز از شور و شوق الهی، برکات نعمات را می طلبیم و با اعجاب به فزونی آن ها می نگریم.